

تفسير احمد

سورة الحج

Ketabton.com

17

جزء

ترجمه و تفسير سورة «الحج»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحج

جزء 17

سورة حج در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و هشت آیه و ده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل الله بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد. (آیه: 27 همین سوره).
این سوره مبارکه در برگیرنده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هر چند بیان احکام از خصوصیات سوره های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سوره مکی، چون ایمان به خداوند لایزال، توحید و معاد نیز بحث به عمل آورده است، از این روی جمهور علماء بر آنند که در این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

خصوصیات خاص سوره حج:

مفسران در مورد مکی بودن و مدنی بودن این سوره با هم اختلاف دارند، هر دو روایت از حضرت ابن عباس منقول است. جمهور مفسران بر این عقیده اند که این سوره ترکیبی از آیات مدنی و مکی است، و امام قرطبی این نظریه را أصح قرار داده است، و نیز فرموده است که از عجایب این سوره است که بعضی از آیات آن در شب و بعضی در روز، بعضی در سفر و بعضی در حضر، بعضی در مکه و بعضی در مدینه، بعضی هنگام جنگ و جهاد، و بعضی در حال صلح و أمن نازل شده اند، و بعضی از آنها ناسخ و بعضی آنها منسوخ و بعضی محکم و بعضی متشابه می باشند؛ زیرا بر تمام اصناف تنزیل مشتمل است.

بطور مثال آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (آیه 1 سوره حج) در حال سفر بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل گردیده، و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول، آیه مبارکه آنرا با صدای بلند تلاوت نمود، همراهان سفر، صحابه ی کرام با شنیدن صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند، آن جناب آنان را مورد خطاب قرار داد که: آیا شما زلزله قیامت را که در آیه ذکر شده است می دانید که در چه روزی واقع می شود، صحابه عرض کردند: خدا و رسول او بهتر می دانند، آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آن همان روزی است که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام دستور می دهد که اهل جهنم را جدا کن، آدم علیه السلام، عرض می کند: اهل جهنم چه کسانی هستند؟ خداوند می فرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر، فرمود: در آن هنگام است که به سبب خوف و ترس کودکان پیر می شوند و زنان بار دار سقط جنین می کنند، صحابه کرم با شنیدن آن پریشان شدند و عرض کردند: یا رسول الله چی کسی است، آنکه از ما نجات می یابد؟ فرمود: شما اندیشه ای نداشته باشید اهل جهنم از یاجوج و ماجوج هزار نفر می باشند و از شما یک نفر، این مضمون در صحیح مسلم و غیره به روایت ابو سعید خدری نقل است، و در بعضی از روایات آمده است که در آن روز شما با دو گروه از مخلوق قرار می گیرید، که هر گاه آنان با هر اجتماع باشند، آن از روی آمار، غالب و اکثر می باشند، یکی

یاجوج ومأجوج ، دوم ابلیس و ذریه ی او ، و از اولاد آدم کسانی که قبلاً مرده اند (لذا بیشتر تعداد نه صدونود ونه از آنها می باشند) همه ی این روایات در تفسیر قرطبی و سایر تفاسیر نقل شده اند .

حج:

حج در لغت: به معنی قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای انجام اعمال بخصوصی.

در قرآن عظیم الشان ده بار بحث از « حج » با تکرار کلمه « حج » بعمل آمده است. نه (۹) بار این کلمه با تعبیر « حج » به فتح حا (و يك بار) در آیه 97 سورة آل عمران (با تعبیر) حج به کسر حاء بیان شده است. کلمه « حج » به فتح حاء (در لغت بمعنی قصد با حرکت است؛ کلمه « محجه » به معنای راه هموار و مستقیمی است که انسان را به مقصد رهسپار می سازد.

ارتباط و پیوند سورة حج با سورة قبلی:

سر آغاز این سوره با پایان سوره ی الأنبياء ارتباط دارد بدین ترتیب که: آیه های پایانی سوره ی انبیاء فرا رسیدن روز رستاخیز و خوف و ترس سخت آن روز را بیان می کند. [انبیاء/۹۷] و طلیعه ی این سوره با آیه ی «... إن زلزلة الساعة شيء عظیم یوم ترونها تذهل...» آراسته شده است.

سوره ی انبیاء در بیان سرگذشت بیشتر از ده تن از پیامبران، اثبات توحید و یکتایی الله، ترک شرک و ایمان به معاد است. در این سوره ی حج درباره ی گونه های مختلف آفرینش انسان و دوران متعدد آن، ابداع آسمانها و زمین، زنده کردن انسانها برای روز حساب و کتاب به استدلال می پردازد، سپس برای التفات نمودن به احوال ظالمان و نابودی آنان و سراها و قصر های شان و پندپذیری از آن، اندیشه ها و عقل را بیدار می کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة حج:

تعداد آیات سورة حج طوریکه یاد آور شدیم به هفتاد و هشت آیه میرسد، تعداد کلمات آن هزار و دویست و هفتاد و یک کلمه می باشد. (البته قابل تذکر است که اقوال علماء در این بابت مختلف است.) تعداد حروف سورة حج به؛ پنج هزار و نود و پنج حرف می رسد (طوریکه علمای کرام در مورد تعداد حروف سورة های قرآنی نظریاتی مختلف دارند.)

یادداشت:

آیات (18 و 77) « سورة حج » دارای سجده تلاوت می باشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سورة «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

فضیلت سورة حج:

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: «أَوَّلُ سُورَةٍ نَزَلَتْ فِيهَا السُّجْدَةُ الْحَجُّ، قَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ فَسَجَدَ وَسَجَدَ النَّاسُ إِلَّا رَجُلًا أَخَذَ التُّرَابَ فَسَجَدَ عَلَيْهِ فَرَأَيْتَهُ قَتَلَ كَافِرًا».

ابن مسعود (رض) می فرماید: اولین سوره ای که نازل گردید و در آن، سجده وجود داشت، سورة حج بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را تلاوت نمود و سجده کرد و مردم همراه ایشان، سجده کردند به جز یک نفر که مقداری خاک را برداشت (و بدون اینکه سرش را پایین کند) بر آنها سجده کرد. بعدها وی را دیدم که در حالت کفر کشته شد» (روایت حکام نیشابوری در المستدرک با سند صحیح.).

فضیلت بخصوص سورۃ حج:

مفسیر عبد العزیز در تفسیر خویش تفسیر فتح العزیز می فرماید: از شگفتیهای این سوره آن است که در شب و روز، در سفر و حضر، در مکه و مدینه، وقت جنگ و استراحت و به صورت محکم و متشابه شرف نزول یافته است. خطاب این آیه به همه ی مردم از آدم تا روز قیامت است که بدین وسیله خداوند، شیوه ی پرهیزگاری و حق شناسی را به آنان دستور می دهد و از بیم و هراس قیامت و زلزله ی سخت و چگونگی آخرت باخبر شان می کند تا جز راه راست راه دیگری در پیش نگیرند. پس ای مردم! از سزای الهی بترسید، اوامر اش را اطاعت کنید و به حق گرایید و از نافرمانی دوری و اجتناب نماید، قطعاً این کره ی زمین شما چون سایر پدیده های هستی، زیر و زبر می شود و رویدادی و حوادث وحشتناک و دهشت انگیز است و چنان دلها را به لرزه در می آورد که کسی تصور سختی آن را نخواهد کرد. وقتی قیامت برپا شود، کافران خوار و زبون می گردند و مؤمنان سرافرازند، زمین، سخت به جنب و جوش در می آید، کوهها درهم کوبیده، خورد و ریز می شوند و همچون خاک به هوا برمی خیزند و پراکنده می شوند.» (واقعه آیات 1 الی 6)، (سوره الحاقه آیات 14 و 15)، (سورۃ زلزله، آیات 1 و 2).

آن روز مادران مهربان و دلسوز از شیر دادن به نوزادان خود غافل می مانند، حتی پستانشان از دهان آنان بیرون می کشند و جز به خود در فکر عزیزترین کسانشان نیستند. زنان آبستن هم از خوف و ترس آن روز، سقط جنین می کنند. مردم را افتان و خیزان و بی حال و مست واره می بینی، طوریکه تصور می شوند که نیشه شراب شده اند، حال آن که خوف، ترس و دهشت، سست و ناتوانشان کرده و نزدیک است دلها از بیم آن روز از قفسه ی سینه بیرون به افتد.

در میان مردم کسانی بدون دانش و بینش و اندیشه، درباره ی یکتایی الله، صفات و افعالش و درباره ی قدرت او مجادله می کنند و سر انکار دارند. صاحب تفسیر کشاف می فرماید: این آیه، عام است و جدال بدون منطق و دانش در مورد کارهای الله متعال جایز نیست؛ اما مجادله ی نیکو و از روی دلیل و دانش رواست. (سورۃ نحل، آیه 125).

مجادله ی باطل مانند این که: مشرکان می گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ این مثال را جز برای جدال و دشمنی بیان نمی کردند. (سورۃ زخرف آیه 58). پس هر کس از راه و روش شیطان را پیروی کند، او را دوست بدارد و یار و غمخوار خود پندارد، در چاه تاریک گمراهی افتاده است و شیطان او را تا قعر آتش دوزخ می برد.

محتوای سورۃ حج:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم که سورۃ حج در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی که به امور تشریح می پردازند، جوانب تشریح را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. با این که این سوره در مدینه نازل شده است اما فضای سوره های مکی بر آن غالب است. به این معنی که موضوع ایمان، و توحید و برحذر داشتن و تهدید و حشر و نشر و جزا و مناظر قیامت خوف و ترس این روز، به صورتی بارز در این سوره انعکاس یافته است. تا جایی که نزدیک است خواننده تصور کند از جمله سوره های مکی است. و در کنار این، موضوعات تشریحی از قبیل اجازه ی قتل و احکام حج و ذبح، و

أمر به جهاد در راه الله و سایر موضوعاتی که از خصوصیات سوره‌های مدنی است، وارد شده است، و طوری که در فوق هم متذکر شدیم برخی از علماء آن را از جمله سوره‌های مشترک بین مکی و مدنی دانسته‌اند.

- سوره مبارکه حج با سرآغازی خشن و ترسناک شروع شده که قلب‌ها را به لرزه در می‌آورد و از خوف و ترس آن عقل تعجب می‌کند. این سرآغاز هولناک عبارت است از زلزله‌ای شدید و سرسام‌آور که قبل از قیام قیامت و زمان رستاخیز به وقوع می‌پیوندد و خوف و رعب را بر قلب انسان مستولی می‌کند؛ زیرا فقط منازل و قصرها را زیرورو نمی‌کند، بلکه هراس آن به مادران شیرده می‌رسد و آنها را از شیرخوارگان غافل می‌کند و بارداران از شدت خوف و ترس آن روز بار خود را سقط می‌کنند و انسان‌ها از ترس و وحشت آن روز همچون انسان مست می‌گردند. هیبت و ترس این روز قلب انسان را می‌لرزاند؛ طوری که می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ » ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه‌ای بزرگ است.

- این سوره موضوع را از خوف رعب و ترس رستاخیز انتقال داده و به ارائه دلایل بر تحقق حشر و نشر می‌پردازد تا بر تحقق حشر دلایل اقامه کند. سپس به بحث درباره‌ی دار جزاء می‌پردازد، سرایی که در آن انسان به پاداش عمل خود نایل می‌آید، اگر خیر باشد، پاداش خیر می‌بیند و اگر شر باشد، جزای آن را می‌بیند.

- این سوره همچنین درباره‌ی بعضی از مناظر روز قیامت بحث نموده است که در آن نیکوکاران در اقامتگاه پر نعمت، و بدان و گنهکاران در دوزخ اقامت دارند.

- این سوره سپس به بحث درباره‌ی حکمت اجازه‌ی قتال با کفار پرداخته و اماکن ویران شده به سبب ظلم و ستم ساکنانش را مورد بحث قرار داده است. و بدین ترتیب سنت خداوند متعال را در دعوت‌های پیامبران، بیان کرده است تا مسلمانان از سرانجام خود اطمینان خاطر داشته باشند، سرانجامی که وعده‌ی آن را به شکیبایان داده است.

- در آخر سوره، برای پرستش بت‌ها توسط مشرکان مثل زده، و روشن کرده است که چنین معبودانی ناتوان‌تر و ناچیزتر از آنند که پشه‌ای را خلق کنند، تا چه رسد به این که انسانی شنوا و بینا را هستی بخشند، و سوره انسان را به پیروی از آیین پاک ابراهیم، آیینی که به منزله‌ی زیربنای ایمان و بنیان و اساس توحید است فرا خوانده است.

و سرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه‌های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به پروردگار با عظمت است. (بنقل از تفسیر صفوة التفسیر شیخ مرحوم صابونی).

ناسخ و منسوخ:

قرآن از جانب خداوندی است که جهانیان را با علم قدرت و حکمت خود آفریده است و اوست که این قرآن را بر بنده اش محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و خود او هم حافظ آن خواهد بود: « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » (حجر 9) یعنی: ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم!

بنابراین خداوندی که بر هر چیز تواناست، و تمامی کائنات را با قدرت و علم خود نگه داشته است، قرآن و کلام خویش را هم محفوظ نگه داشت و هیچ شک و تردیدی وجود

ندارد که این قرآنی که اکنون در دست انسانهاست، تمام و کمال همان قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده بدون کم و کاست و یا فزونی بر آن. و کسی که بر آن شک کند و یا منکر آیه ای از آن گردد او به اجماع امت کافر است زیرا در حقیقت منکر آیات خداوندی شده است.

اما گاهی برخی از آیات قرآن توسط آیات دیگری نسخ می شوند، **ناسخ:** یعنی آنکه آیه یا حکمی جدید توسط خداوند متعال بر پیامبرش نازل می گردد و توسط آن آیه یا حکم سابق را تغییر می دهد، به آیه یا حکم سابق هم منسوخ گویند، یعنی آیه و حکمی که نسخ شده است. اما ناسخ انواع و حالت‌های مختلفی دارد:

- گاهی فقط حکم آیه ای از قرآن نسخ می شود ولی لفظ و تلاوت آن آیه در قرآن باقی می ماند.
- گاهی فقط تلاوت آیه نسخ می شود ولی حکم آن باقی می ماند.
- احکامی که مربوط به دوران پیش از اسلام بوده و در بین مردم باقی مانده بود، توسط برخی از آیات منسوخ شدند.

تمامی این امور هم بنا بر حکمت خداوند متعال رخ می دهند و می توان گفت که یکی از حکمت‌های آن، والله اعلم، نزول تدریجی آیات و احکام قرآن بر مردم آن زمان بود و چون آنها از جاهلیت به اسلام وارد شده بودند، بنابراین خداوند متعال بنا به حکمت خویش برخی از احکام را در طی چند مرحله بر آنها تشریح کرد تا آنها اندک اندک به مرور خود را با قوانین اسلام تطبیق دهند، بعد که نفوس آنها ثابت گشت، آنوقت بود که خداوند حکم اصلی را نازل می کرد و حکم سابق را نسخ می نمود.

سایر خصوصیات سوره حج:

سوره حج از سور مثنائی می باشد (لست سور مثنائی در ... و یا گفته شود که سوره های مثنائی عبارت اند از: ...). مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند.

سوره های مثنائی عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و ابراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر.

از خصوصیات سوره حج دو سجده ای بودن آن است. آیات هجده و هفتاد و هفت این سوره دارای سجده تلاوت می باشند.

ترجمه و تفسیر سوره الحج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است. (۱)
«زَلْزَلَةٌ» یعنی حرکت شدید، و اصل آن از «زَلَّ» به معنی زایل شد و حرکت کرد، آمده است. «زَلَزَلُ اللَّهِ قَدَمَهُ» یعنی پای او را به حرکت آورد. و لفظ «زَلَزَلَهُ» برای امور هولناک و سهمگین به کار می‌رود. (صفوأة التفسیر علی صابونی).

پروردگار با عظمت ما در این آیه مبارکه همه مردم را مورد خطاب قرار میدهد که از پروردگارشان که نعمتهای ظاهری و باطنی به آنها بخشیده است بترسند. یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش درپناه امنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد انسان است که اثر اعمال نیک است، بعضی از علماء گفته‌اند: تقوا یعنی خدا تو را در حال ارتکاب عمل نهی شده نبیند، بلکه او امر و دستورات او را به طور کامل انجام دهی امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک می‌باشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است.

«زَلْزَلَةٌ»:

حرکت و تکان سختی که در سازمان عالم هستی در آستانه رستاخیز ایجاد می‌گردد و کوهها را از جا می‌کند و ابحار را به هم می‌ریزد و آسمان‌ها را در هم می‌کوبد (سوره واقعه آیه 4).

«السَّاعَةُ»: هنگامه رستاخیز قیامت (سوره أنعام آیات 31 و 40).

زلزله قیامت:

واقعا زلزله قیامت حادثه بزرگی است که به مقدار قوت و عمق آن نمیتوان پی برد. این همان زلزله‌ای است که یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد و به قول جمهور علماء، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا به وقوع می‌پیوندد.

چون وقتی قیامت بر پا میشود زمین به لرزه می‌افتد و تکان می‌خورد و کوهها از جا کنده شده و تکه تکه گشته و به توده‌های از ریگ و خاک تبدیل میشوند، سپس غبار شده و به هوا می‌روند. در آن روز مردم به سه گروه تقسیم میشوند. پس در آن وقت آسمان میشکافد و آفتاب و ماه در هم پیچیده میشود و ستارگان پراکنده می‌گردند و پریشانی و اضطراب شدیدی که دلها را از جا میکند بر دلها مستولی میشود، و کودکان از شدت خوف و هتئیت این روز پیر می‌شوند، و چیزهای سخت از هتئیت آن ذوب میشوند، بنابراین پروردگار با عظمت مای فرماید: **«يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ»** (حج:2) (روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را می‌نهد. و مردم را مست می‌بینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.)

يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ روزی که زلزله قیامت ار میبینید آن چنان هول و هراس سراپای مردمان را فرا میگیرد که همه زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهاده‌اند کودک خویش را رها میکنند، با اینکه، با اینکه مادر به

شدت کودکش را دوست دارد، به خصوص در این حالت که او در آن به سر میبرد.
وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلٍ حَمْلَهَا و از شدت وحشت و هراس آن روز همه بارداران سقط جنین مینمایند.

وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى و مردمان را مست میبینی، ولی آنان مست نیستند، **وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ**. بلکه عذاب الله بسیار سخت است، بنابر این عقلایشان پریده و دلهایشان از جا برکنده شده و به گلو رسیده است، در این روز پدران برای فرزندان خویش کاری نمیکنند و فرزندان نیز به پدران خویش کاری کرده نمیتوانند.

و در این روز طوری که قرآن عظیم الشان می فرماید: **«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ «33» يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ «34» وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ «35» وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ «36» لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ «37»** (آیات 33 الی 37 عبس) (پس چون آواز سخت و هولناک (قیامت) بیاید. ﴿34﴾ روزی که انسان از برادر خود می‌گریزد. ﴿35﴾ و از مادر و پدر خود. ﴿36﴾ و از زن و فرزند خود. ﴿37﴾ (چون) هرکس از آنان در آن روز حالتی دارد که برایش کفایت می‌کند.)

و در چنین روزی **« وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا «27» يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا «28»** (آیات 27 و 28 فرقان) (و (یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گزد؛ می‌گوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) در پیش می‌گرفتم. ﴿28﴾ وای بر من! ای کاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نمی‌گرفتم.)

در حدیثی شریف آمده است: امام بخاری از ابوهریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که علم از میان مردم برداشته می‌شود، و زلزله‌های فراوان به وقوع می‌پیوندد و زمان، برای طی مسافت، به هم نزدیک می‌شود و فتنه‌ها و بی‌بند و باری که همان قتل و کشتار است زیاد می‌شود و مال و ثروت شما بسیار شده و به وفور یافت می‌شود». (به روایت بخاری، حدیث شماره ۹۸۹).
 خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) مبحث دعوت به پرهیزکاری مورد بحث قرار می‌گیرد.
يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده ای از کودکی که شیرش می‌دهد، بی‌خبر می‌شود، و هر ماده بارداری (جنین) خود را سقط می‌کند، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است. (۲) ای مردم (از عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید). واقعا زلزله (انفجار جهان، و فرو تپیدن ارکان آن، در آستانه) هنگامه رستاخیز، چیز بزرگی (و حادثه هراس‌انگیزی) است. روزی که زلزله رستاخیز را می‌بینید. (آن چنان هول و هراس سر تا پای انسانها را فرامی‌گیرد.

«تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» شیخ مرحوم صابونی علیه الرحمه مفسر تفسیر صفوای التفسیر می‌نویسد: مرضع یعنی آن‌که می‌تواند شیر بدهد. اما مرضعه زنی است که در حال شیر دادن است؛ یعنی پستانش را در دهان طفلش قرار داده است. از این رو

فرمود: «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ» و نگفته است: (کل مرضع) تا بدین وسیله اهمیت و عظمت فراموش کردن و غفلت را نشان دهد؛ زیرا پستان را از دهان شیرخواره بیرون می‌کشد که برایش عزیزترین انسان به شمار می‌آید. و اینهم اوج هراس و آشفتگی را می‌رساند. یعنی از دیدن صحنه‌های هولناک و خوف و ترس که در این روز وجود می‌داشته باشد، زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخواره خود نهاده‌اند، و کودک خود مصروف مکدین شیر می‌باشد آن را رها و فراموش می‌کنند. یعنی شدت هولناک بودن این روز چنان قوت دارد که مادر شیرده فرزند شیرخواره‌اش، که بند دل و جگرگوشه‌اش می‌باشد آنرا هم رها می‌کند.

«و تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» و جمله‌ی زنان باردار (از خوف این صحنه بیمناک) سبقت جنین می‌نمایند، «و تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ» و (تو ای بیننده!) مردمان را مست می‌بینی، ولی مست نیستند و بلکه عذاب خدا سخت (وحشتناک و هراس‌انگیز) است (و توازن ایشان را به هم زده است و لذا آنان را آشفته و خراب، با چشمان از حدقه به در آمده و با گامهای افتان و خیزان، و با وضع بی‌سر و سامان و حال پریشان می‌بینی).

«و لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» «ولی عذاب خدا شدید است» پس به‌سبب این رعب و ترس بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند. روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی‌مصطلق نازل شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را بر مردم تلاوت نمود و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ ﴿٣﴾

و برخی از مردم کسی هست که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره الله برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می‌کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند. (۳)

نباید فراموش کنیم؛ آن‌عه انسانهای که: از الله و راه او جدا شود، و به بیرد، هر لحظه در دام شیطانی اسیر می‌گردد.

آنچه که در این آیه مبارکه از آن نهی بعمل آمده است، بحث و جدال بدون داشتن علم و فهم می‌باشد در غیر آن جدال با مخالفان اگر با منطق صحیح و یا منطق خودشان باشد، بسیار درست و بجا می‌باشد، طوری‌که در (125 سوره نحل) می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (ای پیامبر! مردم را) با حکمت (و گفتار استوار و منطقی) و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن) واقعاً هم موعظه باید حسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. (هم محتوا نیکو داشته باشد و هم شیوه و بیان).

شأن نزول آیه 3:

ابن ابوحاتم از ابومالک روایت کرده است: که این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ» در مورد «نضر بن حارث» نازل شده است که انسانی مجادله‌گر بود و می‌گفت: فرشته‌ها

دختران خدا هستند و قرآن عبارت از افسانه‌ها و اسطوره‌های گذشتگان است، و بعد از مرگ حشری در کار نیست. ابو سعود گفته است: آیه عام است و شامل او و دیگر عاصیان می‌شود. (ارشاد العقل السليم ۳/۴).

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

(در ازل) بر او نوشته شده است که هر کس با شیطان دوستی کند، پس شیطان گمراهش می‌کند و او را به سوی عذاب آتش سوزان راهنمایی می‌کند. (۴)

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که در معنای «**كُتِبَ**»، جبری علیه شیطان وجود ندارد، زیرا در آیات متبرکه دیگر می‌خوانیم که: شیطان با اراده‌ی خود و لجاجت با حق، سجده نکرد و به کار الله متعال اعتراض نمود و قسم یاد کرد که مردم را گمراه کند. (حجر، 31-40). بنابراین، «**كُتِبَ عَلَيْهِ**» یعنی بر اساس اراده و تصمیمی که شیطان گرفت، گمراه کردن پیروانش برای او حتمی شده است.

طوری‌که در آیه مبارکه بیان شد که: الله متعال در مورد آن شیطان متمرّد چنین مقدر و فیصله نموده است که هر کس از او پیروی کند گمراهش ساخته، و وی را به سزای گمراهی‌اش به عذاب دوزخ می‌رساند.

پیروی از شیطان، به معنی پذیرفتن ولایت شیطان بر خود است، باید گفت که: شیطان تنها کسانی را گمراه می‌سازد که؛ از او پیروی کنند، نه هر کسی دیگری که بخواهد.

انتخاب راه شیطان و پیروی از او جز عذاب قطعی الهی، هیچ نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. تمام شیطان‌ها، انسان را به يك راه سوق می‌دهد که در نهایت به آتش سوزان جهنم منجر می‌شود.

خساره دوستی با شیطان:

اشخاصیکه رهنمود و هدایات پیامبران الهی را برای وجود الله متعال نمی‌پذیرند، از جمله اشخاصی اند که پیروی راه شیطان می‌باشند، طوری‌که در آیه مبارکه چهارم این سوره خواندیم: «کسی که از شیطان تبعیت می‌کند و او را سرپرست خود قرار می‌دهد مطمئن باشد شیطان او را فریب خواهد داد و نهایتاً او را به طرف آتش جهنم خواهد برد.»

واقعیت امر هم همین است که: وجود انسان و دلیل حضور انسان در دنیا تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی است تا به کمال برسد، از این رو انسان برای تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی در خود نیاز به حریف و مبارزی دارد که بتواند برای رسیدن به این صفات با او مبارزه کند.

شیطان یک حریف و مبارز برای انسان‌هایی است که قصد دارند صفات اخلاقی خوب را تقویت و رذائل اخلاقی را در خود نابود کنند، بنابراین انسان باید از شیطان که عیوب او را آشکار می‌کند نهایت استفاده و بهره برداری را برای رسیدن به کمال شخصیت خویش داشته باشد.

حضور شیطان در کنار انسان محبت بزرگی از سوی خداوند است، چرا که اگر شیطان نبود انسان نمی‌توانست به کمال مطلوب برسد ضمن اینکه خداوند برخی از بندگان خود را نیز شیطان صفت کرده است، طوری‌که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يُمَكِّرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ » (آیه 123 سوره انعام) (و ما این چنین در هر قریه (دهی) مجرمان را بزرگان‌شان قرار دادیم تا در آن دهات، حيله (و فساد) کنند. اما جز به ضرر خودشان حيله سازی نمی‌کنند و (لیکن) نمی‌فهمند.)

اگر خداوند به شیطان مریض و متمرّد و سرکش اجازه ابراز وجود و بروز ظهور و قدرت داده است برای این است که انسان برای رسیدن به کمال با شیطان مبارزه کند و در این راه برخی فریب می‌خورند و منحرف می‌شوند در حالیکه شیطان هیچ کس را به زور و اجبار منحرف نمی‌کند.

طوری‌که در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان از نقشه‌ها و پلان‌های شوم شیطان یاد آوری به عمل آمده است و در ضمن هشدار داده شده است تا بندگان او از دام‌های شیطان متابعت نکنند، اما شیطان تا انسان را به جهنم نفرستد راضی نخواهد شد چرا که انتهای دوستی با شیطان همانا آتش جهنم است.

در این هیچ جای شکی نیست که برخی از انسانها با دوستی با شیطان امکان دارد به مال و ثروت و منصب و مقام عالی دست یابند، اما انتهای این دوستی که شیطان گناهان را برای انسان زینت داده است آتش جهنم است، بنابراین خداوند متعال از بندگان خودش می‌خواهد مراقب و هوشیار باشند تا اسیر دام و تزویر شیطان نشوند.

دوستان شیطان:

دوستان شیطان کسانی هستند که فتنه و فتنه‌انگیزی را دوست دارند، آن‌ها تحت تأثیر و سوسه‌های شیاطین قرار می‌گیرند و به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می‌جنگند: طوری‌که می‌فرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ (بی‌گمان شیاطین به دوستان خود القا می‌کنند تا با شما مجادله کنند، اگر از ایشان اطاعت کنید، یقیناً شما هم مشرک می‌شوید.) (آیه 121 سوره انعام) قرآن عظیم الشان برای این اشخاص خصوصیت‌های خاصی را ذکر نموده اند که در ذیل به برخی اشاره بعمل می‌آید:

ترسو بودن:

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِيَّانَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الشَّيْطَانُ كَانَ صَاحِبَ الضَّلَالَةِ»؛ (در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر مومنین از آنان مترسید و از من بترسید.) (آل عمران: 175).

واقعیت هم همین است که: نشانه دوستان شیطان، ترس و وحشت است؛ زیرا اولیاء الله اهل خوف و ترس نیستند. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ «آگاه باشید که بردوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.» (آیه 4/سوره اعراف).

بی‌ایمانی و شرک:

از دیگر نشانه‌های اولیای شیطان، بی‌ایمانی است؛ زیرا شیطان فقط بر افراد بی‌ایمان سلطه دارد. «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ «ای اولاد آدم! زندهار شیطان شما را نفریبند (و در فتنه و گمراهی نه اندازد) طوری که پدر و مادر شما را از جنت بیرون کرد، لباس‌شان را از تنشان بیرون کشید تا شرمگاهشان را به ایشان نمایان کند. البته شیطان و قبيله اش از جایی که آنها را نمی‌بینید شما را می‌بینند. البته ما شیطانها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.» (سوره اعراف: 27).

شیطان از الله و یاد او خوف دارد؛ چرا که هر جا نام و یاد خداست، ملائک الهی حاضرند و با حضور ملائک، شیاطین جرأت حضور ندارند؛ بلکه شیطان فقط بر کسانی

سلطه دارد که از او پیروی می‌کنند و او را سرپرست خود می‌گیرند و به خدا شرک می‌ورزند.

سست بنیانی:

ضعف و سستی و آسیب‌پذیری از مشخصات مهم دیگر آنها است طوری که می‌فرماید: **«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»** داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است. (عنکبوت: 41).

اولیای شیطان به عنوان تکیه‌گاه‌هایی همچون لانه عنکبوت هستند؛ زیرا خانه باید دیوار، چت، دروازه و سایر ملحقات مستحکمی داشته باشد؛ ولی خانه عنکبوت هیچ یکی را دار نیست. شیطان و اولیای او هم چنین هستند. قرآن به مسلمانان می‌آموزد که نه تنها از اولیای شیطان نباشند؛ بلکه با دوستان شیطان نیز مقابله کنند؛ چرا که آنان بسیار سست عنصر و ضعیف هستند. طوری که می‌فرماید: **«الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»** کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند؛ پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است. (نساء: 76).

برادران شیطان:

هنگامی که ارتباط با شیطان از حد معمول و متعارف فراتر برود و آن قدر تنگاتنگ و صمیمی بشود که به مرحله برادری برسد، شیطان آن‌ها را به عنوان برادران صمیمی خویش می‌پذیرد و این نهایت سقوط برای انسان است. قرآن برادران شیطان را کسانی معرفی می‌کند که در خرج اموال و صرف دارایی خود حد و مرزی قائل نیستند و اهل اسراف و تبذیر هستند.

طوری که می‌فرماید: **«آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذِرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»** و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را [دستگیری کن] و اضافه خرچی و اسراف مکن؛ چرا که اسرافکاران برادران شیطان‌ها هستند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است. (اسراء: 26 - 27).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (5 الی 7) بعد از این که الله متعال از مجادله‌گران در قدرت خدا سخن به میان می‌آورد، به ردّ ادعای منکران حشر و نشر و دلایل دوباره زنده شدن، می‌پردازد، و دو دلیل بسیار روشن و واضح را در مورد امکان حشر ذکر نمود: یکی از آن دو در خلقت انسان و دیگری در خلقت نباتات نهفته است. طوری که خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ

يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾.

ای مردم! اگر از دوباره زنده شدن در شک هستید پس (بدانید که) ما شما را از خاک آفریده‌ایم، باز از نطفه، باز از خون بسته، باز از پاره گوشت شکل داده شده و شکل داده نشده آفریده‌ایم، (همه این مراحل) به خاطر این است که برای شما (کمال قدرت خود را) روشن سازیم، و آنچه را بخواهیم تا زمان معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم. باز شما را به صورت کودک بیرون می‌آوریم، باز تا به حد رشد (جوانی)تان برسید. و بعضی از شما جانش گرفته می‌شود. و بعضی از شما به پست‌ترین مرحله عمر و پیری باز گردانیده می‌شود تا پس از (آن همه) دانستن چیزی نماند. و زمین را خشک شده می‌بینی اما وقتی که بر آن باران ببارانیم، به حرکت می‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع گیاهان زیبا و خرم می‌رویاند. (۵)

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: **«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ»** ای مردم! اگر در قدرت باری تعالی بر زنده ساختن مردگان در شک قرار دارید پس بدانید که او پدرتان آدم را از گل آفرید، سپس نسلش را از نطفه مرکب از آب منی مرد و آب منی زن خلق کرد. **«ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»** یعنی نسلش را از منی بساختیم که از پشت مرد می‌چکد. امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: **«نطف»** به معنی قطره است و به خاطر کوچکیش به نطفه موسوم گشته است. (تفسیر قرطبی ۶/۱۲).

«ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ عَلَقَهُ» خونی از خون غلیظ سرخ رنگ، **«ثُمَّ مِنْ مَضْغَةٍ»** سپس پاره گوشت کوچکی همچون قطعه‌ای جویده شده از غذا. **«مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ»** شکل یافته و شکل نیافته؛ یعنی دارای شکل و صورت کامل و احیانا خلقت ناقص.

ابن زید گفته است: **«مخلقة»** آن است که خدا سر و دو دست و پا را در آن ایجاد کرده است و غیر **«مخلقة»** آن است که چیزی در آن ایجاد نشده است. **«لِنَبِّئِن لَكُمْ»** برای این که راز و سرّ قدرت و حکمت خود را نشان دهیم، شما را بر این الگوی شگفت‌انگیز و نوظهور خلق کردیم.

مفسر زمخشری در این مورد می‌فرماید: یعنی تا بدین ترتیب قدرت خود را برایتان بیان کنیم. و در حقیقت هر آن که توانست انسان را از گل خلق کند و سپس از نطفه که هیچ تناسبی در بین خاک و آب موجود نیست، و توانست نطفه را به صورت علقه درآورد که با هم متفاوتند، سپس علقه را به مضغه و مضغه را به استخوان تبدیل کند، همو نیز می‌تواند آنچه را که اول ساخته است باز آورد. بلکه این اعاده و باز آوردن در مقایسه با آفرینش اولیه آسان‌تر است. (تفسیر کشاف ۱۴۲/۳).

«و نَقَرٌ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ» و هر چه را که بخواهیم در ارحام مادران باردار قرار می‌دهیم تا خلقتش کامل شود.

«إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» تا زمانی معین که وقت وضع حمل است. **«ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا»** سپس این جنین را به صورت طفلی ناتوان که قدرت شنوایی و بینایی و ... ندارد، درمی‌آوریم. و سپس به تدریج او را قوی و نیرومند می‌کنیم. **«ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ»** تا نیرو و عقلتان کامل شود.

«وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى» و بعضی در عهد جوانی می‌میرند.
 «وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أَرْضِ الْعُمُرِ» و بعضی به سن پیری و ناتوانی و خرفتی می‌رسند.
 «لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» به گونه‌ای که به حالت طفلی باز می‌گردد، بدنی رنجور و ناتوان و خردی خرفت و درک و شعوری ناقص پیدا می‌کند و هر چه را می‌دانست فراموش می‌کند، و آشنا را ناآشنا می‌داند، و از انجام دادن آنچه که قبلاً می‌توانست انجام بدهد ناتوان می‌شود. خدا فرموده است: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ . وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» این هم دلیل دوم برای اثبات معاد است و امکان وقوع حشر است. یعنی ای مخاطب یا ای مجادله‌گر! زمین را خشک و مرده و بدون حاصلات می‌بینی.
 «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ» وقتی آب بر آن نازل کنیم و باران بر آن بریزد، به جنبش و حرکت افتاده و رشد و نمو کرده و بعد از مردن دوباره جان می‌گیرد.
 «وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (5)» و از هرگونه گیاه شکفت‌آور می‌رویاند که مایه‌ی سرور بیننده می‌شود.

در آیات قبلی خواندیم که: مانع اساسی فرا راه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در آیه 5 سوره حج خداوند متعال واضح می‌دارد که از آثار این جهل، شک و رزیدن در وقوع روز جزا و روز قیامت است.

عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم اني أعوذ بك من البخل وأعوذ بك من الجبن وأعوذ بك من أن أرد إلى أرنل العمر وأعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر». «بارخدا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

همچنان در این آیه مبارکه ؛ دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح ساخته می‌فرماید: «و زمین را خشکیده می‌بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می‌آید» یعنی: آن گیاه‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع گیاه های خرم» یعنی: از هرگونه گیاه های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلریا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین.

بهجت:

زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.
 در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر (رض) آمده است: «... گفتم یارسول‌الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقش چیست؟ فرمودند: آیا به وادی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: بلی! فرمودند: آیا مجدداً در حالی‌که از سبزی و خرمی جنب و جوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: بلی! فرمودند: خداوند متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می گذرد:

طوری که در فوق هم تذکر یافت؛ مراحل هفت گانه که انسان از آن می گذرد بشرح ذیل جمع بندی و خلاصه گردیده است:

الف: اصل انسان از گل است. الله متعال غذای منی را از آب و خاک - که گیاهان و انواع نباتات را می رویاند - به وجود می آورد.

ب: پس زاد و ولد به وسیله ی نطفه ای ناچیز که اساسا تغذیه اش از آب و خاک است، پدید می آید. نطفه، معلق در منی مرد است. که در هر انزال، میلیونها نطفه (اسپرم یا اسپرماتوزوئید) دارد که در یک رقابت شدید و با طی مسافتی طولانی، قویترین نطفه ها به تخمک (اول) مادر می رسند. تخمک، ممکن است از تخمدان مادر، آزاد شده و به طرف رحم حرکت کرده باشد و با شرایط پیچیده و خاصی نطفه در تخمک جذب می شود و به خواست پروردگار، هسته ی اولیه ی یک انسان متولد می گردد و سپس به جداره ی رحم آویزان می شوند.

ج: پس نطفه، تغییر شکل می دهد و پس از چهل روز به خون بسته ی علق نقش می یابد و به دیواره ی رحم زن آویزان می شود.

د: آنگاه به پارچه گوشتی کوچک جویده شده، تبدیل می گردد. این پارچه گوشت نیز پس از سپری کردن چهل روز، شکل می گیرد، استخوان بندی اش شروع می شود و گوشت روی آن را می پوشاند و از آن موجودی به نام انسان، صورت می بندد «**وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ**» [اعراف/۱۱]. پس از آفرینش به انسان، صورت و سامان می بخشد. «**و صورکم فأحسن صورکم**» [غافر/۶۴]. شما را نقش و صورت بست و نقش و صورتهایتان را بس نیکو بست. و یا این که پیش از طی این مراحل از رحم خارج می شود و ناقص و ناتمام می ماند و به کمال خود نمی رسد. اینها نشان قدرت آفریدگار است که هر چه بیشتر روشن می گردد.

با این بیان «**مضغه مخلقه**» بی نقص و عیب و نقش یافته است و خلقت کامل دارد، اما «**مضغه غیر مخلقه**» معیوب و نقش نیافته و ناقص الخلقه است.

ه: جنین، پس از سپری شدن این مراحل و مدت زمان بارداری مادر، به کودکی تبدیل می گردد و در ساعات مقرر به دنیا می آید،

و: آن گاه به تدریج و اندک اندک به رشد جسمانی، عقلانی و... دست می یابد،

ز: بلی! برخی از همان دم ولادت، یا پس از طی زمانی نه چندان زیاد و یا در سن نوجوانی و جوانی و میانسالی، و یا در همان بدو تشکیل نطفه و مراحل اولیه در زهدان می میرند و دنیا را ترک می کنند، برخی دیگر به سن پیری و کهنسالی می رسند و آن قدر فرتوت و فراموشکار می شوند که به حال دوران کودکی باز می گردند و عقل و دانش و حواس را کم کم از دست می دهند. معمولا عمر طولانی، آفرینش انسان را دگرگون می کند. (نحل/۷۰)، [یس/۶۸]. بی تردید همه ی اینها نشان وجود و قدرت صانع تواناست. خداوند، در آغاز انسان را ناتوان آفرید، سپس نیرو و توان بخشید و پس از آن بار دیگر او را ناتوان و پیر گردانید. (سوره روم آیه ۵۴).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

این (قدرت نمایی ها) به خاطر آن است که (بدانید) الله ذات حق است. و این که اوست که مرده ها را زنده می کند و هم اوست که بر هر چیزی تواناست. (۶)

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: این نشانه‌ها و علایم، برهان قاطعی است بر اینکه تنها الله متعال پروردگار معبود بر حقی است که عبادت جز برای وی سزاوار نمی‌باشد. و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که خدا حق است.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: مطرح کردن موضوع خلقت انسان و گیاه برای این است که دریابید خالق و تدبیر کننده‌ی امور همانا فقط الله است، و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که الله حق است پس جایز نیست که کسی ویا چیزی را با وی شریک سازیم.

«وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» زیرا الله ذاتی است که مردگان را زنده می‌کند و او بر هر چیز تواناست.

«وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (6)» کاری که او بخواهد هیچ چیز وی را از تحققش در مانده نتواند کرد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۷)

و اینکه قیامت آمدنی است هیچ شکی در آن نیست. و اینکه تنها الله است تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می‌کند. (۷)

«يَبْعَثُ»: دوباره حیات می‌بخشد و زنده می‌گرداند.

یعنی: اگر قیامت ورستاخیزی در کار نبود، الله متعال این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً الله با عظمت را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان:

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده‌ای از عقائد اساسی اسلام است. قضیه بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیده اسلامی است.

ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه‌های قیامت از جمله ایمان به غیبات است که عقل انسان قادر به درک کیف و کان آنها نیست و جز از طریق وحی نبوی و ایمان بر وحی نبوی راهی برای شناخت آنها وجود ندارد.

بخاطر اهمیت به این روز بزرگ خداوند متعال در بسیاری از مواقع ایمان به خودش را

به ایمان به روز قیامت ربط می‌دهد. همانطور که می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا

وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [البقره: ۱۷۷].

(نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی (در) کسی

است که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد...) «ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [الطلاق: ۲]. (کسی بدانها پند و اندرز می‌گیرد که به خدا و روز آخرت

ایمان داشته باشد).

در بینش اسلامی حیات به زندگی کوتاه دنیا محدود نمی‌گردد و تنها در عمر کوتاه و

محدود انسان خلاصه نمی‌شود.

در بینش اسلامی حیات از نظر زمانی تا ابد و از نظر مکانی بعد از دنیا در بهشتی که

وسعت آن باندازه آسمان و زمین است و یا در آتشی که ظرفیت آن به اندازه انسان‌هایی

است که در طول سال‌های متمادی روی زمین زندگی کرده‌اند، تداوم می‌یابد. (در این

مورد به رساله: «اليوم الآخر في ظلال القرآن» (صفحات 3 - 4) احمد فائز چاپ خالد حسن الطرابيشي، چاپ اول (۱۳۹۵ هـ).

خوانندگان گرامی!

در آیات (8 الی 14) در باره احوال مردم، مجادله کردن بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته، بحث بعمل آمده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾

و گروهی از مردم درباره خدا بدون هیچ دانش و بدون هیچ هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند. (۸)

«عِلْمٌ»: مراد علم ضروری و بدیهی است. از قبیل: اطلاع انسان از زنده بودن خود، و این که یک، نصف دو است.

«هُدًى»: مراد استدلال درست و حجت صحیح است.

«كِتَابٍ»: مراد کتاب آسمانی است (أحکاف / 4). کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجت‌های واضح و برهانهای روشن از جانب خداوند متعال باشد.

یعنی آنان فقط از روی هوای محض به جدل می‌پردازند. دستمایه‌شان فقط جهل است و دروغ. بناءً این جدالگران از دانشی که بدان بینای حق گردند بی‌بهره‌اند حتی نیز که بدان بر مخالفان‌شان غالب آیند دارا نمی‌باشند، کتابی هم از نزد الله ندارند که حق را از باطل بدان جدا سازد.

مفسران عطیه گفته است: به طریق توییح و سرزنش این را تکرار کرده است. انگاه می‌گوید: این مثال‌ها بسیار واضح و روشن می‌باشند، اما با وجود این بعضی از مردم بدون دلیل و برهان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند. (البحر ۳۵۴/۶).

برای شناخت انسان راه وطروق انسان متعدّد وجود دارد، گاهی از راه فکر و تعقل و تحصیل بدست می‌آید که شاید کلمه «بِغَيْرِ عِلْمٍ» اشاره به آن باشد و گاهی به قلب که همانا الهام می‌شود که شاید کلمه «هُدًى» اشاره به آن باشد و گاهی هم از طریق کتب آسمانی و وحی و نبوت که در جمله «وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» توضیح یافته است.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می‌نویسند: این آیه کریمه در مورد ابوجهل و نضر بن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرارداد داشت و پیوسته با اسلام دشمنی می‌ورزید که خدای متعال در آیه بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می‌دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت گشته شد.

همچنین نضر بن حارث پیوسته در کوچه‌های مکه می‌گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد. (کذا رواه ابن ابی حاتم عن ابی مالک، مظهری)

باید گفت با اینکه نزول آیه متعلق به شخصی خاص شده است، ولی حکم آن برای هر کسی که در او این خصایل رذیله یافته بشوند، عام است.

در روایتی از ابن ابی حاتم آمده است: که به حضرت علی خیر دادند که یک نفر درباره‌ی

«مَشِيَّتٌ» صحبت می‌کند. حضرت او را خواست و گفت: ای بنده‌ی خدا! خدا به میل خودش تو را خلق کرد یا به میل خودت؟ گفت: به میل خودش. باز گفت: اگر او بخواهد مریض می‌شوی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: مسلم است اگر او بخواهد. گفت: اگر او

بخواهد شفا می‌یابی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: اگر او بخواهد. گفت: هر جا او بخواهد واردت می‌کند یا هر جا که خودت بخواهی؟ گفت: هر جا که او بخواهد. گفت: به خدا قسم! اگر غیر از این می‌گفتی، با شمشیر میان دو چشمت را می‌شکافتم.

ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾

[آن هم] با حالتی متکبرانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می‌چشانیم. (۹) «ثَانِي عَطْفِهِ» از حق روگردان است و به عنوان کفرورزی روبر می‌تابد. ابن عباس گفته است: وقتی به سوی حق خوانده شود به عنوان تکبر از آن رومی گردانند. زمخسری گفته است: «ثنی العطف» به معنی تکبر و افاده و غرور است. پس مانند روی گردانند است. (تفسیر کشاف ۱۴۴/۳).

«در دنیا برای همچو انسانها خزی است» «لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبانهای مردم، «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

این (عذاب) به سزای آن چیزهایی است که در دست تو پیش فرستاده بود. و [گرنه] خدا به بندگان خود بیدادگر نیست. (۱۰) «بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ» شامل مجاز مرسل است و علاقه‌ی آن سببیت است؛ زیرا دست انجام دهنده‌ی خیر و شر است. از آنجا که اغلب کارها توسط دست انجام می‌پذیرد، اعمال سائر اعضاء بدان نسبت داده شده است.

«لَيْسَ بِظَلَامٍ»: کمترین ستمی روا نمی‌دارد (آل عمران آیه 182، نساء آیه 40). «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» والله عادل و دادگر است و به هیچ یک از بندگان خود ظلم نمی‌کند. واقعاً الله عادل است و قهر یا مهر او نتیجه‌ی عملکرد ماست. و خداوند متعال بندگان را بدون گناه عذاب نمی‌کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾

بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می‌پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است). همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می‌کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می‌شوند و به کفر رو می‌آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است! (۱۱)

با تأسف باید گفت که: ایمان برخی از انسانها موسمی و سطحی است و حوادث تلخ و شیرین روزگار زندگی آنر تغییر می‌دهد.

ارتداد و بازگشت از راه خداوند، قهر شدید الهی و عذاب دوزخ را به دنبال دارد. «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» بدین ترتیب دنیا و آخرت خود را تباہ می‌کند. پس به بدبختی همیشگی درمی‌افتد.

«فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی صحت و سلامتی «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد. «وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» و اگر ناملایمات و مصیبتی در روزگار زندگی برایش پیش آید، یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جانش پیش آید، مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد.

«ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»: «در دنیا و آخرت زیان‌کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» و این نهایت زیان و غایت خواری و رسوایی است.

شان نزول آیه 11:

719- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: شخصی به مدینه می‌آمد و دین اسلام را می‌پذیرفت، پس اگر همسرش پسر به دنیا می‌آورد و گله اسب‌هایش زاد و ولد می‌کرد. می‌گفت: اسلام دین نیکو و شایسته است. اگر همسرش پسر نمی‌زاید و گله اسب‌هایش زاد و ولد نمی‌کرد. می‌گفت: اسلام دین شر و آفت است. پس خداوند متعال آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4742).

720- ابن مردویه از قول عطیه از ابوسعید روایت کرده: مردی از یهود ایمان آورد پس خودش نابینا شد، فرزندش مُرد و اموالش از بین رفت. اسلام را به فال بد گرفت و گفت: از این دین برای من خیری نرسید، پسر مُرد، مال و ثروتم تباه گشت و چشمانم نابینا گردید. پس آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» نازل شد.

يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾

چیزی را به جای الله می‌پرستند که نه زیانی به آنان می‌رساند و نه سودی به آنان می‌دهد؛ این است همان گمراهی (از حق) است. (۱۲)

باید گفت که: شرک و دلبستگی به غیرالله، بزرگترین انحراف و بزرگترین مصیبتی است که انسان بدان مبتلا می‌شود. شرک، دارای هیچگونه اساس و بنیاد منطقی نمی‌باشد، زیرا پرستش، یا برای رسیدن به سودی است و یا هم جلوگیری از شری، که عبادت و پرستش بت‌ها هیچ کدام را ندارند. و نباید به خاطر منافع زودگذر دنیوی، ضرر دائمی آخرت را نخریم. و متقین باشیم که: تمام سود و زیان‌ها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد.

«ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (12)» این آخرین درجه‌ی گمراهی و انحراف از راه راست است که بالاتر از آن گمراهی وجود ندارد.

يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَيْسِ الْمَوْلَىٰ وَلِبَيْسِ الْعَشِيرِ ﴿١٣﴾

او کسی را می‌خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است، چه مددگار بد و چه یاران بد هستند! (۱۳)

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بنابر یکی از نظریه‌ها آیه مبتنی بر فرض است؛ یعنی اگر فرضاً نفع و ضرر آن را بپذیریم، حتماً ضرر و زیانش از نفع آن بیشتر است. (البحر ۳۵۶/۶).

همچنان آیه مبارکه سفاقت و نادانی بعضی انسانها را نشان می‌دهد که معتقد است پرستش غیر خدا برایش سودی دربر دارد و وقتی از آن شفاعت بطلبد مفید خواهد بود. یعنی: بصورت قطع معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است. تمام سود و زیان‌ها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

یقیناً الله کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، در بهشت هایی در می آورد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ مسلماً خدا هر چه را خواهد انجام می دهد. (۱۴)

ایمان همراه با عمل، کلید نجات است و هیچ يك به تنهایی کارساز نیست. و در ضمن ایمان و امید به وعده‌های حق، بزرگترین عامل برای رها کردن غیر اوست. بعد از این که حال و وضع مشرکان و منافقان مذبذب و متردد بیان یافت، حال به توضیح زندگی مؤمنان در آخرت را یادآور شد. می فرماید: پروردگار با عظمت مؤمنان صادق را به باغ‌هایی پرناز و نعمت بهشت خواهد برد که در زیر قصرها و اطاق‌های نهرهای شیروشراب و غسل جاری است و آنها در باغ‌های بهشت شاد و مسرورند.

«إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ(14)»: حقیقت، امر همین است هرچه را که خداوند متعال خواهد آنرا انجام می دهد، پس هر که را بخواید، پاداش نیک می‌دهد و هر که را بخواید، عذاب می کند. فرمان و حکم او قابل تعقیب نیست، پس بهشت را از سر کرم و لطف خود به مؤمنین عطا می‌کند و دوزخ را از روی عدالت و دادگری به کافران می‌دهد. خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات فوق حال مشرکان یاوه گو و اهل مجادله و منافقان به بیان گرفته شد، اینک در در آیات متبرکه (15 الی 16) مبحثی در مورد اینکه الله یار پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اشاراتی بعمل آمده است. هدف کلی و اساسی این دو آیه متبرکه را میتوان در نقطه ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

الف: پیروزی و یاری رساندن خاتم النبیین محمد صلی الله علیه وسلم در دنیا و آخرت تا دشمنانش ناامید شوند.

ب: فروفرستادن قرآن به شکل آیتی گویا و روشنی بخش، تا مردم را به سوی حق و درستی و راستی رهنمای و هدایت نموده و از بدی باز دارد.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

هر کس گمان می‌کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است هر کاری از دستش ساخته است بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند! (و تا لب پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می‌نشانند؟! (۱۵) با تمام قوت باید گفت که: امداد و نصرت الهی، در دنیا و آخرت قطعی است. و ناامیدی از قدرت و نصرت الهی، تعادل انسان را از بین می‌برد.

مفسیر عبدالرؤف مخلص هروری در تفسیر خویش «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: حاصل معنی این است: همان طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد صلی الله علیه وسلم نیز از سوی حق تعالی اجتناب ناپذیر و امری قطعی و غیر قابل برگشت است. به قولی: معنای «خِرَّةً فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ» [الحج: 15] این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتاً «سما» نامیده می شود و در این صورت، «ثُمَّ لَيَقَطَعَنَّ» این گونه معنی می شود: سپس خود را حلق آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آن گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می برد و یاری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم از سوی خداوند متعال قطع می شود؟ هرگز!

این کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این نظر که معنی را روشن تر می رساند و سرزنش را بلیغ تر، نشان می دهد، تفسیر ابن عباس از آیه مبارکه است، طوری که می فرماید: «هر کس می پندارد که الله متعال یاری دهنده محمد صلی الله علیه وسلم و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت الله به پیامبرش او را بر سر خشم می آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خداوند متعال خواهناخواه نصرت دهنده پیامبر و دینش می باشد و این نصرت هرگز قطع شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می گویند: هر کس این امر را نمی پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده ای متصور نیست و عکس العملش به جایی نمی رسد. ابن کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی و تفسیر کرده است.

شیخ مفسر زمخشری در تفسیر خود کشفای معنای آیه را چنین بیان کرده است: «خداوند در دنیا و آخرت یار پیامبر خاتم است. پس هر کس از روی حسادت و عداوت چنان تصور کند که خداوند خلاف آن عمل می کند. و چشم امید و طمع به آن دوخته و خشمش را بالا برده است که پیامبر بر خواسته اش ظفر نخواهد یافت، باید به هر وسیله ای ممکنه که در توان دارد، آن را مورد بررسی قرار دهد و تلاش خود را برای از میان برداشتن آنچه که او را به خشم آورده، به کار گیرد، تا جایی که ریسمانی به سقف خانه اش آویزان کند و خود را بدان وسیله از پای در آورد. این شخص باید نزد خود ببیندیشد و به فکر فرو رود که اگر چنین اقدامی کند و خود را خفه نماید، یاری خدا به پیامبر - که او را به خشم آورده است - منتفی میشود؟!» (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی). کلمه «کید» در آیه از سر تمسخر است؛ چون این شخص حسود در این مورد به هدف نخواهد رسید؛ بلکه خود را نابود می کند؟! (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی). این آیه در رد دشمنان اسلام است که چشم طمع و حسد به خاموش شدن دعوت اسلامی دوخته اند؛ اما خداوند نور خود را به کمال می رساند، پیامبرش را تأیید می فرماید، از دست دشمنان و ناپاکان مصونش می دارد، وحی را پشتوانه اش می گرداند و نشانه های روشن و روشنی بخش خود را به وی عطا می فرماید. [غافر/۵۱]، [صف/۸ و ۹]

همچنان قابل یادآوری میدانم که:

این آیه مبارکه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک و تردد را به خود راه دهد، بالعکس باید در هر

شرایطی شکبیا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتِ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴿١٦﴾

و این گونه، قرآن را [به صورت] آیاتی روشن نازل کردیم؛ و قطعاً الله هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. (۱۶)

در این جای هیچ گونه شکی وجود ندارد که: قرآن وسیله‌ی هدایت است، ولی اصل هدایت کار خداوند و لطف اوست.

«بَيِّنَاتٍ»: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و دربرگیرنده حجت‌های قاطع از جانب خداوند متعال.

«وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ»: و هدایت دهنده همانا خداست و جز او هدایت دهنده‌ای نیست.

یعنی: هر که را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد، هدایت می‌کند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت‌شده و ره‌یافته باشد، می‌افزاید - و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

یعنی خداوند هر که را اراده کند هدایت می‌کند، ولی اراده او تابع حکمت اوست و لذا کسی را هدایت می‌کند که زمینه‌های لازم را در خودش ایجاد کرده باشد. همچنان مفسران از جمله زمخشری و بیضاوی می‌فرمایند که: الله متعال به وسیله‌ی قرآن، کسانی را هدایت می‌کند و به راه راست می‌برد که می‌داند آنان مؤمن اند و دل‌هایشان از نور ایمان و باور مالمال است و قطعاً بر سر حق و هدایت پایدار می‌مانند. خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (17 و 18) حکم الهی میان ملت‌های پیشین، تواضع همه‌ی آفریده‌ها در بارگاه باعظمت آفریدگار مورد بحث قرار می‌گیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

کسانی که ایمان آورده اند و آنان که یهودی شدند و صابئین (بی‌دینان) و نصارا و آتش پرستان و آنان که به الله شریک آوردند، یقیناً الله روز قیامت میان‌شان فیصله خواهد کرد، چون الله بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه). (۱۷)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: آنان که در ایمان صادقند، یعنی پیروان محمدصلی الله علیه وسلم است.

«وَالَّذِينَ هَادُوا»: و یهودیان که به حضرت موسی علیه السلام انتساب دارند.

«وَالصَّابِئِينَ»: و ستاره پرستان. (مراجعه سوره: بقره آیه 62) «و صابئی‌ها»

فرقه مشهور اند که به هیچ یک از ادیان منتسب به انبیا علیه السلام وابستگی ندارند. ظاهراً شعبه‌ای از نصاری هستند، بواسطه کثرتشان در وقت نزول قرآن، گروه مستقل آمده‌اند، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است.

در مورد اینکه صابئین چه کسانی هستند، روایاتی متعددی تذکر یافته است، بعضی گفته اند: آنها ستاره پرست هستند، برخی بدین باور اند که آنان ملائکه پرست اند و برخی می‌گویند، اینان گروهی از پیروان نوح علیه السلام هستند.

«وَالنَّصَارَى»: و آنان که به دین حضرت عیسی علیه السلام منسوب هستند.

نصاری:

مفرد آن نصرانی است، گویند: این تسمیه برای آن است که عیسی علیه السلام در شهر



ناصره زندگی می‌کرد که پیروان او را نصاری گفتند.
« وَ الْمَجُوسَ » آتش‌پرستان. یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد. این لفظ فقط يك بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.
« وَالَّذِينَ أَنْزَلُوا » اشاره به اعراب بت‌پرست دارد.
« إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » حتماً الله در بین مؤمنان و پنج فرقه‌ی گمراه حکم و قضاوت می‌کند و مؤمنان را راهی بهشت می‌کند و کفار را به دوزخ می‌فرستد.
 به قولی، فصل میانشان به این معنی است: الله سبحانه و تعالی کسانی را که برحق اند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند. **« إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ »** «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این‌رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگان از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟
 هادوا: یهودی شدند. هود (بفتح اول) رجوع و توبه است «هاد الرجل هوداً» یعنی توبه کرد و به سوی حق برگشت. و نیز به معنی داخل شدن به دین یهودیت است «هاد و تهود» یعنی به دین یهود داخل شد.

صابئیان در قرآن:

خداوند متعال در قرآن عظیم الشان (آیه: 62 سوره بقره) می‌فرماید: **« إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ مِنَ ءَٰمَنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَ عَمَلٌ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - ٦٢ »**. «بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و مسیحیان و صابئیان، هر کس به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و کردار نیک انجام دهد، پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند».

نظریات مفسران در مورد «صابئیان»:

مفسر جارالله زمخشری در تفسیر خویش می‌نویسد:
 صابئیان قومی هستند که از آئین یهودیت و مسیحیت برگشته و فرشتگان را پرستش می‌کردند. کلمه «صبأ» به معنی خارج شدن از دین است. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 146).
 مفسر أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي در خویش می‌نویسد:
 صابئی در لغت به معنی کسی است که از دینی برگشته و به دین دیگری گرویده است. از این روی عرب‌ها به کسی که مسلمان می‌شد می‌گفتند: «قد صبأ» یعنی از دین خود خارج شده و دین جدید را پذیرفته است. و اما «صابئین» که در آیه بدان‌ها اشاره شده است، سدی گفته است: آنان گروهی از اهل کتاب هستند. مجاهد گفته است: آنان قومی بی‌دین هستند که نه یهودی به حساب می‌آیند و نه مسیحی. ابن ابی نجیح هم گفته است: صابئیان قومی هستند که در موصل عراق سکونت دارند و لفظ «لا إله إلا الله» را می‌گویند ولی بدان عمل نمی‌کنند و کتابی هم ندارند. حسن بن ابی الحسن و قتاده هم بر این باورند که صابئیان قومی هستند که فرشتگان را می‌پرستند و پنج نماز را رو به قبله می‌خوانند و



زبور را تلاوت می‌کنند، وقتی که زیاد بن ابی‌سفیان آنان را دید، خواست که جزیه را از آنان بردارد تا اینکه فهمید که آنان فرشتگان را پرستش می‌کنند (و در نتیجه از کار خود منصرف شد). (تفسیر ابن عطیه: ج 1، ص 328-327).

در تفسیر آلوسی آمده است: صابئیان چندین گروه هستند، گروهی ستارگان و گروهی بتان را می‌پرستند و هر کدام از این دو گروه نیز خود دسته‌های مختلفی دارند که هر یک از آن‌ها دارای اعتقادات و عبادات خاص خود است.

امام ابوحنیفه (رح) در مورد گروه صابئیان می‌نویسد: آنان بت پرست نیستند بلکه تنها ستارگان را تعظیم می‌کنند همانگونه که کعبه تعظیم می‌شود. عده‌ای هم گفته‌اند: صابئیان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند و به بعضی از پیامبران از جمله یحیی ایمان دارند. برخی هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که به خدا اقرار می‌کنند و زبور را می‌خوانند و فرشتگان را پرستش می‌کنند و رو به کعبه نماز می‌خوانند و در واقع از هر دینی چیزی را گرفته‌اند. اما در مورد جواز ازدواج با آنان و خوردن ذبح آنان فقها با هم اختلاف نظر دارند.

مفسر تفسیر قرطبی می‌نویسد: اختلافی در این نیست که یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند، لذا هم ازدواج با زنان آنان و هم خوردن ذبح آنان و هم وضع جزیه بر آنان جایز است، ولی در مورد «صابئین» اختلاف نظر وجود دارد؛ سُدی و اسحاق بن راهویه گفته‌اند: صابئیان گروهی از اهل کتاب هستند.

ابن منذر به نقل از ابن اسحاق گفته است: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد. مجاهد و حسن بن ابی نجیح هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که آئینشان آمیزه‌ای است از یهودیت و مجوسیت و خوردن ذبحشان جایز نیست. حسن و قتاده هم آنان را قومی معرفی کرده‌اند که فرشتگان را می‌پرستند و رو به قبله نماز می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند.

قرطبی بعد از نقل این اقوال گفته است: آنچه از مذهب صابئیان برمی‌آید این است که آنان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند، از این روی وقتی که «القادر بالله» در مورد آنان از ابوسعید اصطخری سؤال کرد، به کافر بودن آنان فتواء داد. (تفسیر قرطبی: ج 1، ص 435-434).

تفسیر ابن کثیر: اما در مورد صابئیان اختلاف نظر وجود دارد، سفیان ثوری به نقل از مجاهد گفته است: صابئیان ملتی هستند بین مجوسیان و یهودیان و مسیحیان و دین (بخصوصی) ندارند.

ابوالعالیه، سُدی، ضحاک و اسحاق بن راهویه بر این عقیده‌اند که: صابئیان گروهی از اهل کتابند که زبور را می‌خوانند، از این روی امام ابوحنیفه و اسحاق گفته‌اند: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد.

از حسن هم روایت شده که می‌گفت: صابئیان ملتی مانند مجوسیان هستند. فخر رازی هم بر این باور است که آنان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند بدین معنی که خداوند ستارگان را قبله‌ی عبادت و دعا قرار داده و یا اینکه تدبیر امور عالم را به آن‌ها واگذار کرده است.

سپس ابن کثیر گفته است: ظاهرترین و قویترین این اقوال -خدا هم بهتر می‌داند- قول مجاهد و پیروان او و وهب بن منبه است که اعتقادشان بر این است که صابئیان ملتی

هستند که نه بر دین یهودیان و مسیحیان و مجوسیان هستند و نه به آیین مشرکین اعتقاد دارند بلکه بر فطرت خود باقی مانده و دین مشخصی ندارند که از آن پیروی کنند. از این روی مشرکان، مسلمانان را «صابئی» می‌نامیدند بدین معنی که از تمام ادیان موجود در آن زمان خارج شده اند. (تفسیر ابن کثیر: ج 1، ص 104).

در تفسیر شوکانی آمده است: صابئیان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند، عده‌ای هم آنان را گروهی از مسیحیان به حساب آورده‌اند ولی این غیر صحیح است، چون آنان گروه معروفی هستند که به هیچ یک از ادیان منتسب به پیامبران بر نمی‌آیند (تفسیر شوکانی: ج 3، ص 423).

از آنچه که مفسران در مورد صابئیان گفته و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند به روشنی در می‌یابیم که آنان شناختی کافی از اعتقادات و دیانت صابئیان نداشته‌اند و هرچه گفته‌اند از روی حدس و گمان و از روی ظاهر عبادات و اوضاع و احوال آنان بوده است، چون اگر حقیقت دیانت و معتقدات آنان را می‌شناختند، تا این حد با هم اختلاف نظر نمی‌داشتند. ولی آنچه برای ما روشن شده است این است که صابئیان نه اهل کتابند و نه گروهی از اهل کتاب و قرآن کریم و سنت نبوی هم این مطلب را تأیید می‌کنند.

1 - قرآن کریم و صابئیان:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ ۱۵۵ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْأَكْتَابُ عَلَيَّ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ ۝ ۱۵۶» [الأنعام: 155-156]. (این قرآن) کتاب مبارک (و پر خیر و برکتی) است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم، پس از آن پیروی (و بدان عمل) کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید باشد که مورد رحمت خدا قرار گیرید. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگوید کتاب تنها بر دو گروه پیش از ما فرو فرستاده شده است و ما از بحث و بررسی آن‌ها بی‌خبر بوده‌ایم).

مفسران در تفسیر این دو آیه نظرات مختلفی را به شرح زیر بیان داشته‌اند:

الف - تفسیر قرطبی: خداوند متعال در این دو آیه خطاب به اهل مکه گفته است: ما قرآن را بر شما فرو فرستادیم تا نگوید که کتاب‌های تورات و انجیل بر یهودیان و مسیحیان نازل شده و کتابی بر ما نازل نشده است. (تفسیر قرطبی: ج 7، ص 143-144).

از تفسیر قرطبی چنین بر می‌آید که منظور اهل مکه و دیگران از اهل کتاب تنها یهودیان و مسیحیان بوده‌اند و سیاق آیه هم بیانگر این امر است، پس مفهوم «اهل کتاب» غیر یهودیان و مسیحیان از قبیل صابئیان و مجوسیان را در بر نمی‌گیرد.

ب - تفسیر ابن کثیر: علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت کرده است که در دو آیه‌ی فوق منظور از دو گروهی که کتاب بر آنان نازل شده یهودیان و مسیحیان هستند. مجاهد و سدی و قتاده هم، چنین گفته‌اند. و منظور از «وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ» این است که ما نمی‌فهمیدیم که آنان چه می‌گفتند، چون زبان آنان با زبان ما تفاوت داشت و در نتیجه ما از آن‌ها غافل بودیم. (تفسیر ابن کثیر: ج 2، ص 192).

گفته‌ی مجاهد و همفکران او هم نشان می‌دهد که منظور از دو گروهی که کتاب بر آن‌ها فرو فرستاده شده است، یهودیان و مسیحیان هستند و در اصطلاح آنان تنها این دو گروه اهل کتاب به حساب می‌آیند، بنابراین، اهل کتاب شامل صابئیان و مجوسیان و امثال آن‌ها نمی‌شود. به همین دلیل تمام مفسران گفته‌اند: منظور از این دو گروه تنها یهودیان و مسیحیان هستند و این عطیه در این مورد ادعای اجماع مفسرین را کرده است. (تفسیر

ابن عطیه: ج 5، ص 405. تفسیر آلوسی: ج 8، ص 61. تفسیر المنار: ج 8، ص 204).

ج - تفسیر فتح البیان: در این آیه تنها به دو کتاب نازل شده بر یهودیان و مسیحیان اشاره شده است، چون از میان کتاب‌های آسمانی، این دو کتاب از لحاظ اشمال بر احکام از همه مشهورتر بوده‌اند و این دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب می‌بودند، گروه‌هایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است سه گروه می‌شدند نه دو گروه. ابن کمال این سخن را گفته است. (تفسیر فتح البیان: ج 4، ص 281). این آیه همچنین دلالت می‌کند بر اینکه صابئیان هم اهل کتاب به حساب نمی‌آیند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب به حساب می‌آمدند، گروه‌هایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است بیش از دو گروه می‌بودند.

2 - سنت نبوی و صابئیان:

در سنت نبوی چیزی وارد نشده است مبنی بر اینکه صابئیان جزو اهل کتاب به حساب می‌آیند و یا اینکه مثل اهل کتاب باید با آن‌ها رفتار شود همانطوریکه در مورد مجوسیان وارد شده است. در حالی که اگر صابئیان هم مثل مجوسیان بودند، در سنت نبوی به آن‌ها اشاره می‌شد به اعتبار اینکه اهل کتاب هستند و یا به اعتبار اینکه مانند مجوسیان در بعضی از احکام ملحق به اهل کتاب هستند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: آشنائی با ادیان در قرآن تألیف دکتر عبدالکریم زیدان دی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ
وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾**

آیا ندیدی که سجده می‌کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم، اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است، و هر که را الله خوار کند، او هیچ عزت دهنده‌ای ندارد. بی‌گمان الله هر چه بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد. (۱۸) «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» «آیا ندانستی که آنان که در آسمان‌ها ایند برای خدا سجده می‌کنند» از فرشتگان در اقطار آسمان‌ها «و آنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن و دیگر مخلوقات در عالم زمین و در کره‌ی خاکی. نیز برای خدا سجده می‌کنند.

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»: این کرات با عظمت با دیگر کوه‌ها و درختان و حیوانات در مقابل عظمتش سر سجده بزمین می‌نهند و سجده‌ی تسلیم و فروتنی و خضوع می‌برند.

ابن کثیر گفته است: از این جهت آفتاب و ماه و ستارگان را مخصوصاً ذکر کرده است که آنها مورد پرستش قرار گرفته‌اند. و بدین وسیله روشن شده است که آنها برای خالق خود سجده می‌برند و آنها در برابر فرمان خدا رام و مسخرند. (مختصر این کثیر ۵۳۴/۲).

و غرض از آیه بیان عظمت و یکتایی و پروردگاری می‌باشد؛ زیرا تمامی موجودات عالم هستی در برابر امر و فرمان او مطیع و فرمانبردارند و مطابق امر و تدبیر او در جریانند. «وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» و بسی از انسان‌ها نیز در مقابلش سر سجده خم می‌کنند.

«وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ»: «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود.

«وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»: عزّت و ذلّت تنها به دست الله متعال است. و هر کس خدا او را به شقاوت و کفر خوار کند هیچ کس نمی‌تواند خواری و خفت را از او دور و برطرف نماید. «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»: در برابر اراده‌ی خداوند، هیچ مانعی وجود ندارد. و هرگاه خدای کسی را خوار کند هرگز هیچ‌کس گرامی دارنده‌ی وی نیست؛ چرا که خدا هرچه در خلقتش بخواهد انجام می‌دهد، مشیتش را معارض و برگرداننده‌ی نیست. در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است».

یادداشت:

آیه 18: این سوره مبارکه، از جمله آیات سجده تلاوت می باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 24) در باره موضوعاتی مجازات کافران و مکافات مؤمنان بحث بعمل می آید.

هَذَانِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

این دو [گروه حق پیشه و باطل گرا] دشمن یکدیگرند که درباره پروردگارشان باهم اختلاف کردند پس آنان که کفر ورزیده‌اند بر ایشان لباس‌هایی از آتش بریده شده است، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می‌ریزند. (۱۹)

«هَذَانِ»: این دو گروه. مراد مؤمنان و کافران بوده که پیوسته در صفوف مختلف مبارزه با یکدیگرند.

«حَصْمَانِ»: طرفین دعاوی. دو دسته مقابل هم. خصم برای یک نفر و بیشتر استعمال می‌گردد، و در اینجا مراد دسته و گروه است (ملاحظه شود سوره: ص آیه 21).

«يُصَبُّ»: ریخته می‌شود.

«الْحَمِيمُ»: آب بسیار گرم و سوزان و جوشان.

صحنه از عذاب روز قیامت:

کسانی که کافرند، (خداوند برایشان آتش دوزخ را تهیه دیده، و انگار آتش آن) جامه‌هایی (است که به تن آنان چست بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است. (علاوه بر آن) از بالای سرهایشان (بر آنان) آب بسیار گرم و سوزان ریخته می‌شود. (این آب جوشان آن چنان در بدنشان نفوذ می‌کند که) آنچه در درونشان است بدان گداخته و نوب می‌گردد، و هم پوستهایشان.

مجاهد گفته است: دو گروه عبارتند از مؤمنان و کفار؛ مؤمنان نصرت و پیروزی دین خدا را می‌خواهند و کافران در تلاشند نور خدا را خاموش کنند.

«فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» آنهایی که کافرند از آتش برای آنان لباسی دوخته شده است و تا زمانی که به دوزخ می‌روند آن را به تن می‌کنند.

لباس آتشین دوزخیان سرد نمی‌شود و دائماً از بالای سرشان مواد گداخته به آن تزریق می‌شود. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» ، امام قرطبی گفته است: آتش به لباس تشبیه شده است؛ چون بسان لباس آنان را دربر می‌گیرد. و «فُطِّعَتْ» به معنی دوخته و بریده و آماده شده می‌باشد، و از این رو به لفظ ماضی آمده است؛ چون آنچه که وعده داده شده محقق الوقوع است. (تفسیر قرطبی ۲۶/۱۲).

یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حال‌شان برای‌شان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته می‌شود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

شان نزول آیه 19:

721- بخاری، مسلم و دیگران از ابوذر (روایت کرده اند: آیه « هَذَا خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ...» در باره [شش نفر از قریش سه مسلمان] علی، حمزه و عبیده [بن حارث و سه نفر مشرک] ولید بن عتبه، عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع [که روز بدر حمزه با عتبه و عبیده با شیبه و علی کرم الله وجهه با ولید به جنگ تن به تن پرداختند] نازل شده است.

4- صحیح است، بخاری 3968 و 3969 و 3966، مسلم 3033، نسائی در «تفسیر» 361، ابن ماجه 2835، طبری 24979، واحدی در «اسباب نزول» 619 و بغوی 2701 از ابوذر روایت کرده اند. «زاد المسیر» 1005).

722- حاکم از علی (روایت کرده است: این کلام الهی « هَذَا خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ (19) يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (20) وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّن حديد (21) كُلَّمَا أَرَاؤْا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (22) در باره نبرد ما در بدر نازل شده است. (حاکم 2 / 386 روایت کرده اسنادش حسن است).

723- از وجه دیگر از او (روایت کرده است: در روز بدر حمزه، علی و عبیده بن حارث (در میدان نبرد آمدند و با عتبه پسر ربیع، ولید پسر عتبه و شیبه پسر ربیع جنگیدند. این آیه در باره آن‌ها نازل شده است. (حاکم 2 / 386 از علی روایت کرده اسناد آن به خاطر ابوجعفر رازی قوی نیست. بخاری 3965 و 4744 و واحدی 620 از قیس بن عباد از علی روایت کرده اند از زبان قیس.

724- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است که خطاب به مسلمانان گفتند: ما در نزد الله از شما برتر و سزاوارتریم، کتاب ما قدیمی‌تر از کتاب شماست و پیامبر ما از پیامبر شما پیشتر است. مسلمانان گفتند: ما در نزد خدا از شما شایسته‌تریم. زیرا به محمد (و پیامبران پیشین و به همه کتب آسمانی ایمان داریم.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾

آنچه در شکم‌های آنهاست و (نیز) پوست‌هایشان به آن (آب جوشان) گداخته و ذوب می‌گردد. (۲۰)

«يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ»: بر اثر آن پوست و داخل بدن و روده و احشاء آنها ذوب می‌شود.

«صهر»: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان‌که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می‌شوند. یعنی: آنچه در شکم‌های آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود، در نتیجه پوست و گوشت و درون‌شان ریز ریز و پاشان می‌شود.

ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: اگر یک قطره‌ی آن روی کوه‌های این دنیا بیفتد، آن را ذوب و آب می‌کند. در حدیث است: «آب جوشیده بر سر آنها ریخته می‌شود، از کاسه‌ی سر نفوذ و عبور کرده و به داخل بدن وارد می‌شود. آنگاه تمام آنچه در داخل دارند بیرون می‌ریزد و از نوک پاهایشان به صورت مذاب بیرون می‌زند، سپس به حالت اول برمی‌گردد». (اخراج از ترمذی است و گفته است: حسن صحیح غریب است.)

امام فخر رازی می‌فرماید: منظور این است که وقتی «حمیم» بر سر آنها ریخته می‌شود تأثیر آن بر ظاهر و باطن یکسان است، پس همان‌طور که پوست ظاهر بدن را ذوب و آب می‌کند، روده‌ها و احشاء را نیز ذوب می‌کند. و این بیان از آیه‌ی «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» (تفسیر رازی ۲۲/۲۳) **وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿۲۱﴾**

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان می‌کوبند]. (۲۱). «مَقَامِعٌ»: جمع مَقْمَعَة، تازیانه. گرز. چکش چوگانمانندی که با آن بر سر فیل می‌زنند و در حدیث آمده است: «اگر یکی از آن مقمعه‌ها را روی زمین قرار دهند، تمام انس و جن نمی‌توانند آن را بلند کنند». (اخراج از احمد).

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۲۲﴾
هرگاه بخواهند از شدت غم از آن بیرون آیند، آنها را به آن باز می‌گردانند و (به آنها گفته می‌شود) بچشید عذاب سوزان را! (۲۲)

دوزخیان برای نجات خود دست و پا می‌زنند، و همه تلاش خویش را به خرچ می‌دهد تا از این عذاب نجات یابند، اما تلاش‌های آنان بی‌نتیجه است. هر بار که کفار بخواهند از شدت درد و رنج، سختی و وحشت، غل و زنجیر آتشین خود را خلاص سازند و از جهنم بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند.

حسن گفته است: زبان‌های آتش آنها را می‌زند و آنها را بلند می‌کند تا به بالای آن می‌رسند، آنگاه با گرز و قمچین آنها را می‌زنند و به فاصله‌ی هفتادخزان (فصل‌های سال) پایین می‌آیند. (تفسیر رازی ۲۲/۲۳).

و برای شان گفته می‌شود: «وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» عذاب آتش را که اجسام‌تان را می‌سوزاند بچشید. که آن را تکذیب می‌کردید. دردناک‌تر از آتش دوزخ، غم‌ها و عذاب‌های روحی است. که دوزخیان به آن مواجه اند، در جنب عذاب جسمی دوزخیان به عذاب تحقیر و سرزنش مواجه اند.

بعد از این که الله متعال عذاب و نابودی کافران را یادآور شد، پاداش و نعمت‌هایی را خاطر نشان ساخت که برای مؤمنان مهیا شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۲۳﴾

بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک ه انجام داده اند، در بهشت هایی داخل می کند که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می شوند، و لباسشان در آنجا ابریشم است. (۲۳)

«يُحَلَوْنَ»: زینت داده می شوند. از مصدر (تَحَلَّى) به معنی آراستن، و از ماده (حلی).
«أَسَاوِرَ»: (کهف آیه: 31). **«مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»:** حرف (مِنْ) نخست برای بیان جنس، و دومی برای تبعیض است. **«لُؤْلُؤًا»:** در مروارید. عطف بر محلّ (مِنْ أَسَاوِرَ) است.
 در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی می رسد که آب وضویش بدان می رسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برای شان حلال است.

پوشیدن دستبند های طلایی در جنت:

باید یاد آور شد که استعمال طلا برای زینت زنان در دنیا جواز و برای مردان عیب می باشد، زیرا در دنیا شاهان بر سر خود تاج و در دست خود دستبند طلا می پوشیدند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که به سفر هجرت از مکه به مدینه بیرون آمد در یان وخت، سراقه بن مالک در تعقیب او برای دستگیری کردن آن جناب صلی الله علیه وسلم، حرکت کرد و به دستور الله متعال اسب سراقه به زمین فرورفت و او توبه کرد، و به دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسب از زمین بیرون آمد، آنگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سراقه بن مالک وعده فرمود بود که وقتی زیوات، تاج و دستبند ها و سایر تزیینات کسری پادشاه فارس به غنیمت در دست مسلمانان می آید به تو داده خواهد شد. بدین ترتیب در عهد خلافت حضرت عمر کشور فارس فتح شد و این دستبند ها و زیورات پادشاه ایران در ضمن بقیه ی اموال غنیمت به دست مسلمانان افتاد، سراقه آنها را مطالبه کرد و به او داده شد، خلاصه همان گونه که پوشیدن تاج بر سر، برای عموم مردم رایج نیست، و از جمله اعزاز شاهان است، هم چنین دستبند در دست هم از اعزاز شاهی فهمیده می شد، لذا به اهل جنت دستبند طلا پوشانیده می شود، در باره پوشیدن دستبند ها ی طلا در این آیه و آیه های سوره فاطر ذکر بعمل آمده است و گفته شده است که: این دستبند از طلا می باشند، و در آیه ی سوره نسا آمده است که این دستبند ها از نقره می باشند، بنابر این مفسران فرموده اند که به اهل جنت سه نوع دستبند پوشانیده می شود: یکی از طلا، و دیگری از نقره، و سومی از مروارید، چنان که در آیه مروارید هم ذکر گردیده است. (تفسیر قرطبی).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان حرام است:

ولی در (آیه 23، سوره حج) خوانیدم که: لباس اهل جنت از ابریشم می باشد، نه تنها لباس جنتیان از ابریشم بوده، بلکه سایر ملبوسات جنتیان از جمله: فرش، پرده و غیره از ابریشم می باشد که در دنیا از همه عمده ترین لباس فهمیده می شود و روشن است که ابریشم جنت، با ابریشم دنیا تنها در نام یکی است و کیفیت و ساخت و ساز آن نمیتوان هیچ نسبتی بین آنان قایل شد.

امام نسائی، بزار و بیهقی با سند جید از حضرت عبد الله بن عمر نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: لباس ابریشم اهل جنت از گلهای جنت بیرون می آید و در روایت حضرت جابر آمده است که: در جنت درختی می باشد که

ابریشم از آن پدید می آید و لباس اهل جنت از آن تهیه می گردد. (مظهری)
 امام نسائی از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت نموده است که نبی کریم صلی
 الله علیه وسلم فرمود: «من لبس الحریر فی الدنیا فلن یلبسه فی الآخرة». (البخاری
 5832)، «إنما یلبس الحریر فی الدنیا من لا خلاق له فی الآخرة». (البخاری 5835)
 «إن کنتم تحبون حلّیة الجنة وحریرها فلا تلبسوها فی الدنیا». (صحیح النسائی/ الألبانی
 5151) «من لبس ثوب شهرة فی الدنیا؛ ألبسه الله ثوب مذلة یوم القيامة، ثم ألهب فیهِ
 ناراً». (حسن/ صحیح الترغیب 2089)، همچنان در حدیثی آمده است: «من شرب
 الخمر فی الدنیا، ثم لم یتب منها، حرمها فی الآخرة». «البخاری 5575»، «کل مسکر
 خمر. وکل مسکر حرام. ومن شرب الخمر فی الدنیا فمات وهو یدمنها، لم یتب، لم یشربها
 فی الآخرة». (مسلم 2003) (از قرطبی به حواله نسائی) کسیکه که در دنیا لباس
 ابریشم بیوشد آن رادر آخرت نمی پوشد و کسی که در دنیا شراب به نوشد در آخرت آن
 را نمی نوشد و کسی که در دنیا در ظروف طلا و نقره غذا بخورد، در آخرت در آنها غذا
 نخواهد خورد، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم، فرمود: هر سه چیز مختص اهل
 جنت می باشد.

مطلب که چون کسی در دنیا این کارها را انجام داده و توبه نکند، او در بهشت از این سه
 چیز محروم می ماند، اگرچه در جنت داخل هم باشد، چنانکه در روایت حضرت عبد الله
 بن عمر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی که در دنیا
 شراب نوشید، و سپس از آن توبه نکرد او در آخرت از شراب جنت محروم می ماند.
 (رواه الائمة - قرطبی)
 مطالعه کنندگان گرامی!

در اینجا می تواند این شبهه وارد گردد، وقتی که شخص وارد بهشت می گردد، و باز از
 چیزی محروم گردد او متحسر و متأسف می شود و جنت جای نیست، در اینجا نباید
 کسی برای چیزی اندوه و افسوس بخورد، و اگر این موجب حسرت و افسوس نباشد، پس
 محرومی نتیجه ای ندارد، مفسر قرطبی به آن جواب مناسبی داده است، همانگونه که
 مقامات و درجات اهل متفاوت و مختلف می باشد، و همه تفاوت را احساس می کنند، اما با
 این حال حق تعالی قلوب بهشتیان را به گونه ای قرار می دهد که در آنها نسبت به هیچ
 چیزی حسرت و افسوس باقی نماند. والله اعلم بالصواب.

یادداشت ضروری:

باید یاد آور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و
 استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می باشد اما بهره گیری از ظروف طلا و
 نقره در خوردن و آشامیدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق می باشد.

حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا:

طوری که یاد آور شدیم: پوشیدن لباس ابریشمی در دنیا برای مردان حرام است، چون
 پیامبر صلی الله علیه وسلم هشدار داده که هر کس در دنیا لباس ابریشمی بیوشد در
 آخرت آن را نخواهد پوشید و می فرماید: «أَحْلَ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِأَنَاتِ أُمَّتِي وَحُرْمَ عَلَيَّ
 دُكُورِهَا» آلبانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (4754). «طلا و ابریشم
 برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند» اما به
 اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است

چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم (12-15، 2069) فتوای با امضای شیخ ابن عثیمین.

استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا:

برای مردان جایز نیست که از طلا استفاده کنند و آن را بپوشند، پوشیدن آن از منکرات است، خواه ساعت باشد خواه انگشتر و یا زنجیر، همهء اینها برای مردان حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به طور کلی فرموده است: «أَجَلَ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرُ لِأَنَاتِ أُمَّتِي، وَحَرَّمَ عَلَيَّ ذُكُورَهَا» البانی در «صحيح سنن نسائي» 4754 این حدیث را صحیح قرار داده است.

«طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امت حرام شده اند» پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از به دست کردن انگشتر طلا نهی کرده است. بخاری و مسلم این حدیث را به روایت براء بن عازب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ذکر کرده اند. بخاری 6235 و مسلم 2066

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مردی را دید که انگشتر طلایی به دست داشت آن را بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ» مسلم 2090 «فردی از شما قصد اخگری از آتش می کند و آن را در دستش قرار می دهد.» (شیخ ابن باز، مجلة الدعوة ش 1044)

وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

آنها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه خداوند شایسته ستایش راهنمایی می گردند. (٢٤)

«هُدُوا»: یعنی رهنمود می گردند.

«الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»: سخنان زیبا و پسندیده. مراد سخنان روح پرور و نشاط آور و لبریز از صفا و صمیمیت تاگفتار شیرین به زبان بیاورند؛ (از توحید، تسبیح، علم سودمند، امر به معروف، نهی از منکر و مانند این ها) زیرا در بهشت بیهوده گویی و دروغ موجود نیست. او ایشان را در بهشت به حمد و شکر خویش رهنمای می نماید که وی را بر پاداش نیک و مزد عظیمی که دریافت کرده اند ثنا و سپاس می گویند.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: مراد از « وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ » کلمه طيبة «لا اله الا الله» است. بعضی فرموده اند که مراد از آن قرآن است (قرطبی). همچنان اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این که: مراد از آن الحمد لله، یا طوریکه گفتیم قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان که در حدیث شریف آمده است: به بهشتیان تسبیح گفتن الهام می شود.

«وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»: به راه به صراط مستقیم هدایت می شوند که عبارت است از: ایمان به وی، پیروی از رضوانش، عمل به کتابش و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (25 الی 29) در مورد اینکه کافران راه مسجد الحرام را بر مردم می بستند حج خانه ی خدا ، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدَقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

مسئلاً کسانی که کفر ورزیده و [مردم را] از راه الله و مسجدالحرام باز می‌دارند که ما آن را برای همه مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین (آینده) یک برابر قرار داده‌ایم (برای آنان عذاب سخت و دردناک است)، و هر کس به قصد ظلم در آنجا مرتکب الحاد (شرک و قتل) گردد، او را از عذاب دردناک می‌چشانیم. (۲۵)

«**الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**»: مراد مکه است که به سبب اهمیت فراوان مسجدالحرام، از مکه بدان تعبیر شده است.

مراد از: «**وَالْبَادِيَّ**» در آیه مبارکه کسانی هستند که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجدالحرام می‌آیند، اعم از بادیه نشینان یا غیر آنان.

امام قرطبی می‌فرماید: هدف از آن وختی بود که: در سال حدیبیه پیامبر صلی الله علیه و سلم را از ورود به مسجد الحرام مانع شدند. (تفسیر قرطبی ۳۱/۱۲).

«**وَيَصُدُّونَ**»: باز می‌دارند، جلوگیری می‌کنند، مفسر تفسیر صفاة التفسیر می‌نویسد که از این جهت در آیه مبارکه کلمه «**وَيَصُدُّونَ**» را به صیغهی مضارع آورده است تا بر استمرار دلالت کند؛ یعنی کافران همیشه راه الله را سدّ می‌کنند. و نظیر آن آیهی «**الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ**»، می‌باشد. «**الَّذِي جَعَلْنَا لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِيَّ**» جایی که آن را محل نسک و عبادت انسان قرار داده‌ایم و مقیم و بادیه‌نشین در آن بربارند.

ابن مسعود (رض) می‌فرماید: اگر یک نفر قصد کند که در خانه‌ی خدا عملی پلید را انجام دهد، خدا عذاب دردناک را به او می‌چشاند. و مجاهد گفته است: یعنی در آنجا مانند حسنات گناهان و بدی‌ها چند برابر می‌شوند. (تفسیر رازی ۲۵/۲۳).

نظریات فقها درباره حکم این آیه:

فقها در باره حکم این آیه دارای اختلاف رأی اند: امام مالک (رح) می‌فرماید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند.

جمعی بر آنند که واردشونده به مکه می‌تواند در هر جایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقهاء بر آنند که سراها و منازل مکه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرود آمدن در آن بازدارند.

أحناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به اینکه از رفتار عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر (رض) نیز - که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همه مکه است. بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

شان نزول آیه 25:

726- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: سرور کائنات (عبدالله بن انیس) را با دو نفر دیگر که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود فرستاد. و این دو به نیاکان خود فخر می‌کردند. در آن حال عبدالله بن انیس خشمگین شد و انصاری را به قتل رساند، مرتد شد و به مکه گریخت. در باره او «**وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ ... تا آخر**» نازل شد. (ضعیف است، ابن ابوحاتم از ابن عباس روایت کرده چنانچه ابن کثیر

در «تفسیر» 3 / 271 آورده در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است و عطاء بن دینار از سعید بن جبیر نشنیده. «تفسیر شوکانی» (1779).

به روایت دیگری از ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن گاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب شان را در سال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾

و [یاد کن] وقتی که جایگاه خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده کردیم [و از او پیمان گرفتیم] که هیچ چیز را شریک من قرار مده و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک و پاکیزه گردان. (۲۶)

«بَوَّأْنَا»: آماده ساختیم. وارد کردیم. شناساندیم. «بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»: جای کعبه را برای حضرت ابراهیم علیه السلام آماده ساختیم. مکان قدیمی کعبه را به ابراهیم نشان دادیم. ابراهیم را به محل کعبه رساندیم.

«الطَّائِفِينَ»: طواف کنندگان دور کعبه.

«الْقَائِمِينَ»: ایستادگان در نماز.

«الرُّكَّعِ»: رکوع برندگان در نماز.

«السُّجُودِ»: سجده برندگان در نماز. این سه کلمه اشاره دارند به سه رکن از ارکان مهم نماز که قیام و رکوع و سجود است، و لذا ذکر آنها کنایه از خود نماز است. ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد که: یعنی آن را تنها به نام من بنا نهاده و بس. (مختصر ۵۳۹/۲)

«وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»: «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کنندگان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کنندگان و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

دیده می شود که مقام و منزلت نماز و نمازگزار به قدری عزیز و معتبر است که حتی ابراهیم علیه السلام باید خادم مکان آن باشد.

امام قرطبی می نویسد که: «وَالْقَائِمِينَ» قائمون یعنی نمازگزاران. خدا مهمترین ارکان نماز یعنی قیام و رکوع و سجود را یاد آور شده است. (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۲).

مفسیر تفسیر انوار القرآن شیخ عبدالرؤف مخلص هروی می نویسد: این آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک

ورزیده اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و

یگانه پرستی و پاک نگاه داشتن حریم بیت از شرک و بت پرستی، شرط حق تعالی بر

پدرتان ابراهیم علیه السلام و کسانی که بعد از وی می آیند بود اما شما به این شرط و به

ولای پدرتان وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در

نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾

و (به ابراهیم گفتیم که) در میان مردم برای حج اعلان کن، تا پیاده و (سوار) بر هر شتر

لاغری که از هر راه دور می‌آیند، به‌سوی تو بیایند. (۲۷) **«أَذِّنْ»**: اعلام کن. آگهی کن.

«رَجَالًا»: جمع راجل، پیادگان. حال است.

«ضَامِرٍ»: شتر لاغر و باریک اندام. مراد استفاده از مرکبهای قوی و دارای عضلات قوی و محکمی است که تاب تحمل بیابانهای خشک و سوزان و بی‌آب و علف را داشته باشند.

«رَجَالًا وَ عَلِيًّا كُلِّ ضَامِرٍ»: مراد استفاده از هرگونه امکانات، برای شرکت در این فریضه مهم است.

«وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»: و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور و آنها را به حج و زیارت **«بیت العتیق»** فراخوان.

ابن عباس گفته است: بعد از این‌که ابراهیم ساختمان بیت را تمام کرد به او گفته شد: مردم را به سوی حج فراخوان، گفت: خدایا! صدایم نمی‌رسد. فرمود: تو جار بده و من ابلاغ می‌کنم، آنگاه ابراهیم بر بالای کوه ابو قبیس رفت و با صدای بلند جار داد: ای مردم! خدا دستور انجام مراسم حج و زیارت این خانه را به شما داده است، تا در پاداش آن بهشت را به شما عطا فرماید و شما را از آتش دوزخ پناه بدهد. بنابراین حج را انجام دهید، پس تمام نطفه‌ها در پشت مردان و رحم زنان آن را لیبیک گویان اجابت کردند و گفتند: **لیبیک اللهم لیبیک**. (تفسیر رازی ۲۷/۲۳).

جمعی از مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج صدا برآورد. نقل است که ابراهیم علیه السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، در حالی که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه السلام گفت: تو صدا برآور و رساندنش بر عهده ما. آن‌گاه ابراهیم علیه السلام بر مقام خود و به‌قولی بر فراز حجر الاسود و به‌قولی بر فراز صفا و به‌قولی بر فراز کوه ابو قبیس برآمد و چنین ندا در داد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گوید، **«لیبیک اللهم لیبیک»**، نقل است که: کوه‌ها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه السلام را به همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند - اعماز سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی که خدای متعال تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، جواب دادند: **«لیبیک اللهم لیبیک»**: به فرمان حاضریم

بار خدایا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن‌کثیر آن را از ابن‌عباس و مجاهد و عکرمه و سعید بن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم. (ملاحظه شود تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

«يَأْتُوكَ رَجَالًا وَ عَلِيًّا كُلِّ ضَامِرٍ» ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا»

زایران «به‌سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند»

«ضَامِرٍ»: به معنای حیوانی است که چربی بدنش آب شده و گوشت‌هایش به ماهیچه تبدیل شده و چابک است، مانند حیوانی که برای مسابقات آماده است.

«يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»: شتر لاغر از راه‌های دور می‌آید.

فج: راه وسیع. راغب گوید: فج شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع بکار رود جمع آن فجاج است.

امام قرطبی گفته است: ضمیر در «**يَاتِينَ**» به شتر برمی‌گردد و برای احترام است؛ زیرا با صاحبش قصد حج را کرده است. همان گونه که اسب جهادگران مورد تکریم قرار گرفته‌اند: **وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا**، اسب‌هایی که در راه خدا می‌تازند. (قرطبی ۳۹/۱۲). مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمی‌شدند پس خداوند متعال سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، که حکم آن هم در این آیه و هم در آیه بعدی توضیح می‌یابد:

شان نزول آیه 27:

727- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: مسلمانان در ابتدا [وقتی برای ادای مراسم حج می‌آمدند] سوار مرکب نمی‌شدند. پس خدای بزرگ «**يَا تُوكَ رَجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ**»: را نازل کرد و به آن‌ها دستور داد که آنچه را در سفر لازم دارند با خود بیاورند و اجازه سواری و تجارت را هم به آنان داد. (طبری 25057 به قسم مرسل روایت کرده است).

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْفُقَرَاءَ (۲۸)

تا شاهد منافع گوناگون خویش [از برکت این سفر معنوی] باشند، و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن) ببرند (و هنگامی که قربانی کردید) از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمائید. (۲۸) **«مَنَافِعَ»:** هدف از آن سود مادی همچون تجارت و داد و گرفت تجارتي، و سود معنوی همچون عبادت و عفو و مغفرت است.

«أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ»: چند روز معین و مشخص. مراد روز عید و دو روز یا سه روز بعد از آن است. برخی هم روز عرفه و روز عید و یک روز بعد از آن و بعضی هم ده روز ذی‌الحجه دانسته‌اند.

«بِهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: چهارپایان اهلی (سوره: مائده آیه 1).

«فَكُلُوا مِنْهَا وَ...»: معنی استفاد از این بخش آیه، این است که گوشت قربانی باید به مصرف‌های لازم برسد. دیگر گوشت‌های قربانی در سرزمین منی بر روی زمین انداخته نشود تا گندیده و یا در زیر خاکها مدفون گردد. بلکه اگر نیازمندی در آنجا و در آن زمان پیدا نشوند، باید گوشتها - در صورت امکان - هرگونه که شده است به مناطق دیگری حمل و به مصرف برسد.

«الْبَائِسَ»: سخت نیازمند. مستمند.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»: تا فواید دینی و دنیوی را به دست آورند. یعنی تا مردم در حج شاهد منافع خویش باشند؛ که این منافع عبارت است از: کفاره شدن گناهان، به دست آوردن ثواب و حسنات، سود بردن در تجارت، ادای طاعات و دیگر خیرات و برکات. برخی از مفسران می‌نویسند که هدف از آن منافع، ادای مناسک حج است. به‌قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی‌هاست.

امام فخر رازی گفته است: از این جهت «مَنَافِعَ» را نکره آورده است که قصد بیان منافی دینی و دنیوی مختص به این عبادت را داشته است، منافی که در دیگر عبادات

موجود نیست. (تفسیر رازی ۲۹/۲۳). ابن عباس (رض) می‌گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است»

«و يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنَ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: «و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» یعنی: تا نام الله را در هنگام ذبح هدایا و قربانی‌ها یاد کنند. یعنی هنگام ذبح شتر، گاو و گوسفند در ایام معین و معلومی که عبارت از دهم ذی‌الحجه و سه روز بعد از آن می‌باشد، نام خدا را در حالی ببرند که سپاسگزار اویند بر نعمتی که به ایشان ارزانی داشته است، بدین ترتیب این نکته را یادآور شده است که غرض اصلی عبارت است از ذکر نام خدا در موقع ذبح، و در این مورد با مشرکین مخالفت شود که آنها ذبح را برای «نصب» یا بت‌ها انجام می‌دهند. (تفسیر کشاف ۳).

«ایام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمدبن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایام‌النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی ابوحنیفه و شافعی: «ایام معلومات»: عبارت است از: ده روز اول ذی‌الحجه که آخرین آن روز عید قربان می‌باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

«فَكُلُوا مِنْهَا»: و برای شان مستحب است از گوشت قربانی حیوانات ذبح شده خود بخورند.

«و أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»: و از آن به فقیر و محتاج بدهید که سخت در بینوایی قرار دارد، و به فقیر بدهید که فقر او را ضعیف کرده است.

ابن عباس گفته است: «بائس» یعنی بینوا و آن کسی است که فقر و بینوایی از سیما و لباسش نمایان می‌شود. اما فقیر چنان نیست؛ زیرا لباسش مرتب و سیمایش سیمای بی‌نیاز است.

حج:

حج شرعاً عبارت است از قصد مکه بمنظور اداء عبادت طواف خانه‌کعبه و سعی بین صفا و مروه الحاج ووقوف درعرفه و دیگر مناسک حج تنها بخاطر اجابت امر خدا و طلب رضای او.

حج یکی از ارکان پنجگانه اسلام است و یکی از فرایضی است که از ضروریات دین شناخته شده است. بنابراین هرکس وجوب آن را انکار کند، کافر و مرتد از اسلام می‌باشد.

بنا بقول برگزیده جمهور علماء حج

در سال ششم هجری واجب شده است. زیرا آیه « **وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ** » (حج و عمره را برای رضای خدا بتمام و کمال انجام دهید). در آن سال نازل شده است و این وقتی درست است که مراد از « **أْتَمُوا** = اتمام حج

» آغاز وجوب و فرضیت آن باشد.

درتایید این نظریه درقرائت « **عَلِمَهُ** » و « **مَسْرُوقٌ** » و « **ابراهیم نخعی** » بجای « **أْتَمُوا** » « **أَقِيمُوا** » آمده است که طبرانی آنرا با سند صحیح روایت کرده است. ابن القیم ترجیح داده است که حج در سال نهم یا دهم واجب شده باشد.

حرم مکه و حدود آن:

حریم مکی، دارای حدودی است که از پنج جهت مکه را احاطه نموده و بر آنجاها، نشانه‌هایی نصب شده است، که این نشانه‌ها سنگهای بلندی است که باندازه يك متر ارتفاع

دارند و در دو طرف راه نصب شده‌اند بدین شرح: از جانب شمال «تنعیم» واقع در شش کیلومتری مکه است.
و از جانب جنوب «اضاه» واقع در دوازده کیلومتری مکه است.
از جانب شرق «جعرانه» واقع در شانزده کیلومتری مکه است.
از جانب شمال شرقی «وادی نخله» واقع در چهارده کیلومتری مکه است. از جانب غرب «شمیسی» که حدیبیه می‌باشد واقع در پانزده کیلومتری مکه است.
محب‌الدین طبری از زهری و او از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه روایت کرده است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام با اشاره جبریل این علامات و نشانه‌های حدود حریم مکه را نصب کرده است که بر جای مانده بودند تا اینکه قصی بن کلاب آنها را تجدید نمود، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم در سال فتح مکه تمیم بن اسید خزاعی را مامور تجدید آنها نمود و آنها همچنان مانده بودند، تا اینکه عمر بن خطاب، چهار نفر از قریش را با سامی: محرمه بن نوفل و سعید بن یربوع و حویطب بن عبدالعزی و ازهر بن عبدعوف را مامور نمود که آنها را تجدید نمودند، سپس معاویه هم آنها را تجدید نمود و بعد از او در زمان عبدالملک بدستور وی تجدید شدند.

تجارت و کسب و کار در ایام حج:

مسلمانان که عازم مناسک سفر حج و عمره اند، در ضمن اینکه مصروف مراسم حج و عمره می‌باشند در شرع اسلامی برایشان اجازه داده شده تا، به امور تجارتي از قبیل خرید و فروش، موتروانی، کرایه دادن وسایل ترانسپورتی از قبیل (موتر، آسب، شتر، بایسکیل، گراچی حمل نقل و غیره و غیره...) با کسب حلال بپردازند.
در جواب باید گفت بلی در دین مقدس اسلام چنین اجازه در صورتیکه مانع ادای مناسک حج و عمره نه شود، داده است.

ابن عباس (رض) در روایت می‌فرماید: مسلمانان از همان بدو اسلام، در ایام حج، به امور تجارتي می پرداختند، و این فعالیت های تجارتي بصورت عمده در منی و عرفات و بازارهای «عکاظ و مجنه ذوالمجاز»، در کنار عرفات، بر پا میگردید.

در اوایل اسلام زمانیکه، مسلمانان، مصروف اموری تجاری بودند، ترس و خوف داشتند که مباد این داد و ستد شان در حال احرام، از دید شرع کدام ممانعتی، داشته باشد، لذا پروردگار با عظمت فرمود: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» «فی مواسم الحج»
بر شما باکی نیست و گناهی نیست که در موسم حج همراه با انجام فریضه حج، خیر و برکت خدا را در معامله و داد و ستد، بجوئید (بروایت بخاری و مسلم و نسائی).

در حدیثی دیگری که آنرا ابوداود از ابن عباس روایت فرموده، آمده است: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» قال: کانوا لا يتجرون بمنی فأمروا أن يتجروا إذا أفاضوا من عرفات»

(بر شما گناهی ... مسلمانان در منی تجارت نمی‌کردند. به آنان دستور داده شد، که بعد از پراکنده شدن از عرفات به تجارت بپردازند).

ابی امامه تیمی به ابن عمر گفت: من در راه حج مصروف حمل و نقل حجاج بودم، در این حال عده ای بمن گفتند که تو: ثواب حج را کمایی نخواهی کرد. ابن عمر گفت

برایش: مگر احرام نمی‌بندی و تلبیه نمی‌گویی و طواف خانه کعبه را نمی‌کنی و بعد از وقوف در عرفات رهسپار منی نمی‌شوی و رمی جمرات نمی‌کنی؟ گفتیم: چرا، همه آنها را انجام می‌دهم، گفت: پس تو حج باما می‌گزاری و ثواب آن را داری. مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و همین سؤال را که تو از من می‌کنی از او پرسید. پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی جواب نداد تا اینکه این آیه نازل شد: « لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم » پیامبر صلی الله علیه و سلم بدنبال وی شخصی را فرستاد و این آیه را بروی خواند و گفت حج تو صحیح است. (بروایت ابوداود)

شخصی از ابن عباس پرسید: من نفس خود را، بدین قوم اجاره داده‌ام و مناسک حج را همراه آنان انجام می‌دهم، آیا من هم پاداش و ثواب دارم؟ ابن عباس گفت: بلی. «أولئک لهم نصیب مما کسبوا، والله سریع الحساب» (آنان از کسب خود بهره ای می‌برند و حساب خداوند سریع است و حساب آن بر خداوند مجهول نیست). (بروایت بیهقی و دارقطنی).

تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت:

باید گفت که تمام مناسک حج و عمره و احرام و لمس حجرالاسود و سعی بین صفا و مروه و وقفه در عرفات و رمی جمره همگی در دوره جاهلیت متداول بوده و تنها بعضی تعدیلات در حج اسلامی نسبت به دوره جاهلیت روی داده که از آن جمله می‌توان بمراد ذیل اشاره کرد:

- 1 - اعراب قبل از اسلام هنگام طواف « لبیک یا لات»، « لبیک یا عزی» می‌گفتند و هر قومی بت خود را صدا می‌کرد. در اسلام « اللهم» جای بت ها را گرفت و آن عبارت بدین شکل تعدیل شد: « لبیک اللهم لبیک»
 - 2 - اعراب گاهی پیرهنه به طواف کعبه می‌پرداختند. اما دین مقدس اسلام ان را منع کرد و پوشیدن لباس دوخته نشده را مقرر فرمود.
 - 3 - اعراب از خوردن گوشت قربانی اکراه داشتند. ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم خوردن آنرا مجاز ساخت.
 - 4 - مشهور است که مسلمانان پس از فتح مکه و بر انداختن بت های قریش از سعی بین صفا و مروه اکراه داشتند زیرا قبل از اسلام بر این دو کوه دو بت سنگی وجود داشت که حاجیان و زائران دوره جاهلیت سعی بین صفا و مروه را برای نزدیک شدن به آنها و دست کشیدن و بوسیدن آنها کسب تبرک می‌کردند. ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم نه تنها بین صفا و مروه را مجاز کرد بلکه در (سوره بقره، آیه 158) ان را از شعائر الله قرار داد.
- «حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای

قدیمی اسفار پنجگانه موسی، به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است. در «سفر خروج».

فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده است: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید» و در آیه سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده است: «در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند.» و در سرزمین های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.»

در هر یک از اعیاد سه گانه، فرقه های یهود به اماکن معینی سفر حج می کردند. در روز «استغفار» (عید مظل) به سوی کوه سینا حج می کرده و در عید «فصح» به بیت المقدس و در عید «استیر» و «عید باران» و... به اماکن دیگری رهسپار می شدند. با این حال، از تحقیق و تفحص در تورات، مکان خاصی را پیدا نمی کنیم که از زبان پیامبرشان حضرت موسی علیه السلام، حج همانند یک دستور الهی آمده باشد.

و جای این پرسش است که: آیا خداوند برای یهودیان حج به مکان مخصوصی را واجب نساخته است یا اینکه راویان و نویسندگان متون دینی توراتی، آن را از قلم انداخته اند یا به عادت معروف قوم یهود که تورات را تحریف می کردند آن را نیز تحریف نموده اند؟! بدین جهت است که اماکن حج متعدد شده و کوچ یهودیان در اعیاد سالانه به نقاط مختلف بوده و هر مکان عبادتی را با عنوان «بیت» می نامیده اند که در ازمنه مختلف محل برگزاری حج آنان بوده است؛ مثلاً در «بیت المقدس» «بیت ایل» «بیت آن» که در نزدیکی بیت ایل بوده و «بیت اصل» در یهودا و «بیت حور» نزدیکی قدس و «بیت هاجن» در جایگاه تولد عیسی علیه السلام در «بیت لحم» و «بیت هاشطه» و سایر بیوت که شمارش آنها به درازا می کشد و می توان به کتاب مقدس در عهد جدید و قدیم مراجعه کرد که در آن جا درج شده است.

در خصوص زمان حج یهودیان «دکتر حسن ظاظا» می نویسد: اوقاتی که در آن حج می کنند همزمان با اعیاد آنهاست و اینها سه زمان است:

- 1 - عید فصح، که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نisan به تقویم یهودی آغاز می شود.
- 2 - عید حصاد یا «اسایع»، (شبعوت) که مدت آن یک روز است مصادف با ششم ماه سیوان به تقویم یهودی که در اوایل تابستان (یونیه) قرار گرفته است.
- 3 - «عید ظلل»، (سرکوت) که مدت آن هشت روز است و در ماه های خزان قرار دارد و از روز پانزدهم ماه «تشرین» یهودی آغاز می گردد. موسم های سه گانه یاد شده را سه عید می نامند که حج در آن ها مستحب است و با صدقات بسیاری همراه می گردد.

حج در دین یهودیت:

دیانت یهودی، حج را به عنوان یک عبادت با آثار مادی و معنوی می نگرد، همان گونه که دین اسلام و سایر ادیان توحیدی و غیر توحیدی چنین نگرشی به حج دارند، ولی تفاوت در ماهیت این عبادت و آداب و اعمال و شعائر و مکان و زمان آن است.

حضرت موسی کلیم الله (ع) از پیامبران اولو العزم بوده و می دانست که ندای ابراهیم (ع)، جهان شمول است و به شریعت خاصی اختصاص ندارد و امکان نداشت از طریق حج صحیح ابراهیمی منحرف گردد و به راهی جز تعالیم خداوند برود. شایان ذکر است در حال حاضر حج از دیدگاه یهودیان واجب نیست و از ارکان عبادت آنها به شیوه ای که در اسلام دیده می شود، به شمار نمی آید. پس از حضرت موسی (ع) یهود به فرقه های مختلف در آمدند و هر فرقه ای شیوه ای را برای حج برگزید و مکانی را برای آداب و مراسم حج انتخاب کرد که به برخی از آنها اشاره می شود:

1 - گروهی از یهود به بیت المقدس و هیکل سلیمان رفتند.

2 - گروهی به طور سینا رفتند.

3 - گروهی «بئرحی» در نزدیکی شهر الخلیل را برگزیدند.

4 - گروهی اماکن طبیعی را برگزیدند

دکتر حسن ظاظا در خصوص زمان حج یهودیان می نویسد:

1 - «عید فصیح» که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نیسان به تقویم یهودی آغاز می شود.

2 - «عید حساد» یا «اسابیع» که مدت آن یک روز است که در اوایل تابستان قرار گرفته است.

3 - «عید ظفل» که مدت آن هشت روز است و درخزان قرار دارد.

در این بخش به این نکته اشاره می شود:

در دائرة المعارف الاسلامیه آمده است: حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای قدیمی اسفار پنجگانه موسی (ع) به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است.

در سفر خروج، فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید».

در آیه سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده: «در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند».

در سرزمین های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

سپس باید آلودگی های بدنشان را پاک کنند و باید به نذرهایشان وفا کنند و باید خانه قدیمی و گرامی را طواف نمایند. (۲۹)

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»: حجاج و معتمران، چرک و ناپاکی را برطرف کنند که بر اثر

احرام بر آنان عارض شده است، یعنی بعد از ذبح، و با حلال ساختن خود از حال إحرام، سایر اعمالی دیگر از حج را که بر ذمه شان باقی مانده است کامل کنند؛ مانند، دورساختن آلودگی ها بدن، گرفتن ناخن ها و کوتاه ساختن و یا تراشیدن مو. و این کار در روز عید قربان انجام می شود.

« **وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ** »: و باید بدانچه که بر خود از حج، یا عمره، یا هدیه، یا قربانی و طاعات دیگر لازم گردانیده و به گردن گرفته‌اند وفا نمایند. یا معنی این است که: باید واجبات حج خویش را به جای آورند.

« **وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ** »: و در پیرامون بیت العتیق «طواف الافاضة» را انجام دهند که عبارت است از طواف زیارت که تحلل کامل با آن صورت پذیر است.

یعنی باید به بیت الله طواف کنند؛ همان خانه‌ای که بنای آن بسیار کهن است و حق تعالی آن را از تسلط جباران گردنکش آزاد نموده است و به این دو دلیل «کعبه» را «بیت العتیق» نامید [زیرا عتیق هم به معنی کهن است و هم به معنی آزاد شده]. و اولین خانه‌ایست که برای عبادت انسان بنا شده است.

در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که خداوند متعال از این جهت خانه خود را به بیت العتیق نام گذاری کرده است که آن را از غلبه و قبضه کفار و جباران آزاد کرده است. (رواه الترمذی وحسنه والطبرانی و غیرهم - از روح المعانی). و هیچ کفاری نمی تواند بر آن قبضه و تسلط داشته باشد، حادثه‌ی اصحاب فیل شاهد این امر است. والله اعلم.

همچنان به قولی دیگر: عتیق به معنای «کریم» است، یعنی خانه بزرگ و گرامی. به قولی دیگر: عتیق، یعنی خانه کهن و قدیمی زیرا نخستین خانه‌ای که بر روی زمین ساخته شد، خانه کعبه بود و بعد از آن بیت المقدس بنا شد.

طواف افاضه چیست؟

علامه شیخ ابن عثیمین می فرماید: «طواف افاضه رکنی از ارکان حج است که حج بدون آن کامل نیست، یعنی همان طوافی که وقت آن بعد از رمی جمره عقبه در روز عید قربان آغاز می‌شود. البته در حج طواف واجبی است که عبارت است از: طواف وداع و نیز طواف سنتی است که عبارت است از: طواف قدوم.

هرگاه کسی آنرا انجام ندهد حجتش تمام نیست، بایستی بازگردد و طواف افاضه را انجام دهد حتی اگر به شهرش بازگشته باشد، و در این حال مادام که طواف (افاضه) را انجام نداده (هنوز از احرام خارج نشده و لذا) جایز نیست به همسرش نزدیک شود، چنان‌که هنوز تحلل دوم صورت نگرفته، چرا که تا بعد از انجام طواف افاضه و سعی - اگر تمتع باشد - تحلل دوم صورت نمی‌گیرد و اگر قارن یا مفرد باشد بدون سعی و طواف قدم (تحلل دوم) حاصل نمی‌شود». (فتاویٰ ارکان الإسلام، صفحه 541).

انواع طواف در کعبه:

- طواف قدوم برای حج هرگاه شخص به کعبه میرسد، این طواف برای کسی است که احرام به حج بسته و یا مقارن بین حج و عمره است، و این نوع طواف بر حسب اختلاف بین علماء واجبی از واجبات حج و یا سنتی از سنن آن است.
- طواف افاضه در حج، که طواف زیارت نیز نامیده می‌شود، این طواف بعد از توقف در عرفات در روز عید قربان یا بعد از آن نیز صورت می‌گیرد، و طواف افاضه رکنی از ارکان حج است.
- طواف عمره که یکی از ارکان عمره است و بدون آن صحیح نیست.
- طواف وداع، که بعد از پایان مراسم حج و عزم برای خروج از مکه مکرمه صورت می‌گیرد، و بر طبق رأی صحیح از اقوال علماء طواف وداع بر هر حاجی واجب

است جز برای زن حائضه یا نساء، هرکس آنرا ترک کند بر او واجب است ذبیحه ای را ذبح کند.

- طواف وفای به نذر، کسی که نذر طواف کرده باشد، و به دلیل نذر انجام آن واجب می شود.

- طواف مستحبه (کسی که برای کسب اجر و ثواب و تقرب الی الله دوست دارد طواف کند).

یادداشت:

تمام این طوافها باید هفت دور باشد، بعد از آن در صورت امکان فرد طواف کننده پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز بخواند، و اگر مقدور نبود در بقیه جاهای مسجد نماز بخواند.

(مواخذ: فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء" (223/11، 224). شیخ عبد

العزیز بن عبد الله بن باز ... شیخ عبد الرزاق عقیفی ... شیخ عبد الله بن غدیان.) خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله متعال به ابراهیم دستور داد تا مردم را برای ادای حج فراخواند، ثواب و پاداش بزرگداشت احکام و شریعت آسمانی را - از جمله: مناسک حج، ذبح حیوانات حلال گوشت را بیان نمود و بزرگداشت بتان، دروغ ساز کردن به زبان خدا و شهادت دروغ را منع کرد.

اینکه در آیات متبرکه (30 الی 35) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، و اینکه محل قربانی، همان حرم مکه است، بحث بعمل آمده است.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾

این است [آنچه به عنوان مناسک حج قرار داده ایم]، و هر کس مقدسات و شعائر الله را بزرگ و محترم بشمارد، پس آن برایش در نزد پروردگارش بهتر است، و چهار پایان برایتان حلال کرده شد مگر آنچه بر شما خوانده می شود، پس از پلیدی ها که از بت ها بیار می آید، دوری کنید و از سخن دروغ اجتناب ورزید. (۳۰)

« وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ »: الله متعال خوردن چارپایان را برای بندگان

خویش حلال گردانیده است جز آنچه را که در کتاب مجید استثناء شده است؛ مانند گوشت مردار (خود مرده) و خفه شده و آنچه اسم غیر خدا بر آن خوانده شده است.

بت پرستی، اساساً آلودگی است. «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» همان طور که از ناپاکی ها دوری می جوئید از کثافت و نجاستی دیگر به نام بت ها دوری جوئید. این نهی مبالغه در نهی از پرستش و تعظیم آنها را نشان می دهد.

«رجس»: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی شود چنان که نجاست حسی جز با آب برطرف نمی گردد.

« وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ »: «و از سخن دروغ اجتناب کنید» قول الزور: سخن ناروا و

دروغ و افتراء، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به الله متعال، در واقع سخن و گواهی ای دروغ و افتراء بیش نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

(برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که به سوی الله خالصانه گرویده باشید و هیچگونه شریکی برای او قائل نشوید، و هر کس شریکی برای الله قرار دهد گوئی از آسمان سقوط کرده و پرنندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند، و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می‌کند! (۳۱)

حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می‌گیرد، بیزاری جوید.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾

این است [برنامه های حج و حدود و مقررات خدا] و هر کس شعایر الله را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای قلوب است. (۳۲)
باید گفت که: تقوای درونی باید آثار بیرونی هم بخود داشته باشد، هر کس به شعائر بی‌اعتنا باشد، در حقیقت تقوای قلبی او کم است.
امام قرطبی گفته است: از این جهت تقوی را به قلوب نسبت داده است که حقیقت تقوی از قلب سرچشمه می‌گیرد. آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به سینه‌ی خود اشاره کرد و فرمود: «تقوی در اینجا است» (تفسیر قرطبی ۵۶/۱۲).

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

برای شما در آن (قربانی) تا مدت معین فایده‌هاست، باز محل قربانی کردن آنها در جوار خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است. (۳۳)
«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ...»: مراد این است که استفاده از فرآورده‌های حیوانات قربانی آزاد است. یا این که: در مراسم و مناسک، سود شما است.

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: وقت مشخص. مراد روز ذبح است.

«مَحِلُّهَا»: حلال بودن ذبح، یا محلّ و یا زمان حلال بودن ذبح حیوان قربانی. یا این که:

محلّ مردم از احرامشان تا کعبه است. یعنی پس از مناسک، کعبه را طواف می‌کنند.

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»: «برای شما در آنها» یعنی: در شعایر حج مخصوصا

«منافعی است» یعنی در سایه‌ی تعظیم شعائر، منافع مادی شما نیز تأمین می‌شود. و

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصا شتر است (تا زمان نحر

و ذبح در هدی منافعی) از جمله منافع آنها سوار شدن بر آنها، استفاده از شیر آنها،

بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است. «تا میعاد معین» که همانا وقت

ذبح آنهاست. (بعضی گمان می‌کردند همین که شتر یا حیوان دیگری را برای قربانی

معین کردند، حقّ سوار شدن بر آن و شیر دوشیدن از آن را ندارند. این آیه این تفکر را

رد می‌کند.)

ولی علمای احناف بر آنند که منفعت گرفتن از شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن

به مقصد ذبح‌گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار.

« ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ » (33) آنگاه مکان ذبح آنها در حرم یعنی مکه یا منی می

باشد. یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به

نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

چهار پایان قربانی = هدی:

هدی عبارت است از چهار پایانی که به حرم شریف جهت تقرب و نزدیکی بخداوند اهداء می‌شوند. خداوند فرماید: « **وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ، فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ، فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمَعْتَرُ كَذَلِكَ سَخِرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.** ».

« **لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لِحُومَهَا وَلِأَدْمَائِهَا، وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ** » [و شترانی که برای قربانی به حرم شریف اهداء می‌کنید، آنها را برایتان از نشانه‌ها و شعایر دین الله قرار داده‌ایم، بشما در قربانی کردن آنها خیر فراوان می‌رسد، در حالیکه این شتران ایستاده‌اند و عیبی ندارند و شما می‌خواهید آنها را نحر کنید، نام خدا را یاد کنید در حال نحر ایشان، چون آن شتران بزمین افتادند از گوشت آنها بخورند و خواهندگان و ناخواهنگان و فقیران قانع و غیرقانع را از گوشت آنها بخورانید، ما همچنین آنها را برایتان مسخر کرده‌ایم و در اختیار شما قرار داده‌ایم که سپاس خدای را بجای آورید، گوشتها و خونهای آنها به خداوند نمی‌رسد لیکن این تقوای شما است که بخداوند می‌رسد و موجب رضای او می‌گردد.]

عمر خطاب گفت: قربانی اهداء کنید، بی‌گمان خداوند قربانی و حیوان اهداء کردن را دوست دارد. پیامبر صلی الله علیه و سلم یکصد شتر را قربانی کرد و این اهدای یکصد شتر از طرف او داوطلبانه بود نه واجب (یعنی بطور سنت این عمل را انجام داد نه بطور وجوب)

بهترین قربانی:

باجماع علماء حیوانات اهداء شده برای قربانی، باید از جمله « **نعم** » شتر و گاو و بز و گوسفند نریا ماده، باشد و باتفاق بهترین آنها نخست شتر، سپس گاو و سپس گوسفند است. چون شتر بعلت بزرگی بیشتر به سود فقیران است و گاو هم بهمین سبب از گوسفند بهتر می‌باشد. در اینکه برای یک شخص کدام بهتر است اختلاف کرده‌اند، که آیا یک هفتم شتر یا یک هفتم گاو یا یک گوسفند بهتر است؟ بهر حال هر کدام برفع فقر باشد آن بهتر است.

کمترین چیزی که برای اهداء به خانه خدا کفایت می‌کند:

انسان می‌تواند هر یک از این چهار پایان را که نام بردیم، به خانه خدا اهداء نماید و قربانی کند و پیامبر صلی الله علیه و سلم بدخواه خویش، یکصد شتر را پیشکش خانه خدا کرد و قربانی نمود و کمترین چیزی که برای یک نفر کفایت می‌کند، یک گوسفند یا یک هفتم شتر یا یک هفتم گاو می‌باشد، زیرا شتر و گاو هر یک برای هفت نفر کافی می‌باشند.

جابر (رض) می‌فرماید: ما همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم به حج رفتیم، برای هفت نفر یک شتر یا یک گاو نحر نمودیم و قربانی کردیم. بروایت احمد و مسلم. لازم نیست که هر هفت نفر یا همه شرکاء، قصد تقرب بخدا را داشته باشند، بلکه اگر بعضی بقصد قربت و بعضی بقصد بهره‌گرفتن از گوشت آن با هم شریک شدند، جایز می‌باشد. بخلاف پیروان فقه حنفی که می‌گویند، قصد تقرب بخداوند از طرف همه شرکاء شرط می‌باشند.

عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) نقل می‌کند که: عمر (رض) بهترین شتر را که به سیصد دینار خریده بود، برای قربانی برگزید. خدمت پیامبر رفت و گفت: من بهترین شتر را برای قربانی خریده‌ام؛ می‌توانم آن را بفروشم و با قیمت آن، چند شتر ماده و یا

گاو بخرم و آنها را قربانی کنم؟ حضرت فرمود: «لا»، (انحرها اياها]. خير، همان شتر را قربانی کن.

سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی:

سواری گرفتن از شتران قربانی و بهره گرفتن از آنها جایز می‌باشد، چون خداوند می‌فرماید: «لکم فیها منافع الی أجل مسمی ثم محلها الی البیت العتیق» [شما را است در این حیوانات قربانی - شتران - انواع منفعتها، به برنشستن به وقت حاجت و شیر آنها خوردن به وقت ضرورت تا وقت نام برده یعنی تمام شدن عبادت و فرا رسیدن هنگام قربانی سپس قربانگاه آنها به نزد این خانه محترم یعنی همه حرم است] "ضحاك و عطاء گفته‌اند: این منافع عبارت است از سواری بوقت حاجت و بهره گرفتن از پشم و شیر آنها. و أجل مسمی آنست که قلاده بگردن آنها آویخته شود تا مشخص‌گردند که به حرم شریف اهداء شده‌اند. و گفته‌اند: مراد از "محلها الی البیت العتیق" روز قربانی است در منی. ابوهریره گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید که شتری را برای قربانی می‌برد، فرمود سوار آن شود. آن مرد گفت شتر قربانی است. مرتبه دوم یا مرتبه سوم به وی گفت: وای بر تو سوار آن شو. بروایت بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و این مذهب احمد و اسحاق و مشهور مذهب مالک است و شافعی گوید: بوقت حاجت سواری آن اشکالی ندارد.

وقت قربانی و ذبح کردن:

درباره وقت ذبح حیوان قربانی اختلاف کرده‌اند. شافعی گوید: وقت قربانی روز عید قربان و روزهای ایام التشریق می‌باشد، چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: "وکل ایام التشریق ذبح. بروایت احمد. اگر آن وقت گذشت، قربانی واجب را باید بصورت قضاء ذبح کرد. مالک و احمد گویند: وقتی ذبح حیوان قربانی، خواه واجب یا غیر واجب روزهای قربانی است. و حنفیه هم برای قربانی "تمتع"، و "مقارن" این رأی را دارند ولی گویند قربانی نذری و کفارات و داوطلبانه و سنت در هر وقت ذبح آن صورت گیرد جایز است. از ابوسلمه بن عبدالرحمن و نحعی حکایت شده است که وقت ذبح از روز عید تا آخر ماه ذی الحجه است.

مکان و جای ذبح:

قربانی کردن حیواناتی که به حرم شریف اهداء می‌شوند، خواه واجب یا سنت تنها باید در سرزمین حرم ذبح گردد و قربانی کننده مختار است که در هر نقطه از سرزمین حرم به ذبح قربانی خویش مبادرت ورزد. جابر گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «کل منی منحر، وکل المزدلفه موقف، وکل فجاج مکه طرق، ومنحر» [همه سرزمین منی جای ذبح قربانی است و همه مزدلفه جای توقف است و همه راههای مکه راه و قربانیکاه می‌باشد]. بروایت ابوداود و ابن ماجه. برای حاجیان بهتر است که در منی ذبح نمایند و برای کسیکه عمره می‌کند بهتر است در مروه قربانی کند، چون احرام هر دوی حج گزار و عمره گزار در آنجا پایان می‌یابد. نظیر حدیث فوق با همان معنی و الفاظ از مالک هم روایت شده است که گفت، بمن رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در منی گفت: اینجا قربانیکاه است، همه منی قربانیکاه است و برای عمره گفت: اینجا یعنی مروه قربانیکاه است همه راههای مکه قربانیکاه و جای ذبح قربانی است.

خوردن گوشت حیوان اهداء شده به حرم شریف:

خداوند دستور داده است که اهداءکننده از گوشت حیوان قربانی اهداء شده به حرم شریف، بخورد: " فكلوا منها وأطعموا البائس الفقير [خود از گوشت آن بخورید و آن را به فقیران و بینوایان بخورانید]". بر حسب ظاهر معنی این امر قربانی واجب و سنت را دربر می‌گیرد. و فقیهان در آن اختلاف دارند. ابوحنیفه و احمد رحمت الله علیهما گویند: خوردن از گوشت قربانی "متعه حج" - تمتع - و قربانی "حج قران" و قربانی سنت جایز است و از غیر آنها جایز نیست. امام مالک گوید: اگر قربانی بخاطر توان تباه شدن و باطل شدن حج یا فوت حج یا برای حج متعه و یا بطور کلی اهداء شده به حرم شریف باشد، خوردن از گوشت آن برای صاحبش اشکالی ندارد. ولی اگر برای فدیة اذیت و آزار جاندار یا توان شکار یا نذر فقراء و مساکین یا قربانی سنت مشروط بر آنکه پیش از رسیدن به محل قربانی هلاک گردد، خوردن از گوشت آن برای صاحبش جایز نیست. بقول شافعی بهیچ وجه خوردن از گوشت قربانی واجب جایز نیست مانند قربانی ایکه بعلتاوان واجب می‌گردد بخاطر ارتکاب شکار ممنوع و تباه شدن حج و قربانی متعه و قران حج و قربانی که با نذر واجب شده باشد. ولی اگر قربانی سنت باشد صاحبش می‌تواند از گوشت آن بخورد و ب دیگران صدقه و هدیه کند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾

و برای هر امتی جای قربانی کردن را مقرر نموده‌ایم، تا با نام الله چهارپایانی را ذبح کنند که الله به ایشان عطاء نموده است. پس معبودتان معبود یگانه است، پس برای او منقاد شوید و تواضع کنندگان را مژده ده. (۳۴)

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا»: در تاریخ ادیان ابراهیمی دیده می‌شود که رسم قربانی، در تمام ادیان آسمانی وجود داشته است.

از زمان ابراهیم علیه السلام برای هر ملتی از ملت‌های پیشین مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم تا در آن ذبح کنند و به خدا تَقَرَّب جویند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد: خدای متعال خبر می‌دهد که در تمام ملت‌ها ذبح قربانی و ریختن خون به خاطر خدا مشروع بوده است.

«لِيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ»: به آنان دستور دادیم که در موقع ذبح نام خدا را به تنهای «یاد کنند» و هدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند یعنی قربانی برای رضایت خدا ذبح کنند.

از فحوای آیه مبارکه به یک اصل دست می‌یابیم که: شیوه‌ی بندگی خداوند، تنها باید از طریق وحی باشد. و هنگام ذبح قربانی، نام خدا را باید به زبان آورد. نام خداوند متعال به قدری دارای ارزش و اهمیت است که: اگر هنگام ذبح حیوان بر زبان جاری شود، گوشت آن حیوان حلال، و گرنه همان گوشت قربانی هم حرام خواهد بود. چه زیبا است که: غذای انسان‌های خداپرست نیز باید رنگ الهی داشته باشد.

«عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: بدین وسیله در مقابل نعمت‌های خدا از جمله اعطای شتر و گاو و بز و گوسفند، مر او را سپاسگزار باشند. خدا مشخص کرده است که ذبح باید به خاطر او صورت گیرد و اسم او بر آن خوانده شود؛ زیرا همو خالق و روزی رسان است. نه مانند بت‌پرستان آن را برای بت‌ها ذبح کنند.

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ذبح آوردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نا الله را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند».

«فَالِهَكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا» پس ای بندگان! آله و معبود بر حق شما فقط الله یگانه است از این رو فقط از او اطاعت کرده و «فَلَهُ اسْلُمُوا» عبادت را برای وی خالص گردانید و از راه و روش پیامبرش صلی الله علیه وسلم پیروی نمایید.

«وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»: ای پیامبر! و مؤمنان فروتن را که برای پروردگارشان خاضع‌اند به خیر و سعادت دنیا و دستیابی به بهشت‌های پرناز و نعمت بشارت ده.

چهار صفت برای مخبِتین واقعی:

اصطلاح «مخبِتین» به معنی متواضعان، از «خَبِت» است به معنی زمین هموار، اخبات به معنی نرمی و تواضع بکار رفته است.

خبت عبارت است از: تواضع، طمأنینه و خشوع هم گفته می‌شود. کلمه اخبات یک معنای خاصی است که اگر سه معنای تواضع، طمأنینه و خشوع را با هم جمع کنیم، معنای اخبات است.

تواضع در مقابل تکبر است. در تکبر یک حالت سرپیچی نهفته شده است. اما در تواضع یک حالت اطاعت و مطیع بودن نهفته شده است.

طمأنینه به معنای سکون و آرامش است و در مقابل آن عدم ثبات و عدم استقرار قرار دارد. کسی که ثبات ندارد و هر روز رنگی است.

خشوع معنایش متقارب با خشوع است اما تنها فرقی که دارد می‌فرماید خضوع مربوط به اعضا و جوارح است، اما همین خضوع وقتی در قلب قرار گرفت خشوع می‌شود.

مخبِتین چه کسانی هستند؟

اما اینکه «مخبِتین» چه کسانی هستند و چه خصوصیات دارند، خداوند در آیه 35 سوره مبارکه حج، بعد از بشارت دادن به «مخبِتین» در آیه 34 همین سوره، چهار صفت برای ایشان برمی‌شمرد و چنین می‌فرماید:

«الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٥﴾»

(آنان) کسانی (هستند) که چون نام الله یاد شود دل‌هایشان ترسان گردد، و در برابر مصیبت‌هایی که به آنان می‌رسد صبر می‌کنند، و (نیز کسانی را مژده بده که) نماز را برپا می‌کنند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند. (۳۵)

«الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»: ترس از الله متعال و پروای درونی، يك ارزش است، اولین صفت گروه فروتنان، متواضعان همین است که: چون نام الله متعال یاد شود قلب‌های شان خاشع می‌گردد. یعنی: به سخت‌ترین خوف هر اسناک می‌شوند و از مخالفت به الله متعال حذر می‌کنند؛ به سبب کمال یقین و قوت ایمانشان طوری که انگار در پیشگاهش ایستاده‌اند و عظمت و جبروتش را مشاهده می‌کنند.

«وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ»: زیربنای انجام وظیفه بعد از تقوا، مقاومت و صبر است، در دین مقدس اسلام صبری دارای ارزش است که: در برابر مشکلات دوام بیاورد.

چون به ایشان نا خوشی برسد و مصیبتی فرود آید به امثال امر الله متعال و حسابداشت وی صبر می‌کنند. یعنی همیشه در خوشی و سختی در موقع مریضی و یا هم سایر مصایب ، صبر را پیشه می‌کنند.

«وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ»: همچنان ایشان نمازها را به کامل‌ترین وجه برپا می‌دارند، یعنی نماز های خویش را سروق و با خشوع و فروتنی و با رعایت ارکان و آداب آن می‌خوانند.

« وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ »: و از آنچه حق تعالی به ایشان بخشیده است در انفاق‌های فرض و مستحب مانند زکات، مصارف خانواده، کمک به بستگان و فقیران و مستمندان و دیگر راه‌های خیر صدقه می‌کنند. و از قسمتی از روزی که به آنان ارزانی داشته‌ایم انفاق می‌کنند و آن را در راه‌های خیر مصرف می‌کنند. نباید فراموش کرد که انفاق تنها و تنها در مال خلاصه نمی‌گردد، بلکه، از علم و آبرو و هنر نیز می‌توان انفاق کرد. همچنان قابل یاد دهانی است که : اموال و دارائی‌های انسان رزق الهی است انفاقی ارزش دارد که دائمی باشد.

«يُنْفِقُونَ» فعل مضارع نشانه استمرار است) ولی در انفاق نیز باید اعتدال و میانه‌روی لازم است.

پس **«مخبتین»**، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف بود که در فوق بیان یافت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 37) درمورد آداب ذبح در مراسم حج ، مطالبی را به بیان گرفته است.

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَاذًا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَاتِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾

و (قربانی کردن) شتران (چاق و فربه) را برایتان از شعائر الله قرار دادیم، در آنها برای شما خیر (منافع دینی و دنیوی) است، پس در حالی که بر پای ایستاده‌اند نام الله را بر آنها یاد کنید، پس چون پهلویشان بر زمین افتد از گوشت آنها بخورید، و به بینوایان سائل و غیر سائل بخورانید، اینگونه آنها را برایتان رام و مطیع کرده‌ایم تا که شکر کنید. (۳۶) **«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»** در بزرگداشت شعائر الهی، سخاوتمندانه خرج کنید. **«وَالْبُدْنَ»** یعنی **«بدن»** به معنای شتر چاق است.

خداوند متعال ذبح شتران (چاق و فربه) را از نشانه‌های دین و شعایر مسلمین قرار داده است تا وسیله قربتی به سوی وی باشند.

ابن کثیر گفته است: چون به خانه‌ی خدا هدیه می‌شود از جمله شعایر دین به شمار می‌آید، بلکه بهترین چیزی است که هدیه می‌شود. (مختصر ۵۴۴/۱).

در این باره که آیا اطلاق نام **«بدنه»** بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه اسم **«بدنه»** که مفرد **«بدن»** است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می‌شود و به سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن **«بدنه»** می‌گویند.

«بدن» جمع «بدنه» است به معنای شتر سالم و فربه، و «صَوَافٌ» حیوانی است که زانوی خود را صاف نگاه داشته است.

«لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ»: یعنی برای کسانی که با ذبح آن‌ها به خدا نزدیکی می‌جویند خیر دنیا و آخرت است؛ در دنیا با خوردن و صدقه دادن و در آخرت با دریافت پاداش عظیم و اجر جزیل.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در دنیا نفع و در آخرت پاداش و ثواب برایتان دارد. «فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٌ»: می‌بینیم که در مکتب بزرگ اسلام شیوه سالم تربیتی در بخش تغذیه با زیبایی خاصی مطرح نموده می‌فرماید: در حالی که روی چهار دست و پا منظم ایستاده‌اند، آنها را ذبح کنید و در هنگام ذبح آن‌ها «بِسْمِ اللَّهِ» بگویند. صَوَافٌ: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به شکل ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند.

«فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا»: پس هرگاه بعد از ذبح برپهلوه روی زمین افتاد. کنایه از خارج شدن روح از کالبد آن است. در این هنگام الله متعال خوردنش را مباح گردانیده است. «فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمَعْتَرَّ»: عرب جاهلی زمانیکه حیوانات را قربانی می‌کردند می‌گفتند که از گوشت قربانی نباید استفاده کند. ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت فرمود: «از آنها بخورید» قرطبی می‌گوید: «علما بر آنند که خوردن شخص از گوشت هدی خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد».

یعنی اینکه نه تنها شما از آن گوشت بخورید بلکه از آن به انسان قانع و به تنگدستی که از روی عفت و پاکیزه منشی از مردم درخواست کمک نمی‌کند و به فقرا و سائل نیز بدهید این نظر ابن عباس هم است. (نظر قتاده و نخعی و مجاهد و بسی از مفسران نیز همین است.)

اما فخر رازی فرموده است: آنچه به حقیقت نزدیکتر است این است: قانع یعنی آن‌که هر چه به او بدهید راضی می‌شود و درخواست و اصرار هم نمی‌کند. اما فقیر آن است که درخواست و اصرار می‌کند. (تفسیر رازی ۳۶/۲۳).

«كَذَلِكَ سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: به این شیوه آنها را برایتان مسخر کرده‌ایم، و با وجود جسم بزرگشان آنها را برای شما رام کرده‌ایم، که به خواسته شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آن‌که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شده شما بودند. برای این که در مقابل نعمت‌های خدا او را سپاسگزار باشید.

چه مقدار می‌توان از گوشت قربانی خورد؟

کسی که حیوانی را هدیه می‌کند برای قربانی در صورتیکه خوردن از گوشت آن بشرحی که گذشت برای او مباح باشد، مقدار آن محدود نیست و می‌تواند نصف آن را بخورد و نصف دیگرش را صدقه بدهد. بعضی گفته‌اند يك سوم آن را می‌تواند بخورد و يك سوم را هدیه‌کند و يك سوم را صدقه بدهد.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

هرگز گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌ها به الله نمی‌رسد، بلکه تقوای شما به او می‌رسد، این چنین آنها را برایتان مسخر نمود تا الله را به خاطر آنکه شما را هدایت کرده است به بزرگی یاد کنید، و نیکوکاران احسان‌کننده را مژده بده. (۳۷)

مراد از «لَتُكَبَّرُوا لِلَّهِ» الله اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع‌کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است.

اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا آسختن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

بصورت کل باید بعرض رسانید که: گوشت و خون قربانی هرگز به الله متعال نخواهد رسید؛ بلکه آنچه به او می‌رسد و مورد قبول بارگاه قدسی است، تقوی و پرهیزگاری انسان است و این که مشرکان، علاوه بر خون آلود کردن بتان خود، در و دیوار خانه‌ی خدا را با خون و خونابه و گوشت قربانیها می‌آلودند، این عادت شان غیر مقبول، ناپسند و مردود و درنهایت عادت است که خلاف دستور الهی صورت می‌گیرد.

شان نزول آیه 37:

728- ابن ابوحاتم از ابن جریج روایت کرده است: اهل جاهلیت کعبه را به گوشت و خون شتر آلوده می‌کردند. یاران پیامبر (گفتند: آیا شایسته است که ما هم کعبه را به خون و گوشت [قربانی] بیالاییم. پس آیه «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا...» نازل شد.

قابل یاد آوری است که: در نزد امام ابوحنیفه (رح) ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به‌دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم يضح فلا يقربن مصلانا». «هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاهی ما نزدیک نشود».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (38 الی 41) مطالبی در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾

مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می‌کند، قطعاً خدا هیچ خیانت‌کار ناسپاسی را دوست ندارد. (۳۸)

«خَوَّانٍ»: بسیار خیانتکار. صیغه مبالغه خائن است (نساء، آیه 107).

«كُفُورٍ»: شدید‌الکفر. بس کفرپیشه. صیغه مبالغه کافر است. استعمال صیغه مبالغه (خَوَّانٍ) و (كُفُورٍ) متوجه مبالغه در نفی محبت است (آل عمران / 182). چرا که خداوند هیچ‌گونه خائنی (أنفال، آیه 58) و کافری (آل عمران آیه: 32) را دوست نمی‌دارد. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرم‌دل).

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»: خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند یعنی: الله متعال شر مشرکان را از آنان دفع می‌کند. و عنصری که نصرت و دفاع خدا را جلب می‌کند، ایمان است.

یکی از وعده‌ها و سنت‌های الهی، نصرت و دفاع از مؤمنین است و خداوند این دفاع و حمایت را به عنوان يك حق، بر خود لازم فرموده است: «وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم، 47). البته معنای دفاع و نصرت الهی، همیشه دفاع و نصرت فوری و کوتاه مدّت نیست، بلکه دفاع دراز مدّت را نیز شامل می‌شود، زیرا در آیات دیگر می

فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» بلی، ممکن است در يك درنبرد و جنگ، مؤمنین به ظاهر شکست بخورند، ولی اهداف و تفکر آنان پیروز شود.
در آیه متذکره الله متعال به مؤمنان مژده داده است که بر کفار غلبه می‌یابند و نیرنگ و حيله‌ی آنها را برطرف می‌کند.
«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ»: زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد، بلکه ناسپاسان و خائنان در عهدها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفرند و هیچ محبوبیتی ندارند.

شأن نزول آیه مبارکه:

صحابه کرام از دست مشرکان مکه آزار فراوان می‌دیدند. جمعی ضربت خورده، سر شکسته و زخمی و شلاق خورده، شکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. پیامبر فرمود: صبور باشید، الله به من دستور جهاد نداده است. (بنقل از تفسیر فرقان) **أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾**
به مسلمانان که مورد قتل (و غارت) قرار گرفته‌اند اجازه (جهاد با دشمنان) داده شد، زیرا آنها از دشمن سخت ظلم کشیدند و همانا خدا بر یاری آنها قادر است. (۳۹)
ابن عباس گفته است: این اولین آیه‌ایست که درباره‌ی جهاد نازل شده است. مفسران گفته‌اند: آنها عبارت بودند از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم که مشرکان مکه آنان را با دست و زبان سخت مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، آنها شکایت را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بردند. در حالی که زدن خورده بودند و لنت و کوب شده بودند، و سر و روی شان خونین بود و از ظلم و ستم آنها نالان و شاکی بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنها گفت: صبر کنید، دستور جنگ با آنان به من داده نشده است. تا این که مامور به مهاجرت شدند مهاجرت کردند. آنگاه همین آیه در سال دوم هجرت در مدینه نازل شد و این اولین آیه‌ایست که در آن اجازه‌ی جنگ داده شده است در حالی که قبل از آن بیش از هفتاد آیه مسلمانان به خود داری از آن جنگ فرا خوانده شده‌اند.
البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (38) از همین سوره است: «إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا» [الحج: 38].

اسباب نزول آیه 39:

729- أحمد و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: هنگامی که سرور کائنات از مکه خارج شد، ابوبکر صدیق (گفت: آن‌هایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک می‌شوند. پس آیه «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (39) نازل شد.
(ترمذی 3171، نسائی در «سنن الکبری» 52 / 6 و «تفسیر» 365، احمد 1 / 216، حاکم 2 / 66 و 946 و 390، طبری 25254 و 25255، طبرانی 17 / 123 و بیهقی در «دلایل» 2 / 294 از چند طریق از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده‌اند. این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. طبری 25256 از قیس بن ربیع از اعمش روایت کرده. حاکم 3 / 7 از شعبه از کاکایش روایت کرده، پس این خبر به سه طریق از اعمش به صورت موصول روایت شده است. ترمذی 3172 و طبری 25253 از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده‌اند. حدیث موصول را حاکم و ذهی صحیح می‌شمارند، این حدیث

شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری 25259 و 25260 از مجاهد 25262 از قتاده روایت کرده. «احکام قرآن» ابن عربی 1513 و «زاد المسیر» 1009) مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: جهاد، بدون اذن الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم جایز نیست. برای مظلومان، مجازند با دشمنان خود جهاد کنند. ومطمئن باید بود که: نصرت الهی، بعد از بپاخاستن و حرکت در راه الله برای مجاهد میسر می شود. امداد الهی، را نباید تنها و تنها در جنبه‌ی نظامی محاسبه کرد، بلکه سایر نصرت‌ها و امدادها را شامل می‌شود. ولی نصرت الهی حتمی است.

در کتاب «فقه السنة» استاد سید سابق رحمه الله آمده است: «چون شکنجه و آزار مشرکان مکه شدت گرفت و ظلم و ستم ادامه و استمرار یافت، تا جائیکه به آخرین درجه خود رسید و نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه وسلم را کشیدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم ناچار گردید که از مکه به مدینه هجرت کند و یاران خویش را نیز به هجرت بخواند، بعد از اینکه 13 سال از بعثت و دعوت او گذشته بود: **«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»** [الأنفال: 30]. «به خاطر بیایور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند و توطئه می‌کردند که تو را به زندان بیفکنند و حبس کنند یا به قتل برسانند و یا از مکه اخراج‌کنند آنها چاره می‌اندیشیدند و تدبیر می‌کردند و خداوند هم تدبیر می‌کرد و چاره می‌اندیشید و خداوند بهترین چاره اندیش و مدیر و مدبر است».

در مدینه پایتخت و مرکز جدید اسلام، چون دشمنان، مسلمانان را محاصره کرده بودند و مسلمانان ناچار بودند، که شمشیر بکشند و از جان خویش دفاع‌کنند و راه را برای دعوت دین خود هموار سازند، خداوند بدانان اجازه جنگ و دفاع داد و نخستین آیه‌ای که در این باره نازل شد این آیه بود: **«أَنْ لِّلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ..»** [الحج: 39]. «به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده است اجازه جهاد داده شده است یعنی می‌توانند مسلحانه جهاد کنند، چراکه مورد ستم قرار گرفته‌اند و خداوند قادر است بر نصرت و یاری آنها، همانها که بناحق از خانه و لانه خود بدون حق و بدون هیچ دلیلی از دیار خود اخراج شدند و تنهاگناهشان این بود که می‌گفتند: پروردگار ما الله است ...».

« .. وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَّهُدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» [الحج: 40-41]. «و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند و از آیینش دفاع نمایند یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است».

1 - مسلمانان مظلوم واقع و بر آنان تعدی شده است و بناحق از دیار خود اخراج شده‌اند و

تنها علت اخراجشان پیروی از دین حق است و اینکه می‌گویند: پروردگار ما الله است.

2 - اگر خداوند اجازه این دفاع را نمی‌داد همه معابد و مساجدی که فراوان نام الله در آنها برده می‌شود ویران می‌گردید بسبب ظلم کافران که به الله و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورند.

3 - اینکه هدف از جهاد پیروزی و قدرت یافتن در زمین و حکم رانی، و برپای داشتن نماز و دادن زکات و امر بمعروف و نهی از منکر می‌باشد. و سال واجب شدن جهاد:

در سال دوم هجرت خداوند متعال قتال و جنگ را فرض کرد و آن را واجب نمود که فرمود: **«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»** [البقره: 216]. «خداوند جنگ با دشمنان را بر شما فرض کرده است در حالیکه شما از آن بدتان می‌آید و شاید از چیزی بدتان بیاید که در واقع برای شما خیر و نیکی است و شاید چیزی را دوست داشته باشید که در واقع برای شما شر و بدی است و الله می‌داند و شما نمی‌دانید». پایان نقل قول از کتاب (فقه السنة).

و در کتاب **«أسباب النزول»** سیوطی در ارتباط با شأن نزول آیه 39 ، سوره حج چنین گفته است: «امام أحمد در مسند خویش و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند: **«لما أخرج النبي صلى الله عليه وسلم من مكة قال أبو بكر أخرجوا نبیهم لیهلکن فأنزل الله تعالی (أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله علی نصرهم لقدیر) الآیة فقال أبو بکر لقد علمت أنه سیکون قتال»**. ترمذی (3171). یعنی: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه خارج شد (هجرت نمود)، ابوبکر صدیق گفت: آنهایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک می‌شوند. پس آیه **« أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله علی نصرهم لقدیر»** نازل شد، ابوبکر گفت: می‌دانستم که بزودی جنگ روی می‌دهد». علامه البانی در مورد این حدیث گفته: اسناد آن صحیح است. و عبدالرزاق المهدی محقق کتاب سیوطی گفته: این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. این حدیث شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری 25259 و 25260 از مجاهد 25262 از قتاده روایت کرده است.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیه 29 ، سوره حج می نویسد: **« براساس حکمت الهی، جنگیدن با کافران در آغاز اسلام برای مسلمانها ممنوع بود، و آنها دستور داده شده بودند تا شکیبایی ورزند. وقتی که به مدینه هجرت کردند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، و دارای قدرت و توان گشتند به آنها اجازه داده شد تا جنگ کنند، چنان که خداوند متعال فرموده است: (أذن للذین یقاتلون) به کسانی که با آنان جنگ میشود اجازه جهاد داده شده است. از این فهمیده میشود که پیشتر جنگیدن برایشان ممنوع بود، پس خداوند به آنها اجازه داد تا با کسانی بجنگد که با آنها می‌جنگند و بدان خاطر به آنها اجازه جهاد داده شد که مورد ستم قرار گرفته و از عمل کردن به دینشان بازداشته میشدند».**

الذین أخرجوا من ديارهم بغير حق إلا أن يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره إن الله لقوي عزيز ﴿٤٠﴾

همان کسانی که از سرزمین‌شان به ناحق بیرون رانده شدند، جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما الله است. اگر الله بعضی از مردم را به وسیله بعضی (دیگر) دفع نمی‌کرد، البته صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مسجدهایی که در آنها الله بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شد، و یقیناً الله کسی را که قصد یاری وی کند، یاری می‌کند. همانا الله قوی (و) غالب است. (۴۰)

معنی لغات:

«صَوَامِعُ»: جمع صومعه و به معنی ساختمان مرتفع مخصوص راهبان است.

«بَيْعٌ»: جمع «بیعه» به معنی کلیسای نصاری است.

بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «بیعه» است

«صَلَوَاتٌ»: کنیسه‌های یهودیان. زجاج گفته است: در زبان عبری به آن «صلوتا» می‌گویند.

«مساجد»: عبارت است از معابد مسلمین.

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»: آنان که به ناروا و از روی عداوت و دشمنی و

بدون این که دلیلی برای اخراج آنان وجود داشته باشد، از وطن خود رانده و اخراج شدند. مراد از دیار، شهر مکه است.

ابن عباس گفته است: یعنی حضرت محمد نیز و یارانش به ناحق از مکه اخراج شدند.

«إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ»: جرم و گناهی دیگری نداشتند «جز به سبب آن که می‌گفتند:

پروردگار ما خداست» از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن،

سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است.

« وَ لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»: اگر الله متعال جهاد و جنگ با دشمنان را

مشروع نمی‌کرد، مشرکان بر اهل ادیان چیره شده و شعایر دین تعطیل می‌شد، اما خدا

شر آنان را دفع کرد و فرمان جنگ با آنان را داد.

در این آیه مبارکه حکمت قتال و جهاد بیان گردیده است، که این دستوری تازه ای نیست،

به انبیاء گذشته و امم آنها هم دستور قتال با کفار داده شده بود، و اگر چنین نمی‌بود؛ هیچ

مذهب و دینی باقی نمی‌ماند، همه دین و مذهب و عبادتگاه‌های آنها ویران می‌گشتند.

«لَهْدِمَتْ صَوَامِعُ وَ بَيْعٌ»: صومعه‌های راهبان و کلیساهای نصاری ویران می‌شدند.

«وَ صَلَوَاتٌ»: و کنیسه‌های یهودیان «وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: و مساجد

مسلمانان که در صبح و شامگاهان در آن خدا را پرستش می‌کنند.

معنی آیه چنین است: اگر خدا شر مشرکان را از مسلمین دفع نمی‌کرد و اگر اجازه نمی

داد که مسلمانان به جهاد کفار بروند، مشرکان بر اهل ادیان تسلط یافته و بر ملت‌های

مختلف زمان خود چیره گشته و در نتیجه اماکن عبادت آنان ویران می‌شد؛ برای نصاری

عبادتگاه و برای راهبان صومعه‌ای را باقی نمی‌گذاشتند و کنیسه‌های یهودیان و مساجد

مسلمانان را از بیخ برمی‌کنند. و مشرکان بر اهل ادیان غالب می‌شدند. مساجد را از این

جهت به این وصف اختصاص داده و می‌گوید:

« يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: که اماکنی شریف و باعظمتند و محل عبادت حق می‌باشند.

وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ، قسم است. یعنی به خدا قسم! خدا آن کس را یاری خواهد داد

که دین و پیامبر او را یاری می‌دهد.

«إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (40)»: خدا به حق توانا می‌باشد و هیچ چیز او را در مانده نمی‌کند. و مقتدر است و هیچ قهر و قدرتی بر او غالب نمی‌آید و مغلوب نمی‌شود. ابن کثیر گفته است: خود را به قوت و عزت توصیف کرده است. پس با قدرت و نیروی خود همه چیز را خلعت هستی داده و هیچ قدرتمندی بر او چیره نمی‌شود. و مغلوب غالبی نخواهد شد. (تفسیر صفوة التفسیر شیخ مرحوم صابونی). همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: «اگر این دفع و طرد نمی‌بود، قطعاً در زمان موسی علیه السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی علیه السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد صلی الله علیه وسلم مساجد ویران ساخته می‌شد».

اولین فرمان جهاد:

اولین [بار فرمان جهاد با نزول] آیه شریفه: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (سوره حج/ آیه ۳۹) صادر شده است چون مسلمانان مدتها بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم [در خواست اجازه جهاد] می‌کردند که با مشرکین قتال کنند، و حضرت به ایشان می‌فرمود: من مأمور به قتال نشده‌ام، و در این باب هیچ دستوری نرسیده است.

و تا در مکه بود همه روزه عده ای از مسلمانان نزدش می‌آمدند که یا مورد لت و کوب قرار گرفته، و یا زخمی شده و یا شکنجه دیده بودند، و در محضر آن جناب از وضع خود و ستمهایی که از مشرکین مکه و گردن کلفت های آنان می‌دیدند شکوه می‌کردند، حضرت هم ایشان را تسلیت داده، امر به صبر و انتظار فرج می‌کرد تا آنکه این آیات نازل شد که در آنها فرمود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» سوره حج، آیه ۳۹؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند».

ولی بعضی از مفسرین گفته اند: اولین آیه ای که درباره اذن به جهاد نازل شد. آیه «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» (سوره بقره، آیه ۱۹۰؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید!) است.

ولی برخی از مفسران می‌گویند که اولین هدایت جهاد آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره توبه، آیه ۱۱۱) خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به گونه ای که): در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و گرفت که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ! (بوده است).

ولی اعتبار عقلی اقتضاء می‌کند که همین آیه ۳۹، سوره حج اولین آنها باشد، برای اینکه صریحاً کلمه اجازه در آن آمده، علاوه در آن زمینه چینی شده و مردم را بر جهاد تَهْيِيج، و ترغیب و دلها را تقویت، و با وعده نصرت به طور اشاره و تصریح آنان را ثابت قدم نموده، و رفتاری را که خدا با اقوام ستمگر گذشته نموده یادآور شده است. و همه اینها از لوازم تشریح احکام مهم و بیان و ابلاغ برای اولین بار است، آن هم حکم

جهاد که بنای آن بر اساس فداکاری و جانبازی است، و از دشوارترین احکام اجتماعی اسلام و مؤثرترین آنها در حفظ اجتماعی دینی است.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

آن کسانی را که اگر در زمین آنها را قدرت (و حکمرانی) ببخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات (اموال) را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است. (۴۱)

یعنی کسانی را که الله متعال ایشان را وعده نصرت و پیروزی داده است همان کسانی‌اند که چون او به آنان تمکین و توانایی دهد و بردشمنان پیروزشان سازد و در زمین خلیفه‌شان گرداند، نماز را به شیوه که حق تعالی مشروع ساخته است برپا می‌دارند؛ یعنی با رعایت وقت و ادای آن بر طریقه سنت نبوی صلی الله علیه وسلم و زکات مال را به مستحقان آن می‌پردازند و مردم را به ادای هر حقی از حقوق خداوند متعال و هر حق مشروعی از حقوق بندگانش دستور می‌دهند و از هر آنچه الله متعال و پیامبراش محمد صلی الله علیه وسلم نهی کرده‌اند، باز می‌دارند.

«وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»: «و عاقبت همه کارها از آن الله است» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر هر چیز تنها و تنها به سوی خدای سبحان می‌باشد و سرانجام از آن متقیان است.

از حضرت عثمان (رض) در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا الله نازل شد».

ابن عباس گفته است: آنها عبارتند از مهاجران و انصار و تابعین و پیروان نیک آنها. معنی آیه چنین است: آنها استحقاق نصرت و یاری دارند، آنها هستند که اگر برای آنان تسلط و تملک و تفوق در سرزمین را قرار دهیم، عبادت الله متعال را به جا آورده و نماز را برپا می‌دارند و زکات را پرداخت می‌کنند. (تفسیر صفاة التفاسیر صابونی) پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

خوانرانی!

در آیات متبرکه (42 الی 48) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین ، مورد بحث قرار گرفته است .

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾

و اگر تو را تکذیب می‌کنند [کار جدیدی نیست] پیش از اینان قوم نوح و عاد و ثمود هم [پیامبرانشان را] تکذیب کردند. (۴۲)

این آیه شریفه برای پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر و برای مشرکین و عید است. طوریکه می‌فرماید: ای پیامبر! و اگر قومت تو را تکذیب نموده‌اند (نگران مباش، زیرا) پس پیامبران پیشین راهم مانند تو مورد تکذیب قرار داده‌اند مانند تکذیب قوم نوح، عاد و ثمود.

اما آن پیامبران صبر و شکیبایی را پیشه کردند تا این که الله متعال تکذیب کنندگان را به دیار نیستی فرستاد. پس تو هم از آن پیامبران پیروی کن و صبر و حوصله داشته باش.

وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمِ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط. (۴۳)

هکذا قوم ابراهیم علیه السلام و قوم لوط علیه السلام پیامبران خویش را با وجود عظمت معجزاتش تکذیب کردند و درمقابله با این دو پیامبر خبیستند.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

و [هم چنین] اهل مدین؛ (قوم شعیب، نیز پیغمبر خود را تکذیب نمودند) و موسی هم تکذیب شد. پس کافران را مهلت دادم، سپس آنان را [به عذابی سخت] گرفتار نمودم، پس [بنگر که] کیفر و انتقام من [نسبت به آنان] چگونه بود؟ (۴۴)

این آیات هم تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول صلی الله علیه وسلم است، و بیان یک واقعیت است که: تکذیب دشمنان، نباید مانع ادامه‌ی راه ات شود، و نباید از دشمنی کفار خوف و هراسی داشته باشی. وعده الهی به هلاک کردن تکذیب کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم برافراشتند و الله متعال بیرق های شان را سرنگون کرد، همان‌گونه که تکذیب کنندگان دیگر از امت‌های انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

باید گفت که از حکمت های الهی است که: به تبهکاران مهلت می‌دهد. ولی تبهکاران، مهلت الله بزرگوار را نشانه‌ی محبت یا غفلت او ندانند. پس بدون شک همه مورد تکذیب واقع خواهند شد.

فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ ﴿٤٥﴾

و چه بسیار قریه ها را در حالی که اهلش ظالم بودند، هلاک کردیم، پس [به سبب نزول عذاب سقف های خانه هایشان خراب شده و دیوار هایشان بر] سقف ها فرو ریخته است و [چه بسیار] چاه های پر آب [که به سبب نابود شدن مالکانش] متروک افتاده و کاخ ها و قصر های برافراشته [و محکمی که بی ساکن و بی صاحب مانده است]. (۴۵)

به صورت کل باید به این حقیقت پی برد که: قهر الهی بر ستمگران حادثه نیست، بلکه يك جریان است. نتیجه‌ی ظلم، همیشه نابودی است متوجه باید بود که: در برابر قهر الهی، نه سقفی می‌ماند و نه ستونی، نه قصری می‌ماند و نه باغ ها و زیبایی های مجلل دنیوی. در تاریخ ادیان دیده شد که: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستمپیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ گویان ظالم از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند تا قلب ها یی داشته باشند که با آن بفهمند و گوش‌هایی داشته باشند که با آن بشنوند، درحقیقت چشم‌ها کور نمی‌گردند، بلکه قلب که در سینه‌هاست کور می‌شوند. (۴۶)

بدترین نابینایی:

با تأسف باید گفت که: بدتر از نابینایی چشم، نابینایی قلب است که با پند گرفتن هم بینا نمی‌شود.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» آیا کافران آیا اهل مکه در زمین سفر نکرده‌اند تا آثار ویران برجای مانده از عذاب شدگان رابه چشم ببینند؟ و قتلگاه کفار و هلاکت‌گاه‌های آن امت‌های ظالمین را ببینند را مشاهده کنند و از آنچه که بر سر آنها آمده و از مجازات سخت و ریشه کن شدن آنها درس و عبرت بگیرند؟! تا آنها با عقل‌های خود اندیشیده و اخبار گذشتگان را با تدبیر بشنوند و پند بگیرند. پس وقتی قلب دچار کجی و انحراف شود در حقیقت کوری، کوری چشم نیست بلکه کوری بصیرت‌شان است یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلا و قلوب‌شان است پس به سبب این خلل، قلب‌های‌شان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت‌انگیز به خود نمی‌آید.

واقعا؛ اصرار در لجابت و دشمنی با حق، انسان را مسخ می‌کند و او را به جایی می‌رساند که نه با عقل حقیقت را درک می‌کند و نه با چشم و گوش آن را احساس می‌کند. ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه مبارکه می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» [الإسراء: 72]. «و هر که در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود». نازل شد، ابن ام‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام این آیه مبارکه نازل شد: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ» [الحج: 46]. «در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌ها اند کور می‌شوند».

کوری دل در قرآن:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل کلمه «عمی» و مانند آن بیش از 36 بار تذکر رفته است که از جمله 31 بار آن مربوط به کوری دل است در پنج مورد آن مربوط به کوری ظاهری است.

در آیه (46 سوره مبارکه حج) خواندیم: «آیا آنها در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند یا گوش‌های شنوایی که ندای حق را بشنوند چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد بینایی را از دست می‌دهد». مراد از کوری دل و یا قلب این نیست که قلب صنوبری شکلی که در سینه جا دارد حالت کوری پیدا می‌کند، چون این قلب تنها وسیله برای گردش خون است. یکی از معانی قلب عقل است و گاه به معنای روح هم آمده است، کوری عقل و یا روح آن است که انسان از درک حقایق الهی عاجز و تحمل سخنان حق را نداشته و سخن حق در روح او اثر نداشته باشد و بر اثر گناهان بر روح و قلب او پرده جهل باشد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَنفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند و حال آنکه خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نمی‌کند، و يك روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است که شما می‌شمارید. (۴۷) یعنی ای پیامبر! کافران از جهلی که دارند از تو [به عنوان استهزا و از روی مسخره و ریشخند] شتاب در عذاب را درخواست می‌کنند، یعنی از تو می‌خواهند عذابی که آنها را از آن می‌ترساند زودتر از موعد بر آنان نازل شود، در حالی که الله هرگز از عذابی که به کافران وعده داده است، تخلف نمی‌کند؛ و ناگزیر عذابش واقع می‌شود. و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید [برای او

زمان نزدیک، زمان دور، امروز، دیروز، گذشته و آینده مفهومی ندارد؛ بنابراین فاصله زمانی شما با عذاب الهی شما را دچار این پندار نکند که تهدید به عذاب، تهدیدی طولانی و دروغ است. [به یاد داشته باشد؛ مهلت دادن الله را نشانه‌ی غفلت او و رها شدن خود باید بدانیم. و باید بدانیم که: زمان در نزد ما با زمان نزد خداوند متعال متفاوت است. قابل تذکر است که: این آیه مبارکه شش بار بصورت کل در قرآن عظیم الشان تکرار شده است.]

شیخ سعید حوی (رح) در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان‌که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می‌گویند که - مثلاً - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است.»
حسن بصری؛ می‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیاد برانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

1- خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هرکس بدان حد برسد، او را عذاب می‌کند و هرکس به آن حد نرسد، عذابش نمی‌کند.

خداوند متعال قومی را عذاب نمی‌کند مگر این‌که بداند حتی یک تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حق امت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه‌کن کننده‌ای را به سراغشان می‌فرستد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿٤٨﴾

و چه بسا شهرها که به [اهل] آنها در حالی که ظالم بودند، مهلت دادم، سپس آنان را [در] موقع مناسب به عذابی سخت [گرفتار کردم، و بازگشت (همه) به سوی من است. (۴۸)]
خداوند، آبادانیها و شهرهای فراوانی را - که مردمش ستمکار بودند - مهلت داد. آنان جز بیراهه نرفتند و او بر آنان خشم گرفت و نابودشان کرد و عبرت تاریخ گشتند.

ظلم انسان، سبب قهر الهی است:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ»: و چه بسیار از (شهرها و) آبادی‌هایی که به (اهل) آن مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (اما از این مهلت، برای توبه و اصلاح خویش استفاده نکردند و بر کفر خود اصرار ورزیدند). و به این مهلت ولی با این کار مغرور شدند.

«ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ (48)» سپس بعد از طول مهلت، آنان را به عذاب و قهر گرفتار کردیم، و سرانجام بازگشت (همه) به سوی من است.

در البحر آمده است: هنگامی که خدا به قریش مهلت داد، آنها خواستار آن شدند که عذاب قبل از زمان مقرر بر آنان نازل شود، و این آیه مبارکه بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به آنها یاد آور شود که: هر چند عذاب پیشینیان تأخیر شده بود اما بعدا نابود شدند. و هر چند عذاب قریش به تأخیر افتاده است اما حتما آن را خواهند دید. پس از تأخیر عذاب خود شاد و مغرور نشوند. (البحر ۳۷۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (49 الی 57) در مورد حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصون بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق، مورد بحث قرار می‌گیرد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾

بگو: ای مردم! جز این نیست که من برای شما تنها بیم دهنده آشکار هستم. (۴۹)

پیامبران، از پیش خود سخن نمی‌گفتند:

«نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: بیم‌دهنده آشکار. بیم‌دهنده‌ای که بیان‌گر اوامر و نواهی آسمانی و روشن کننده حقائق از اباطیل باشد.

در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من برای شما جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم؛ شما را از عذاب خدا می‌ترسانم و به صورتی آشکار و روشن شما را برحذر می‌دارم. بدون این که در تعجیل یا تاخیر عذاب دخالتی داشته باشم. قابل یاد آوری است که: هشدار انبیاء به نفع خود مردم است. و پیامبر، بر مردم تحکم و سیطره و حق اجبار ندارد.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

پس کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، آمرزش و رزقی نیکو برای آنهاست. (۵۰)

ایمان از عمل صالح جدا نیست، پاداش معنوی، بر پاداش مادی مقدم است. مؤمنان صادقی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند، در نزد خدای خود بخشودگی و روزی فراوان و با برکتی در بهشت ارزانی می‌دارد. واقعاً هم رزقی ارزش دارد که با کرامت و تکریم باشد.

امام رازی گفته است: خدای متعال توضیح داده و بیان کرده است که هر کس ایمان و عمل صالح را با هم جمع کند، او هم بخشودگی و روزی نیکو را به او می‌دهد. (رازی ۴۷/۲۳).

و قرطبی گفته است: وقتی خدا رزق کریم را نام می‌برد منظور بهشت است. (مختصر ۵۵۰/۲).

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

و آنها که در [باطل کردن و بی اثر نمودن] آیات ما تلاش کردند و چنین می‌پنداشتند که می‌توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخ اند. (۵۱)

«وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ»: «و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما حرکت های مذبوحانه به راه انداخته، و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم کند و سست ساختند، و می‌خواهند آن را باطل و بی‌اثر کنند و از طریق دشمنی و مخالفت قصد غلبه بر آن را دارند و می‌خواهند بدین طریق نور خدا را خاموش کنند. مطمئن باید باشند که: هیچ کس نمی‌تواند مانع تحقق اهداف الهی شود، گرچه کافران همه توان و تلاش های خویش را بخرچ دهند. واضح است که کفار، نه حرف تازه دارند و نه منطق روشن، تنها کارشان، تلاش برای خنثی کردن راه حق است.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: دوزخ، برای این گروه از مردم دائمی است. آنان یاران آتش سوزان و دردناکی هستند و طوری که گفتیم عذاب و مجازات شان شدید است. از این جهت که همیشه در آن به سر می‌برند آنها را به رفیق و یار تشبیه کرده است. امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این آیه اولاً به مؤمنان مژده داد و ثانیاً کافران را برحذر داشت، پس قیاس چنان اقتضاء می‌کرد که گفته

شود: «**إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ**»: در جواب گفته می‌شود: روی سخن و خطاب با مشرکین است؛ چون آنها هستند که خواستار تعجیل عذاب هستند. و با «**أَيُّهَا النَّاسُ**» آنها را مخاطب قرار داده است. اما یادآوری مؤمنان و پاداش نیکشان، برای افزودن کین و اذیت مشرکان آمده است. (تفسیر فخر رازی ۴۷/۲۳).

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می‌کرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می‌ریخت) شیطان القائاتی در آن می‌کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است. (۵۲)

در تفسیر «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل آمده است که:

«رَسُولٌ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه خاصی را با خود بیاورد.
«نَبِيٌّ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه بخصوصی را با خود نیاورد، و بلکه تنها عهده دار تبلیغ و تقریر شرع و پروگرام پیغمبران پیشین باشد، مانند انبیاء بنی‌اسرائیلی که در فاصله بین موسی و عیسی زندگی کرده اند.

«تَمَنَّى»: قرائت و تلاوت کرده است. آرزو کرده است و دوست داشته است.
«أُمْنِيَّةٌ»: قرائت و تلاوت. امید و آرزو. اگر کلمه **(تَمَنَّى)** به معنی (خوانده است) و **(أُمْنِيَّةٌ)** به معنی (خواندن) در نظر گرفته شود معنی آیه می‌شود: «ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است شیطان (با ایجاد وساوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاوه‌سرائی توسط ذریه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترهات شیاطین انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلایل نابه‌جای نیرنگ‌بازان بی‌مایه و دسیسه‌بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است (و لذا شیطان و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسایس و وساوس خود بپردازند).» ولی اگر **(تَمَنَّى)** به معنی (آرزو کرده است) و **(أُمْنِيَّةٌ)** به معنی (آرزو) باشد، معنی آیه چنین می‌شود: ما پیش از تو رسولی و نبی‌ای را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی) آرزو کرده است (و تلاش نموده است که دعوتش در بین مردم با سرعت موفق و هرچه زودتر همه‌جا گستر شود) شیطان (انس و جن، مشکلات و موانعی در سر راه دعوت او با شایعه‌پراکنیها و یاوه‌سرائیها) پدید آورده است. اما خداوند آنچه را که شیطان پدید آورده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان) ... **«يَنسَخُ اللَّهُ»:** از میان برمی‌دارد و باطل می‌گرداند (انبیاء / 18). **«يُحْكِمُ»:** محکم و استوار و ثابت و پایدار می‌دارد (رعد / 17). **«أَلْقَى ، يُلْقِي»:** مراد از القاء شیطان در آیه، ایجاد موانع در راه دعوت پیغمبران و

بازداشتن مردم از پذیرش آئین آسمانی ایشان با دسائس و وساوس و شبهات است و بس (انعام / 112، فصلت / 26، شعراء / 221 و 222). اما این که شیطان الفاظ و جملاتی را بر زبان پیغمبران و بخصوص رسول اکرم جاری و داخل در کتاب‌های آسمانی و از جمله قرآن کند، مخالف نص صریح آیات متعدد قرآن است که بیانگر عدم سلطه شیطان بر مؤمنان - چه رسد بر پیغمبران - است (ابراهیم / 22، حجر / 42، نحل / 99 و 100، اسراء / 65). مگر نه این است که قرآن در حفظ و پناه پروردگار با عظمت است و جز وحی آسمانی سخنی در آن نیست؟ (حجر / 9، فصلت / 42، نجم / 3 و 4).

شیخ صابونی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» و قبل از تو ای محمد! هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم، «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى» جز این که هر وقت چیزی را خواست و نفسش آن را آرزو کرد، «أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ» شیطان وسوسه و شبهات را وارد آرزوی او کرده و باعث روی آوردن به دنیا شده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «تیرگی قلب مرا فرا می‌گیرد، بدین سبب روزانه هفتاد بار از خدا طلب بخشودگی می‌کنم». فراء گفته است: «تمنی» یعنی در دل با خود چیزی گفت.

و بخاری از ابن عباس نقل کرده است که: «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ»؛ یعنی هر وقت سخن بگوید، شیطان چیزی در سخنش وارد می‌کند، اما خدا آنچه را که شیطان القا می‌نماید باطل و آیات خود را استوار و محکم می‌گرداند. گفته می‌شود: «أُمْنِيَّتِهِ» به معنی قراءتش می‌باشد. (صحیح بخاری کتاب تفسیر).

نحاس گفته است: این بهترین و والاترین چیزی است که در تفسیر این آیه گفته شده است. معنی آیه چنین است: هیچ پیامبری را نفرستادیم که در دل به خود چیزی بگوید و برای امتش هدایت و ایمان را آرزو کند، مگر این که شیطان در راه او وسوسه و موانع ایجاد کرده است و با آراستن کفر برای قومش و ایجاد مخالفت با فرمان پیامبر در دل آنها، در راه دعوت پیامبر مانع ایجاد کرده است. در این وخت این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شده و به او می‌گوید: ای محمد! از دشمنی قومت افسرده و غمگین مباش که روش پیامبران همین است. (صحیح‌ترین گفته در مورد آیه همین است و مفسران محقق آن را پذیرفته‌اند. اما داستان غرائیق که بعضی مفسران در بیان آن اشتیاق داشته‌اند، باطل و مردود است.

قضیه غرائیق از این قرار است: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حضور مشرکین و مسلمین سوره‌ی (النجم) را می‌خواند وقتی به **أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ**، رسید شیطان به زبانش انداخت: **تلك الغرائيق العلی و إن شفاعتهن لترتجی**، از این رو مشرکان مسرور شدند. و وقتی سوره را تا آخر خواند و به سجده رفت، مشرکین نیز با او به سجده رفتند. ابن عربی گفته است: تمام آنچه درباره‌ی این قصه آمده است عموماً باطل است و اصل و اساس ندارد. ابن اسحاق گفته است: این قضیه از جعلیات زندیقان است.

بیهقی گفته است: راویان آن مورد اعتماد نمی‌باشند. و ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران قصه‌ی غرائیق را روایت کرده‌اند، اما در قالب روایاتی پراکنده و مرسل و منقطع، نقل کرده‌اند اما بویی از صحت و درستی نبرده‌اند. و قاضی عیاض گفته است: این سخنی است که هیچ یک از اهل حجت آن را نقل نکرده و

هیچ کس آن را با سند متصل و سالم نقل نکرده است. فقط مفسران و مورخانی به آن روآورده‌اند، که مشتاق غریبند. و هر درست و نادرستی را در اوراق جا می‌دهند. من هم می‌گویم (شیخ صابونی) گفته‌ی خدا در همان سوره که می‌گوید: **وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**، دلیل بر باطل بودن قصه می‌باشد. پس معصوم چگونه چنان می‌گوید که آنها گمان برده‌اند. سبحان الله هذا بهتان عظیم. رد قاطع را در تفسیر امام فخر رازی بخوانید.

«**فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يُفْقَى الشَّيْطَانُ**»: خدا وسوسه‌ها و اوهامی را که شیطان القاء می‌کند، باطل و برطرف می‌کند.

«**ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ**»: سپس خدا آیات دال بر وحدانیت و رسالت را در نهاد پیامبر صلی الله علیه و سلم ثابت و استوار و مستقر می‌کند.

«**وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (52)**»: دانش او بی‌حد است و حکیم است و اشیاء را در جای خود قرار می‌دهد.

مفسر ابو سعود گفته است: آیه در ضمن بر جواز سهو از جانب پیامبران صلی الله علیه و سلم و راه یافتن وسوسه به نهاد آنان دلالت دارد. (ابو سعود ۱۸/۴).

در تفسیر انوار القرآن آمده است: گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول الله صلی الله علیه و سلم از دعوت برای‌شان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قوم‌شان را از ایشان برماند و متنفر سازد. از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند. پس روزی در یکی از محل تجمع قوم خود نشستند و در حالی که سوره: «**وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۱**» [النجم: 1] بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: «**أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُرَّىٰ ۱۹ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ ۲۰**» [النجم: 19-20] رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبان‌شان چنین جاری شد که: «**تلك الغرائيق العلى، و ان شفاعتها لترتجى**». «این غرائیق برتر، بی‌گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود».

مراد از غرائیق:

بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم در آخر آیات سوره نجم سجد کردند، تمام کسانی که در آن محل بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجد کردند و قریش شادمان از این رخداد، از محل تجمع متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد الله متعال بر تو نیاورده بودم! رسول الله صلی الله علیه و سلم سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

بلی! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی‌اساس دانسته‌اند.

بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرأت سوره «نجم» و سجده مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرانیق» هیچ ذکری بهمیان نیاورده است.

امام فخرالدین رازی می‌گوید: «عقلا نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خداوند متعال برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلا هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند متعال باطل می‌شود که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد».

قرآن عظیم نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاه‌رگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه/44-46». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/15». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/3-4».

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افگند) این است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افگند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افگند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

شان نزول آیه 52:

730- ابن ابوحاتم، ابن جریر و ابن منذر از یک طریق با سند صحیح از سعید بن جبیر روایت کرده اند: نبی کریم در مکه - وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى (1) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (2) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (4) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (5) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى (6) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى (7) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (8) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (9) فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (10) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (11) أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى (12) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى (13) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (14) عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (15) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى (16) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (17) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (18) أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى (19) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (20) (نجم: 1 - 20) را تلاوت کرد. شیطان این کلمات را به او إلقاء کرد: «تلك الغرائق العلاء وإن شفاعتهن لترجي» «آن بت‌های زیباشکل و بلندمرتبه به شفاعت‌شان امید است» مشرکان گفتند: پیامبر تاکنون خدایان ما را به خوبی و نیکی یاد نکرده بود، پیامبر (آیه سجده را در

آخر سورة نجم خواند] و سجده کرد. مشرکان نیز همراه با پیغمبر سجده کردند. آنگاه آیه « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ... » نازل شد.

731- همین مورد را بزار و ابن مردویه از وجه دیگر از سعید بن جبیر از ابن عباس ب روایت کرده اند: بزار می‌گوید: این حدیث به قسم موصول روایت نشده، مگر به همین سند امیه بن خالد که ثقة مشهور است یگانه کسی است که این حدیث را به قسم موصول روایت کرده است.

(طبرانی 12450، در این سند امیه بن خالد را بسیاری از علمای ثقة می‌دانند، اما ذهبی در «میزان الاعتدال» 1029 می‌گوید: «در خصوص او از احمد پرسیدند تحسین و تمجیدش نکرد و عقیلی او را در «الضعفاء» [در الکتاب العلمیه بیروت، ج 1، ص 129] ذکر کرده است».

732- بخاری از ابن عباس (رض) به سندی که در آن واقدی است روایت کرده. در نسخه‌ها چنین آمده این عجیب و غریب است، زیرا بخاری این باطل را روایت نمی‌کند و از واقدی و امثال او که متروک و متهم به کذب هستند هم در صحیح و هم در کتاب‌های تاریخ خود روایت نکرده است. محقق در «دُر المنثور» 4 / 661 این روایت را نیافته است.

733- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است(این اسناد ساقط و مصنوع است، کلبی و ابوصالح کتابی را به تفسیر قرآن وضع کرده و به دروغ به ابن عباس نسبت داده اند. کلبی خود به این کار اقرار نموده است.

734- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس بروایت کرده است. (طبری 25333 به سندی که در آن مجاهیل است از عطیة عوفی که ضعیف است از ابن عباس روایت کرده پس این سند هم ساقط است و نمی‌توان به آن دل خوش کرد).

735- ابن اسحاق در کتاب سیره از محمد بن کعب [قرظی] روایت کرده است(طبری 25328. این دارای سه علت است: مرسل است، در این عنعنة ابن اسحاق است، در این سند یزید بن زیاد مدنی است که بخاری در خصوص او می‌گوید: نمی‌توان از حدیث او پیروی کرد.

736- موسی بن عقبه از ابن شهاب روایت کرده است(«در المنثور» 6 / 66 ناشر دارالفکر بیروت).

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

تا آنچه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دلهایشان مریضی است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و یقیناً ظالمان در مخالفت دور از حق‌اند. (۵۳) القائنات شیطان، وسیله‌ی آزمایش افراد سنگدل و مریضان شک و نفاق است. «وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»: و آن را برای کافران فتنه قرار دهد که سنگدل هستند و نهادشان با یاد خدا نرم نمی‌شود، اینها همان سرکردگان کفرند، انسانهای لجوج و معاندی همچون ابو جهل و نصر و عتبه.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

و نیز هدف این بود کسانی که الله علم به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهایشان در برابر آن خاضع و منقاد گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند. (۵۴)

علم آن است که به انسان قدرت تشخیص حق از باطل را بدهد. علم، يك موهبت الهی است که به انسان داده می‌شود. اهل علم نباید سنگدل و مریض قلبی باشند. زیرا در این آیه، «أَوْتُوا الْعِلْمَ» در برابر «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» - که در آیهی قبل آمده - قرار گرفته است.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾

و کافران همواره نسبت به آیات خدا در تردیدی سخت قرار دارند تا آنکه ناگهان قیامت بر آنان در رسد، یا عذاب روزی که روز دیگری به دنبال ندارد [بلکه ابدی است] به سراغشان آید. (۵۵)

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ»: هنوز مشرکان درباره‌ی این قرآن شک و تردید دارند.

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً»: تا این که ناگهان و بدون این که خبری داشته باشند، قیامت و رستاخیز فرامی‌رسد.

قتاده گفته است: خدا هرگز قومی را دچار عذاب و نابودی نکرده است مگر در موقع سرمستی و غرور و فرورفتن در ناز و نعمت، پس به نعمت‌های الله مغرور نشوید که جز فاسقان هیچ کس در برابر پروردگار دچار نمی‌شود.

«أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ»: یا عذاب روز قیامت به سراغشان بیاید. روز قیامت به «عقیم»: موصوف شده است؛ چون بعد از آن روزی نیست.

ابو سعود گفته است: طوریکه هر روز، روز بعدش را می‌زاید، پس روزی که بعد از آن روزی نیست، نازا و عقیم است. و منظور از ساعت، قیامت است. طوریکه گفته شده است: یا عذاب آن روز بر آنان نازل می‌شود. و به جای ضمیر اسم ظاهر «یوم عقیم» را آورده است تا بیشتر ایجاد هول و هراس کند. (ابو سعود ۱۹/۴).

قابل تذکر است که: اگر شك و تردید، مقدمه‌ی تحقیق و ایمان شود ارزشمند است؛ اما شك و تردید دائمی پایانش انحراف و عذاب است. شخصی که خط کفر و مبارزه با حق را پذیرفت، در برابر هر حقیقتی با سوء ظن و تردید برخورد می‌کند.

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٥٦﴾

حکومت و فرمانروائی در آن روز از آن الله است و بین آنها حکم می‌فرماید کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در باغ‌های پرناز و نعمت خواهند بود. (۵۶)

یعنی: سلطه قاهرانه و استیلای تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خداوند متعال است، شریک و منازعی ندارد و کسی را با او یارای مجادله و مناقشه نیست.

«يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ»: با عدالت به کار بندگانش رسیدگی می‌کند و آن را فیصله می‌دهد. پس

مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ راهی می‌کند. از این رو فرموده است:

«فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (56)»: پس آنان که خدا و پیامبر خدا

را تصدیق کردند و اعمال صالح و نیکو انجام دادند، نعمت پایدار و سرمدی دارند و در بهشت جاویدان ساکن خواهند شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥٧﴾

و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده اند، پس برای ایشان عذاب اهانت کننده است. (۵۷)

مبنای قضاوت پروردگار با عظمت در روز قیامت، کفر و ایمان مردم است. جزای کسانی که متکبرانه حق را نپذیرفتند، از خالق خویش انکار نموده اند و رسالت پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را انکار نموده اند، برای شان در آتش جهنم عذابی است که خوار و رسوای شان می سازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الی 66) در باره ای فضل و الطاف بزرگوارانه ی الله متعال نسبت به همه ی مردم، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار، بحث بعمل آمده است .

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده سپس کشته شده یا مرده اند، به یقین خدا رزقی نیکو به آنان می دهد؛ و قطعاً خدا بهترین روزی دهندگان است. (۵۸)

قبل از همه باید گفت: در دین مقدس اسلام هجرتی دارای يك ارزش است که هدف پاک و مقدسی داشته باشد. طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید:

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و آنانی که به منظور جلب رضایت خدا یار و دیار خود را ترک نمودند و برای اعلاى دین الله تلاش کردند، مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده اند و نیز همه کسانی که در راه الله و طلب رضایش از خانه و کاشانه خویش هجرت گزیده اند.

« ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا »: سپس کشته شده یا مرده اند. قابل یاد اوری است که: در راه الله اصلاً فهم ناکامی و شکست وجود ندارد، اگر بندگان شایسته ی خداوند از لذت های دنیا محروم شوند مطمئن باشد که به نعمت های بزرگ اخروی دست می یابند.

« لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا »: «قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می بخشد» در بهشت می خورند و می آشامند و از ناز و نعمت های قطع نشدنی آن استفاده می گیرند. در این جای شکی نیست که: رزق دنیا گاهی نیکوست و گاهی تلخ، ولی جنتیان تنها از رزق نیکو برخوردارند.

مفسران می فرمایند که: هدف از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی درنگ آن پس از کشته شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می خورند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تأكل من ثمار الجنة». «ارواح شهدا در جوف های پرندگان سبز رنگ قرار دارند که از میوه های بهشت می خورند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: **«المقتول في سبيل الله والمتوفي في سبيل الله بغير قتل هما في الأجر شريكان»**. «کشته شده در راه الله و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هر دو در پاداش شریکند».

« وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ »: و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است؛ زیرا روزی‌اش پاکیزه، بسیار پربرکت و همیشگی است؛ عطایش با غنایش هم آوست.

مهاجران چه کسانی اند؟

مهاجران کسانی اند که در راه الله از تمام مال و منال و وطن و کاشانه‌ی خود و حتی زن و فرزندانشان می‌گذارند و با دلی مالا مال از عشق به محبوب و بدون دودلی و تردید به سوی دوست می‌روند، حال اگر در جنگ کشته شوند و یا در بستر استراحت بمیرند، به پاداش بزرگ و رحمت پروردگار - که برایشان فراهم است - خواهند رسید و به جای آن چه از دست داده‌اند، نصیبشان بهشتی برین است که به آن شادمانند. هر کس از خانه‌ی خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبر بیرون رود و در راه، مرگ مهلتش ندهد، قطعاً پاداش نیت و هجرتش با خداست. [نساء آیه 100] و چون به خدا نزدیک شده‌اند و از مقربانند، سرور و شادی، گل و ریاحین، باغ پر نعمت و همه‌ی نادیدنیها آنان راست. [واقعه/ ۸۸ و ۸۹]. خداوند از ظلمی که بر آنان و بر سایر حقدوستان می‌رود، خبر دارد و ظالمان را نیز تا مدتی فرصت می‌دهد، آن‌گاه کیفرشان می‌کند.

این حکم و آیین الهی است که ستمگر به میزان ستمش کیفر شود، نه بیشتر و شر تجاوزگران و زورگویان سرکوب گردد. [بقره/ ۱۹۴]. باز اگر ستمگر بار دیگر به ستم دست زد و آدمی را آزار داد، در این صورت به ترک وطن و مهاجرت ناچار می‌گردد تا خود را از شر و ستم جنایتکار بداندیش برهاند و خدا هم او را یاری می‌دهد و از دشمنانش انتقام می‌گیرد؛ قطعاً انتقام گرفتن ستمگر حقی شرعی است؛ اما با این وصف اگر انسان بتواند انتقام بگیرد ولی در گذرد، کار بزرگی کرده است. [بقره/ ۲۳۷]، (سوره شوری آیات 40 و 43)

لِيَدْخِلْنَهُمْ مُدْخَلَ رِضْوَانِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾

الله آنها را در جایگاهی وارد می‌کند که از آن خشنود خواهند بود و یقیناً الله دانا (و) بردبار است. (۵۹)

«لِيَدْخِلْنَهُمْ مُدْخَلَ رِضْوَانِهِ»: خداوند متعال بطور یقینی؛ بندگان مهاجر و مجاهد در راهش را به جایگاهی از عطای جزیل و پاداش جمیل که دوستش دارند وارد می‌کند؛ که عبارت از جنتی است که در آن چیزی وجود دارد که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است.

«وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ»: حق تعالی به کسانی که برای رضایش بیرون می‌شوند داناست، بر کسانی که نافرمانی‌اش کرده‌اند بردبار است. و آنان را بدانچه مرتکب شده‌اند، مؤاخذه نمی‌کند، یعنی از سر قصور و کوتاهی مقصرانشان می‌گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

(حکم) این است، و هر کس (دیگری را) به مانند آنچه خودش مورد ظلم قرار گرفته بود عقوبت دهد، (و اگر) باز مورد ظلم قرار گیرد، حتماً الله او را نصرت خواهد داد، چرا که الله بسیار بخشاینده (و) آمرزگار است. (۶۰)

دفاع، حق مسلم و طبیعی هر انسانی است:

فحوای اساسی در این آیه مبارکه ترغیب خلق است برگرفتن حق مظلوم از ظالم.

بعد از آن که خداوند متعال سنتی از سنت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت‌های خویش می‌پردازد: و می‌فرماید: و هر کس از ظالم آزاری ببیند بی‌گمان حق‌تعالی به وی اجازه داده است تا از وی به مانند ظلمی که به او شده است قصاص بگیرد، پس اگر ظلم ظالم فزونی یافت الله تعالی یقیناً مظلوم را یاری خواهد داد؛ زیرا جواز ندارد بر کسی تعدی رود که برای خویش از ستمگر قصاص گرفته است. بی‌گمان خداوند از بدکار در گذشته وی را به شتاب مجازات نمی‌کند و بر کسی که مرتکب گناه شده است می‌آمزد و وی را به گناه مؤاخذه نمی‌کند.

اسباب نزول آیه 60:

739- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (دسته‌ای از سپاه اسلام را [به یکی از میدان‌های جنگ] فرستاد. دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود که آنان با مشرکان رودررو شدند. مشرکان به هم گفتند: با اصحاب محمد بکنجید که آن‌ها در ماه محرم جنگ را حرام می‌دانند [دست به نبرد نمی‌زنند] مسلمانان خدا را به آنان یادآور شدند و با اصرار از آن‌ها خواستند که برای جنگ پیش قدم نشوید چون مسلمانان در ماه حرام جنگ را حلال نمی‌دانند. مشرکان نپذیرفتند و جنگ را آغاز کردند. مسلمانان نیز حمله کردند و بر آن‌ها پیروز شدند. پس این آیه نازل شد (مرسل است، مقاتل بن حبان است چنانچه در تفسیر ابن کثیر 4 / 455).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾

این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله (قادر به همه کار است که) شب را در روز و روز را در شب داخل می‌گرداند، و (نیز به آن سبب است) که الله شنوای بیناست. (٦١)

در آیه‌ی مبارکه قبلی الله متعال فرمود: «لَيُنصِرَنَّه»، ما مظلوم را یاری می‌کنیم. در این آیه و آیه بعد به دلایل و زمینه‌های نصرت، اشاره نموده و آنرا به بیان می‌گیرد. در ضمن قابل یاد دهانی است که: قدرت و علم خدا در تغییر شبانه روز، نشانه‌ی قدرت او بر نصرت بندگان است.

در آیه مبارکه آمده است: «این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست، زیرا او بر هر چه بخواهد تواناست و از قدرتش هست که آنچه را از وقت شب می‌کاهد در روز داخل می‌کند و آنچه را از وقت روز می‌کاهد در شب داخل می‌کند این افزایش و نقصان در تابستان و زمستان ملموس و قابل مشاهده و رؤیت است. تغییرات شب و روز تصادفی نیست و تدبیر امور جهان، مدبری حکیم و دانا دارد.

«وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: و او شنوای هر صدا و بینا به هر عملی است؛ پس شنوایی در برابر نشانه شب است و بینایی در برابر نشانه روز. و خدا گفته‌ی بندگان را می‌شنود و از احوال آنها آگاه است و هیچ امری بر او پوشیده نیست. و هیچ چیز از حرکات و سکونات شان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی‌پار و یاور نمی‌گذارد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله همان معبود بر حق است و آنچه را که به جز او می‌پرستند همه باطل است، و (نیز به آن سبب است که) همان الله بلندمرتبه (و) بزرگ است. (۶۲)

الله متعال معیار حق است، نه چیز دیگر: این نصرت مظلومان و تصرف مطلق در هستی بدان سبب است که جز الله متعال هیچ الله و معبود بر حقی وجود ندارد، تنها او سزاوار الوهیت است. «وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»: عبادتش حق و عبادت ما سواش باطل است. و آنچه مشرکین آن را می‌خوانند از قبیل بت‌ها و اوثنان، باطل و بیکاره می‌باشند و توانایی چیزی را ندارند بناءً پرستش مشرکان از غیر وی دروغ و بهتان است، زیرا عبادت معبودان باطل نه سودی می‌بخشد و نه زیانی. این خدای متعال است که در ذات، قدر، قدرت، غلبه و قهر بر خلقش والا و متعالی است و اوست بزرگی که هر مخلوقی دون اوست پس بزرگتر و والاتر از وی وجود ندارد یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ
(۶۳)

آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی نازل می‌کند، در نتیجه زمین سرسبز و خرم می‌شود؛ به یقین خدا لطیف و آگاه است. (۶۳)
آثار و برکات طبیعت از اوست. (اگر باران، زمین و طبیعت مرده را سبز و خرم می‌کند، این هم لطف الهی است)

در آیه متبرکه با زیبایی خاصی می‌فرماید: آیا ندیدی که خداوند متعال از آسمان باران می‌فرستد «فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً» زمین بر اثر آن بعد از خشکی سرسبز و خرم و زنده می‌گردد، در آن گیاهانی می‌روید، بعد از آن‌که خشک و پژمرده بود.
مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می‌نویسد که: «فَتُصْبِحُ» را از این روبه صیغهی مضارع آورده است تا تصویر را در ذهن حاضر کند و نشان دهد که زمین مدت زمانی چنان باقی می‌ماند.

«إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»: ابن عباس می‌نویسد: خداوند متعال در رساندن روزی به بندگان دارای لطف است و از نومیدی نهادشان با خبر است. غرض از آیه عبارت است از اقامه‌ی دلیل بر کمال قدرت الله متعال و بر وجود حشر و نشر. پس آن‌که بر این امر قادر باشد می‌تواند بعد از مرگ نیز حیات را اعاده کند. از این رو گفته است: «وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ.»

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶۴)
آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ و یقیناً خداست که خود بی‌نیاز و ستوده است. (۶۴)

«الْغَنِيُّ»: بی‌نیاز. خدا خالق و مالک همه‌چیز است و نیازی به بندگان و آفریدگان خود ندارد، و بلکه همه‌کس و همه چیز نیازمند بدو و لطف و وجود او است.
پروردگار ما ذاتی است که تمام صفات ستوده را جمع نموده و در کمال، جمال و جلال یگانه و یکتاست. به چیزی احتیاج ندارد، درحالی‌که همگان به وی محتاجند «حمیداست» یعنی: در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

آیا ندانسته ای که الله آنچه را در زمین است و [نیز] کشتی ها را که به حکم او در بحر روانند، برای شما رام و مسخر کرده است؟ و (الله) آسمان را نگه می دارد که بر زمین نیفتد، مگر به اذن خودش. زیرا الله نسبت به مردم مشفق (و) مهربان است. (٦٥)

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه یادآوری از نعمتی دیگر است، که الله متعال آنها را به بندگان خویش عنایت فرموده است، طوری که می فرماید: ای انسان خردمند! آیا نمی دانی که خداوند متعال مخلوقاتی مانند چهارپایان و مانند آن را برای منافع شما رام گردانیده گیاه و جماد درختان و رودخانه ها و معادن را برای منافع و مصالح انسان آفریده.

هدف از تسخیر موجودات آن است که همه در مسیر کامگیری و منافع بشر قرار داده شده، مثلاً آفتاب مسخر ماست یعنی از او بهره مند می شویم.

«وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»: و کشتی های بزرگی که مصالح و منافع شما را تأمین می کنند، با امر و فرمان او در بحر روان ساخته که در راستای منافع انسان ها چون سفر، تجارت و حمل و نقل در حرکت اند؟

«وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه این فهم را برای ما انسانها می رساند که: آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و تنها الله است که آسمان را نگاه می دارد تا بر زمین نیفتد و ساکنان آن نابود نشوند، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» جز وقتی که او بخواهد و چنین امری در موقع برپایی قیامت صورت پذیر است. آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و خداوند آنها را نگاه داشته است.

«إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ»: همانا خداوند به مردم بسیار رئوف است؛ خیر و نیکی اش را با دقیق ترین وسایل به ایشان رسانده و با انواع دوستی ها به بندگانش محبت می ورزد. رام بودن طبیعت برای انسان، حرکت کشتی در بحر و امنیت زمین از برخورد کرات آسمانی به آن جلوه های رأفت و رحمت گسترده الهی است. لذا باید نعمت های او را سپاسگزار باشید.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

و او همان ذاتی است که به شما حیات داد، سپس شما را می میراند، آن گاه شما را زنده می کند؛ به یقین که انسان بسیار ناسپاس است. (٦٦)

«كَفُورٌ»: بسیار ناباور و بی ایمان. بس ناسپاس و ناشکر (هود آیه 9، اسراء آیات 27 و 67).

«وَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ»: و تنها ذاتی است که: شما را از عدم آفرید، ثُمَّ يُمِيتُكُمْ سپس در انتهای عمرتان شما را مرگ می دهد. سپس هنگام فرا رسیدن اجل های تان شما را می میراند.

«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»: و باز شما را زنده از قبرهای تان برای محاسبه و پاداش و کیفر شما را زنده می کند.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ»: واقعاً انسان منکر نشانه ها و آیات الله متعال و ناسپاس نعمت های اوست.

ابن عباس (رض) فرموده است: منظور از انسان، شخص کافر است و غرض از آیه توبیخ مشرکین است. طوریکه می فرماید: در حالی که خدا در خلق و اعطای رزق و تصرف، مستقل و تنها می باشد، شما چگونه برایش انباز و شریک می آورید و غیر او را پرستش می کنید؟!
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (67 الی 70) موضوعاتی در باره مقررات خاصی برای هر امت، مورد بحث قرار گرفته است.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾

برای هر امتی شریعت خاص مقرر کرده ایم تا آنان به آن عمل کنند، بنابراین آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند، به سویی پروردگارت دعوت کن همانا تو بر هدایت مستقیم قرار داری. (۶۷)

«مَنْسَكًا»: مراسم شریعت. برنامه عبادت. مراد شیوه معاملات و کیفیت عبادات است که با توجه به ظروف و احوال، مختلف و متغیر بوده است؛ نه اصول عقائد و اصول اخلاق که در همه شریعت ها و برنامه های انبیاء یکی بوده است (مائده / 48، شوری / 13). لذا برنامه عبادات و معاملات از بعثت موسی تا بعثت عیسی تورات، و از بعثت عیسی تا بعثت محمد (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) انجیل، و از بعثت محمد تا جهان باقی است قرآن می باشد و بقیه مردود و منسوخ هستند. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل)

خداوند، هیچ امتی را بدون مکتب نمی گذارد:

در آیه مبارکه آمده است که: **«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا»** الله متعال برای هر امتی از امت های پیشین شریعتی و عبادت و پروگرامی مخصوص قرار دادیم. (ابن عباس گفته است: **منسک** یعنی شریعت و برنامه، رازی گفته است: اقرب همان است.)
طوریکه در جای دیگری می فرماید: **«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ هُمْ نَاسِكُوهُ»** و آنان به آن شریعت و برنامه عمل کرده اند.

«برای هر امتی منسکی قرار داده ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند.

مفسر تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی می نویسد: منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت و آمد می کند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت و آمد می کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت.

یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امتی است که از زمان بعثت موسی علیه السلام تا بعثت عیسی علیه السلام به سر می برده اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه وسلم به سر می برده اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می باشد.

«فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ»: «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این

اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول الله صلی الله علیه وسلم و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزمان می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن).

این عبارت نهی و به معنی نفی است؛ یعنی نباید با پیامبر به منازعه برخاست؛ زیرا حقیقت به شیوه‌ای نمایان است که مجالی را برای نزاع باقی نمی‌گذارد. «وَأَدْعُ إِلَى رَيْبِكَ» و مردم را به عبادت و شریعت پاک و نیکوی پروردگارت بخوان. «إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ» هر آینه تو بر راه و روش روشن و راست قرار داری که به بهشت رضوان می‌انجامد.

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾

و اگر با تو مجادله کردند بگو خدا به آنچه می‌کنید داناتر است. (٦٨)
«وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»: یعنی: بعد از روشن شدن حق و اقامه‌ی دلیل بر آنان با تو به مخاصمه در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن که حجت بر آنان آشکار شد؛ بگو: خدا به تکذیب‌تان داناتر است و به زودی شما را مجازات خواهد کرد. واقعاً! با معاند لجباز پای فشار بر کفر نباید جدال کرد؛ زیرا جدال با وی سودی ندارد. دیده می‌شود که: در تاریخ ادیان انبیا با آن همه معجزه و منطق، باز گرفتار افراد لجوج بودند. با افراد لجوج و اهل جدل نباید درگیر شد.

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

خدا روز قیامت در مورد آنچه با یکدیگر در آن اختلاف میکردید فیصله خواهد کرد. (٦٩)
 ایمان به علم و قضاوت خداوند متعال، آرامبخش مؤمنان و تهدید کننده‌ی کافران است. و ایمان به روز قیامت بهترین اهرم برای مهار کردن اختلاف‌ها و مجادله‌هاست. درگیری جبهه حق با باطل سابقه‌ای طولانی در بشریت دارد. **«كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»** (کلمه‌ی «كُنْتُمْ» همراه با فعل مضارع، نشانه‌ی سابقه طولانی آنرا بیان می‌دارد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را در آسمان و زمین است، می‌داند؟ مسلماً [همه] این [اعمالی که انجام می‌دهید] در کتابی [چون لوح محفوظ، ثبت] است [و] البته [ثبت در آن کتاب] بر الله آسان است. (٧٠)

«كِتَابٍ»: مراد لوح محفوظ است که همه چیز، حتی قرآن عظیم الشان در آن نوشته شده است (ملاحظه شود سوره‌های: انعام آیه 59، حدید آیه 22، بروج آیه 21 و 22).

یعنی: تمام دانستنی‌های حق تعالی در آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعا این بر خدا آسان است» یعنی: قطعا احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند متعال آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می‌شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید، به جریان افتاد و همه را نوشت.»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (71 الی 76) بحثی در باره برخی از اعمال باطل مشرکان بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾

و به جای خدا چیزی را می پرستند که بر [تایید] آن حجتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند و برای ظالمان یآوری نخواهد بود. (۷۱) «سُلْطَانًا»: حجت و برهان.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: کفار قریش؛ به جای خدا چیزی را عبادت می کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است یعنی: بتانی را می پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند و این پرستش و عبادت ن نه سودی را برای شان می رسانند و نه چیزی می شنوند.

«مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا»: کفار چیزی را می پرستند، که بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست، یعنی بر صحت آن دلیل و برهانی از سوی وحی و شرع نازل نشده و نیامده است، بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را پرستش می کنند.

«وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ» اشیا را پرستش می کنند، که لحاظ عقلی دلیلی بر آن وجود ندارد، پرستش آنان فقط تقلید و پیروی کورکورانه از پدران نادان و گمراهان است. «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»: پس چون خدا عذاب شان را اراده کند برای شان یاری بخشی نیست که عذاب را از آنان دفع نماید.

واقعیّت امر هم همین است؛ هر پرستشی و عبادت که بدون دلیلی از وحی و علم باشد، بمثابة ظلم شمرده میشود.

وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبِيَكُمْ بِشَرِّ مِنْ دَلِكُمْ النَّارُ وَعَدَاهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده می شود در چهره کسانی که کفر ورزیده اند [اثر] انکار را تشخیص می دهی چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را برایشان تلاوت می کنند حمله ور شوند بگو آیا شما را به بدتر از این خبر دهم [همان] آتش است که الله آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده و چه بد سرانجامی است. (۷۲) «بَيِّنَاتٍ»: جمع بینة، واضح و روشن. یعنی آشکارا بر عقائد حقه و احکام صادق و بر بطلان عبادت ایشان دلالت دارند.

«وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ»: از خصوصیات همیشگی کفار حالت انکار است، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: زمانیکه بر مشرکان دلایل قاطع و درخشان قرآن خوانده شود، آثار کراهت و گرفتگی را بر چهره های شان می بینی.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ»: باید یاد آور شد که انکار قلبی و روحی اثر بسزای در جسم بعمل می آورد، طوریکه در این آیه مبارکه آمده است؛ زمانیکه کفار آیات قرآنی را می شنوند، نشانه های خشم و ترش رویی بر چهره هایشان هویدا می گردد، چهره کفار در حین شنیدن آیات قرآنی در هم می کشند و عبوس و خمود می شوند.

به‌قولی برخی از مفسران: «منکر» در اینجا عبارت از برتری‌جویی و گردنکشی است، یعنی: زمانیکه آیات بینات ما بر آنان تلاوت می‌شود، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی بعمل نمی‌آورند.

«يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا»: کسی که برهان ندارد، به حمله و یورش تمسک می‌جوید. «يَسْطُونَ» (توسل به زور نشانه‌ی عجز در منطق است) طوریکه می‌فرماید: «نزدیک‌است به مؤمنانی که آیات قرآنی ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» و آنان را بزنند. یعنی: چیزی نمانده که به رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها اقدام نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در طول تاریخ بشری؛ در مبارزه میان کفر و ایمان، لبه تیز حمله‌های کافران، روی مراکز و شخصیت‌های معنوی و فرهنگی متمرکز می‌شود، آنان گاهی مراکز عبادت را هدف قرار می‌دهند، طوریکه در آیه ی 40 همین سوره بدان اشاره نمودیم: «لَهْدِمْتُ صَوَامِعَ وَبِيَعٍ» و گاهی بدنبال حمله به مبلغان و مروّجان دین یا مستمعین آنان هستند.

طوریکه در جمله «يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ»: همین آیه مبارکه بدان اشاره.

«قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشِيرٌ مِنْ ذَلِكَمُ النَّارِ»: ای پیامبر! به آنان بگو: آیا می‌خواهید بدتر از حمله و آزاری را به شما بگویم که می‌خواهید نسبت به مؤمنان انجام دهید و آنان را بدان بترسانید؟ این همان آتش جهنم است که خداوند آن را در آخرت برای‌تان آماده ساخته است.

«وَعَذَابُ اللَّهِ أَكْبَرُ» و خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است. «وَيُنَسِّسُ الْمَصِيرُ» بی‌گمان جایگاهی که بدان باز می‌گردید بسیار بد باز گشت گاهی است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ ﴿٧٣﴾

ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مثلی زده شده است؛ پس به آن گوش فرا دهید، کسانی را که غیر از الله به کمک می‌خوانید (و پرستش می‌کنید) هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند و اگر مگس، چیزی را از آنان برباید، نمی‌توانند آن را از او بازگیرند، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند. (۷۳)

قبل از همه باید گفت که: ما نباید مخلوقات کوچک را کوچک بشماریم، در آیه مبارکه با چه زیبایی اعجازی فرموده است: اگر انسان‌ها، همه‌ی توان خود را هم به کار گیرند، نمی‌توانند موجود زنده‌ای خلق کنند. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»

شیخ صابونی در تفسیر این آیه می‌فرماید: اگر تمام بت‌های مورد پرستش شما با هم جمع شوند و همیاری کنند نخواهند توانست پشه‌ای را با آن همه ضعیفی و حقارت خلق کنند، پس چگونه شایسته است انسان عاقل آنها را خدایان معبود قرار دهد!

امام قرطبی در تفسیر خویش در مورد این آیه مبارکه می‌نویسد: به چهار سبب پشه را ذکر کرده است: پستی و حقارت آن، ضعف و ناتوانیش، ناپاکیش و فزونی تعدادش. پس وقتی معبودان آنها قدرت خلق و دفع اذیت این جاندار ناچیز و ناتوان را ندارند، چگونه

درست است خدایان مورد پرستش و ارباب اطاعت باشند؟ وبدین ترتیب قوی‌ترین دلیل و روشن‌ترین برهان را اقامه کرده است. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۲).

«وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»: «و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیر آن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده‌ترند.

«ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ»: کسی که در برابر يك مگس عاجز است، لایق نیست پرستش شود، واقعاً عابدی که از بت ناتوان طلب خیر می‌کند، هم خود او و هم مطلوبش یعنی بت، ضعیف و ناتوانند. پس هر دو حقیر و ناچیزند. (ابن عباس گفته است: «الطَّالِبِ» یعنی بت «والمطلوب» یعنی پشه، و سدی گفته است: «الطَّالِبِ» یعنی عابد «والمطلوب» یعنی خود بت و این نظر ارجح است که ما آن را برگرفته‌ایم).

بنابراین هم بتان و هم مگس هر دو ضعیف و ناتوانند، طالب که معبود غیر الله است از بازپس گیری آنچه که مگس گرفته ناتوان است و مطلوب که خود مگس می‌باشد نیز ضعیف و ناتوان است پس چگونه این بتان را با وجود این همه ضعف و حقارت و خواری، مورد پرستش قرار می‌دهید؟!

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾

الله را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، بی تردید الله نیرومند و توانای شکست ناپذیر است. (۷۴)

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: کفار الله را آنطوریکه شایسته تعظیم و قدر بود حرمت نکرده‌اند؛ چرا که بت‌ها که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شریک خدای توانا و غالب قرار داده‌اند.

از این‌رو گفته است: «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»: «در حقیقت خداست که توانای غالب است» یعنی خدا توانا می‌باشد و هیچ چیز او را درمانده و ناتوان نمی‌کند. او نیرومندی است که شکست نمی‌خورد و غیر خویش را با جبروت خویش مقهور ساخته است، عزتمندی است که در عظمت یگانه و به کبریا و مجد یکتاست.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾

الله از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم بی گمان الله شنوای بیناست. (۷۵)

کلمه «اصطفی» از «صفوة» به معنای خالص و ناب است و برگزیدن ناب نشانه آن است که بعضی از مردم و فرشتگان لیاقت دارند و ناب و خالص هستند.

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» الله تعالی از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل تا در ابلاغ وحی به پیامبران‌ش واسطه شوند.

«و» نیز رسولانی را برمی‌گزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه وسلم برای ابلاغ شرایع دین به بندگان. این آیه مبارکه نظر آن عده کسانی را رد می‌کند که منکر آمدن پیامبران از نوع انسان اند.

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: او شنوای هر سخن و بینا به هر عملی است از این جهت در

گزینش و انتخاب پیامبرانش بسیار خوب عمل کرده است. و می‌داند که چه کسی از آنان شایسته این گزینش است. واقعاً هم گزینش پیامبر، حقّ الله است، که خالق و بصیر است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می‌داند. و همه کارها به سوی الله باز گردانیده می‌شود. (٧٦)

یعنی: پروردگار با عظمت آنچه را پیشاپیش فرشتگان و پیامبرانش قبل از آفرینش‌شان وجود داشته می‌داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان‌که نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»: امور بندگان به خدا بازگردانیده می‌شود، پایانه هر کار، بازگشت هر مخلوق و مرجع هر چیز تنها به سوی اوست. آنگاه مطابق آن، آنها را پاداش می‌دهد. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (77 الی 78) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین ، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. (٧٧)

« **ارکعوا و اسجدوا**»: رکوع و سجده کنید، نماز به جای آورید. و افعلوا الخیر : کار نیک انجام دهید. کار نیک مانند: مستحبات، صله ی ارحام و داشتن اخلاق و منشهای پسندیده.

فلسفه رکوع در نماز:

اولین و زیباترین نشانه تواضع و فروتنی یک انسان مسلمان در برابر پروردگارش، خم شدن در برابر او (رکوع) و تعظیم کردن به او است.

علماء در تعریف، رکوع می‌فرمایند که: رکوع در نماز عبارت از آن است که نمازگزار پس از سوره فاتحه و قرائت یک سوره بعد از آن، به نیت تعظیم و فروتنی در برابر

فرمان الهی و عظمت پروردگار با عظمت، تا حدی خم شود که دست‌ها به زانو‌ها برسد، کمر صاف باشد، گردن کشیده باشد.

خم می‌شود، یعنی کبریایی تو ما را به تعظیم او می‌دارد و در برابر بزرگی و بی‌همتایی تو، سرو قامتمان می‌شکند.

نمازگزار وقت به رکوع خم می‌گردد در حقیقت با عمل خود به ذلت و خواریش و با ذکر رکوع به عظمت و کبریائی خداوند بزرگ اش اعتراف و اقرار می‌کند. طوریکه

گفتیم ، این بهترین نوع تواضع بنده در مقابل مقام با عظمت پروردگارش است. به همین خاطر که او الله را به عظمت و بزرگی یاد کرد پروردگار با عظمت نیز او را در نزد بندگان عزت و بزرگی می‌بخشد.

علماء می‌گویند که: هر چند که قرب کامل در سجده حاصل می‌شود ولی تا موقعی که

ادب خضوع در رکوع کامل نگردد، قرب مطلق بدست نمی‌آید چون نقص در هر جزئی به کل سرایت می‌کند. چنانچه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده که: «هرکس که

وضوء و رکوع و خشوعش در نماز کامل نباشد نمازش ناقص است».

رکوع مرحله اول است و سجود مرحله دوم، هرکس که معنی و حقیقت اولی را به جای

آورد شایستگی دومی را یافته. پس باید که رکوع با خضوع و خشوع کامل باشد تا سجده به تبع آن کامل گردد.

راز و حکمت مشترک رکوع و سجود:

راز مشترک رکوع و سجود تسلیم و فروتن در برابر پروردگار با عظمت است، تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتراز رکوع است، سجود نماینگر وضع است که این حالت به الله سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به پروردگار بیشتر می شود، بنابر اهمیت مقام سجده است که از آن در تعداد زیادی نصوص اسلامی تذکر یافته است. «اقرّب ما یکون العبد من الله عز وجل و هو ساجد».

علماء در مورد حکمت رکوع میفرمایند که بجاء آوردن رکوع: از جمله زیباترین خضوع و فروتنی بشمار میرود؛ رکوع و خم شدن در برابر آفریدگار هستی، با شکوه ترین و زیباترین حالت تواضع و خضوع انسان است. رکوع، سراسر تواضع، تذلل، فروتنی، خاکساری، سرسپاری، فرمانبرداری، شکستگی، دوری از تکبر، منیت و خود خواهی است. وجه تمایز مسلمانان از سایر ملت ها؛ در همین ادای رکوع و خم شدن در عبادت نماز نهفته است.

مقام و حقیقت سجده:

پروردگار با عظمت در قرآن عظیم الشان میفرماید: «و اسجد و اقترّب» (سجده گن و تقرب به سوی الله حاصل نما).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد مقام و منزلت سجده در نماز میفرماید: «اقرّب ما یکون العبد من الله اذا کان ساجداً» (نزدیکترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد).

قرآن عظیم الشان میفرماید: مؤمنین افرادی هستند که انفاق در راه خدا می کنند و آن را مایه تقرب خود نزد پروردگار می دانند و جالب این است که این طرز تفکر مؤمنین را تصدیق می کند و می فرماید: آری این انفاق مایه تقرب به خداوند است. سجده در معنای لغوی به حالتی از حالت های انسانی اطلاق می شود که در جوارح و بدن ظاهر می گردد.

در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن و گرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به خاک تعبیر و تفسیر نموده اند.

اما در حقیقت این حالت گرنش ظاهری و پیشانی بر خاک گذاشتن در برابر کسی و یا چیزی، ظاهر معنا و نمادی از حقیقت دیگری است که در باطن سجده کننده وجود دارد.

حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجود له دانست. از این رو سجده را به معنای تذلل و عبودیت و پذیرش بندگی دانسته اند. در فهم قرآن عظیم الشان، از آنجائیکه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعی و حقیقی، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بی چون و چرا می باشد، سجده معنای خاصی می یابد. بنابراین سجده در فرهنگ قرآنی و تعریف قرآنی، عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کریم؛ راغب اصفهانی)

خواننده محترم!

سجده در نماز بخصوص که با خشوع و خضوع کامل بجاء گردد، کمال بندگی انسان را در برابر خالق اش نشان میدهد، نمازگزار در سجده خود را نمی بیند ولی تمام عظمت و بزرگی را از ان الله می داند، لذا سجده یکی از بهترین لحظات برای نمازگزار میباشد، مخصوصاً که سجده اش در وقت نماز توأم با ذکر و شکرگزاری لفظی و قلبی انجام یابد. الهی ما را از بهترین ساجدین دربارخویش بگردانی. امین یا رب العالمین.

یادداشت:

آیه 77: از جمله آیات سجده تلاوت است.

مبحث سجده تلاوت در آیه مبارکه:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوره حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هرکس در آنها سجده نمی کند، آنها را نخواند».

ولی امام اعظم ابوحنیفه، امام مالک، وسفیان ثوری (رحمهم الله جميعا) بدین نظر اند که در این آیه سجده تلاوت واجب نیست. زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می باشد نه سجده تلاوت.

طوری که در آیه مبارکه: «**وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ**» (آیه 43، آل عمران) همه متفقند که مراد از آن نماز است و به تلاوت آن، سجده واجب نمی شود، هم چنین بر تلاوت آیه مذکور هم سجده تلاوت واجب نیست، ولی امام شافعی و امام احمد و غیره معتقد اند که بر این آیه هم، سجده تلاوت واجب است. دلیلشان حدیثی است که در آن آمده است، برتری سوره ی حج بر بقیه سوره ها از آنجا است که در آن دوسجده تلاوت وجود دارد، و نزد امام اعظم ابوحنیفه (رح) این روایت متکلم فیه است که شما میتوانید تفاسیل آنرا در کتب فقه و حدیث مطالعه فرمایید.

یعنی امام ابوحنیفه (رح) بصور کل می فرماید که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی بن کعب (رض) نقل شده است، آن را رد می کند زیرا ابی بن کعب (رض) سجده های تلاوتی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده بود، برشمرد و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را.

باید متذکر شد که بادر نظر داشت اینکه: رکوع و سجود از مصادیق عبادت هستند ولی در این آیه نام آن دو در کنار «**وَ اعْبُدُوا**» آمده که نشانه ای اهمیت نماز و این دو رکن نماز است.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

و در راه الله چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلا شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و به دین الله تمسک جوید که او مددگار شماست. پس چه نیک مولایی، و چه نیک مددگاری! (۷۸)

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»: تا حد توان با مال و جان در راه اعلای دین خدا چنان که حق جهاده اوست جهاد و تلاش کنید.

باید متذکر شد که: ارزش کارها، به انگیزه و شیوه و مقدار آن بستگی دارد. (در این جمله جهادی ارزش دارد که با تمام توان در راه الله متعال باشد).

در آیه مبارکه می فرماید: با دشمنان خدابه تمام انواع جهاد برزمید؛ چون جهاد با جان، مال، زبان و قلم در حالی که تنها و تنها رضای او را مد نظر دارید، جهاد در راه الله عبارت است از: به کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلی به جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است.

جهاد بر سه نوع است:

1- جهاد و مبارزه با دشمنی که در میدان نبرد با تو روبه رو می شود.

2- پیکار جانانه با شیطان و پیروانش

3- پیکار و جهاد جدی با نفس سرکش بدفرما که از همه مهمتر است.

«هُوَ اجْتِبَاكُمْ»: زیرا اوست که شما را به شرف حمل رسالت برای نصرت و یاری دینش انتخاب کرد و برای شما شریعتش را آسان گردانید؛ به گونه‌ای که آن را چنان سهل و نرم قرار داد است.

«وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»: واقعیت اینست که: در وضع قانون، مراعات توان مردم را بصورت دقیق در نظر گرفته شده است. در آیه مبارکه می فرماید: در دین بر شما سختی قرار نداده است، نه در آن تنگی است، نه در آن دشواری، نه در عقاید آن فشار و سختی وجود دارد، نه در احکام و در اخلاق آن بلکه سهل و آسان است. بلکه دینی است مستقیم و معتدل و باگذشت و دارای سعی صدر.

واقعاً هم دین مقدس اسلام، دین آسان و احکام آن انعطاف پذیر است. در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، شایستگی اجرا شدن را دارد.

طوری‌که می فرماید: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»: این دین که در آن فشار و سختی نیست همانا دین پدرتان، ابراهیم است، دین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است. یعنی: دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام، بر شما وسیع گردانیدیم.

مفسر زجاج در تفسیر جمله: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» می نویسد: «از دین پدرتان ابراهیم علیه السلام پیروی کنید. ابراهیم علیه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می‌باشند. یا ابراهیم علیه السلام باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی‌اند.

همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: «دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا . هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا «او» یعنی: خداوند متعال «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» «مسلمان» نام مبارکی است که از قبل برای ما انتخاب شده است. در کتابهای پیشین.

به قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» [البقرة: 128]. «و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند». «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید.

امام فخر رازی می فرماید: به خاطر همان شهادت مذکور، خدا در کتاب‌های قبل از قرآن و در این قرآن فضل و برتری شما را بر سایر ملت‌ها بیان کرده و شما را با این نام گرامی نامیده است. پس چون این شرف و کرامت را به شما اختصاص داده است، شما هم متقابلاً تکالیف او را رد نکنید.

«لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»: تا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر این امر که رسالت را به شما رسانده است بر شما گواه باشد و شما به نوبه خود بر تمام امت‌ها گواه باشید که پیامبرانشان رسالت خود را به آنها ابلاغ کرده‌اند.

« فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ »: پس چون خداوند شما را به این منزلت والا رسانده است، نعمت عظمی را چنان‌که در خور آن است قدر نموده حق تعالی را بر آن شکرگزار باشید و به بهترین وجه دین بی‌پیرایه و خالص را برپا دارید؛ از برپاداشت نماز بر بهترین وجهی که خدای متعال می‌پسندد، بیرون آوردن زکات فرض شده بر شما در اموال‌تان، همراه با توکل بر حق تعالی و چنگ زدن به آستان عنایت وی، اتکا و اعتماد بر وی و سپردن کار به وی، زیرا او برای کسی که ولایتش را بر گزیند، نیکوترین مولی است؛ نصرت و پناهاش داده و به عفو و سترش می‌پوشاند. اوست یاری بخش دوستانش؛ ایشان را بر هدایت راه نموده، از دنائت و سقوط و پستی بر کنار می‌دارد و آزارها را از ایشان دفع می‌کند.

خوانندگان گرامی!

نماز و زکات، تشکر و سپاس از خداوند است. باید به شکرانه‌ی برگزیدگی و سابقه و لیاقت و گواه بودن امت اسلام، نماز به پا داشت. ما نباید تنها به برگزیده بودن و نام اسلام و مسلمانی تکیه نکنیم، با نماز و زکات و تمسک به خدا، این افتخارات را پاسداری کنیم « فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ » یعنی: او مددکار و متولی امور شماست، پروردگار با عظمت بهترین یار و یاور است.

و به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید و در تمام امور خود به خدا تکیه کنید و از او یاری بجویید.

خوانندگان گرامی!

الله سبحانه و تعالی در بدایت این سوره مبارکه، از زلزله عظیم قیامت و عذاب شدید الهی یادی به عمل آورد، و اینک در پایان سوره از جهاد و نماز و زکات سخن گفت و یادآورد که او برای همه بندگان، مولا و سرپرست و یآوری نیکوست، این نکته به ما می‌آموزد که برای نجات از خطرهای زلزله‌ی عظیم قیامت و عذاب شدید الهی، بنده‌ی او باشیم و به او پناه ببریم که « فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ » چه خوش مولایی و چه نیکو یآوری است. خداوند متعال، بهترین مولاست، چون نه ما را به دیگری می‌سپارد، نه ما را فراموش می‌کند، نه ما را برای نیاز خودش می‌خواهد و نه حق و اجر کسی را ضایع می‌سازد. یاری خداوند بزرگ، برتر از هر یآوری است.

پایان جزء هفدهم

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره حج

سوره حج	وجه تسمیه
	خصوصیات خاص سوره حج
	ارتباط و پیوند سوره حج با سوره انبیاء
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حج
	فضیلت سوره حج
	فضیلت بخصوص سوره حج
	محتوای سوره حج
	ناسخ و منسوخ
	سایر خصوصیات سوره حج
	«زَلْزَلَةٌ»
	زلزله قیامت
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (1 الی 4)
	دعوت به پرهیزکاری
	خساره دوستی با شیطان
	دوستان شیطان
	ترسو بودن
	بی‌ایمانی و شرک
	سست بنیانی
	برادران شیطان
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (5 الی 7)
	ردّ ادعای منکران حشر و نشر و دلایل دوباره زنده شدن،
	بهجت
	مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می‌گذرد
	اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان
	موضوعات مطروحه در آیات (8 الی 14) در باره احوال مردم، مجادله کردن بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته .
	نصاری
	صابئیان در قرآن
	نظریات مفسران در مورد «صابئیان»
	قرآن کریم و صابئیان
	سنت نبوی و صابئیان
	موضوعات مطروحه در آیات (19 الی 24)
	مجازات کافران و مکافات مؤمنان .
	صحنه از عذاب روز قیامت

	پوشیدن دستبند های طلایی در جنت		
	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان حرام است		
	حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا		
	استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا		
	موضوعات مطروحه در آیات (25 الی 29) در مورد اینکه کافران راه مسجدالحرام را بر مردم می بستند.		
	حج خانه ی خدا		
	حج		
	حرم مکه و حدود آن		
	تجارت و کسب و کار در ایام حج		
	تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت		
	حج در دین یهودیت		
	طواف افاضه چیست؟		
	انواع طواف در کعبه		
	موضوعات مروحه در آیات متبرکه (30 الی 35) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، و اینکه محل قربانی، همان حرم مکه است.		
	چهار پایان قربانی = هدی		
	بهترین قربانی		
	کمترین چیزی که برای اهداء به خانه خدا کفایت می کند .		
	سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی		
	وقت قربانی و ذبح کردن		
	مکان و جای ذبح		
	خوردن گوشت حیوان اهداء شده به حرم شریف		
	چهار صفت برای مخبتین واقعی		
	مخبتین چه کسانی هستند؟		
	موضوعات مطروحه در آیات (36 الی 37) در مورد آداب ذبح در مراسم حج ،چه مقدار می توان از گوشت قربانی خورد؟		
	موضوعات مطروحه در آیات (38 الی 41) در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان، و سال واجب شدن جهاد		
	اولین فرمان جهاد		
	موضوعات مطروحه در آیات (42 الی 48) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین.		

	بدترین نابینایی		
	کوری دل در قرآن		
	ظلم انسان، سبب قهر الهی است		
	موضوعات مطروحه در آیات (49 الی 57) حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصون بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق .		
	مراد از غرانیق		
	موضوعات مطروحه در آیات (58 الی 66) در باره ای فضل و الطاف بزرگوارانه ی الله متعال نسبت به همه ی مردم، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار.		
	مهاجران چه کسانی اند؟		
	دفاع، حقّ مسلم و طبیعی هر انسانی است		
	موضوعات مطروحه در آیات (67 الی 70) در باره مقررات خاصی برای هر امت .		
	خداوند، هیچ اُمّتی را بدون مکتب نمی‌گذارد		
	موضوعات مطروحه در آیات (71 الی 76) برخی از اعمال باطل مشرکان .		
	موضوعات مطروحه در آیات (77 الی 78) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین .		
	راز و حکمت مشترک رکوع و سجود		
	مقام و حقیقت سجده		
	مبحث سجده تلاوت در آیه مبارکه		

مکتبی بر بعضی از منابع و مآخذ:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤوف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده‌ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می‌باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم‌دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.
- 4 - **تفسیر کابلی:**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی تفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می‌باشد.
- 7 - **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده به عمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 13 - **تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**

نام مؤلف: ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبى (متوفى سال 671 هجرى)
14 - تفسير معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيح عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانى (آلوسى):
تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است.
(1217 - 1270ق).

16 - تفسير قتادة:
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)
تاريخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسير كشاف مشهوربه تفسير زمخشرى.
« تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل » مشهور به تفسير كشاف. مؤلف: جار الله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذىحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوى المالكى:
«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوى (1175-1241ق) است.

19 - فيض البارى شرح صحيح البخارى:
داكتر عبد الرحيم فيروز هروى، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحيح مسلم - وصحيح البخارى:
گردآورنده: مسلم بن حجاج نيشاپورى مشهور به امام مسلم كه در سال 261 هجرى قمرى وفات نمود. وگرد آورنده صحيح البخارى: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخارى (194 - 256 هجرى)

21 - تفسير كبير فخر رازى:
تفسير فخر رازى مشهور به تفسير كبير، فخرالدين رازى (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسير فرقان
تأليف: شيخ بهاء الدين حيسنى

ترجمه و تفسير سُورَةُ « حج »

تتبع ونگارش: امين الدين « سعيدى - سعيد افغانى »

مدیر مرکز مطالعات ستراتيجيکى افغان

ومسؤل مرکز فرهنگى د حق لاره - جرمنى

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**